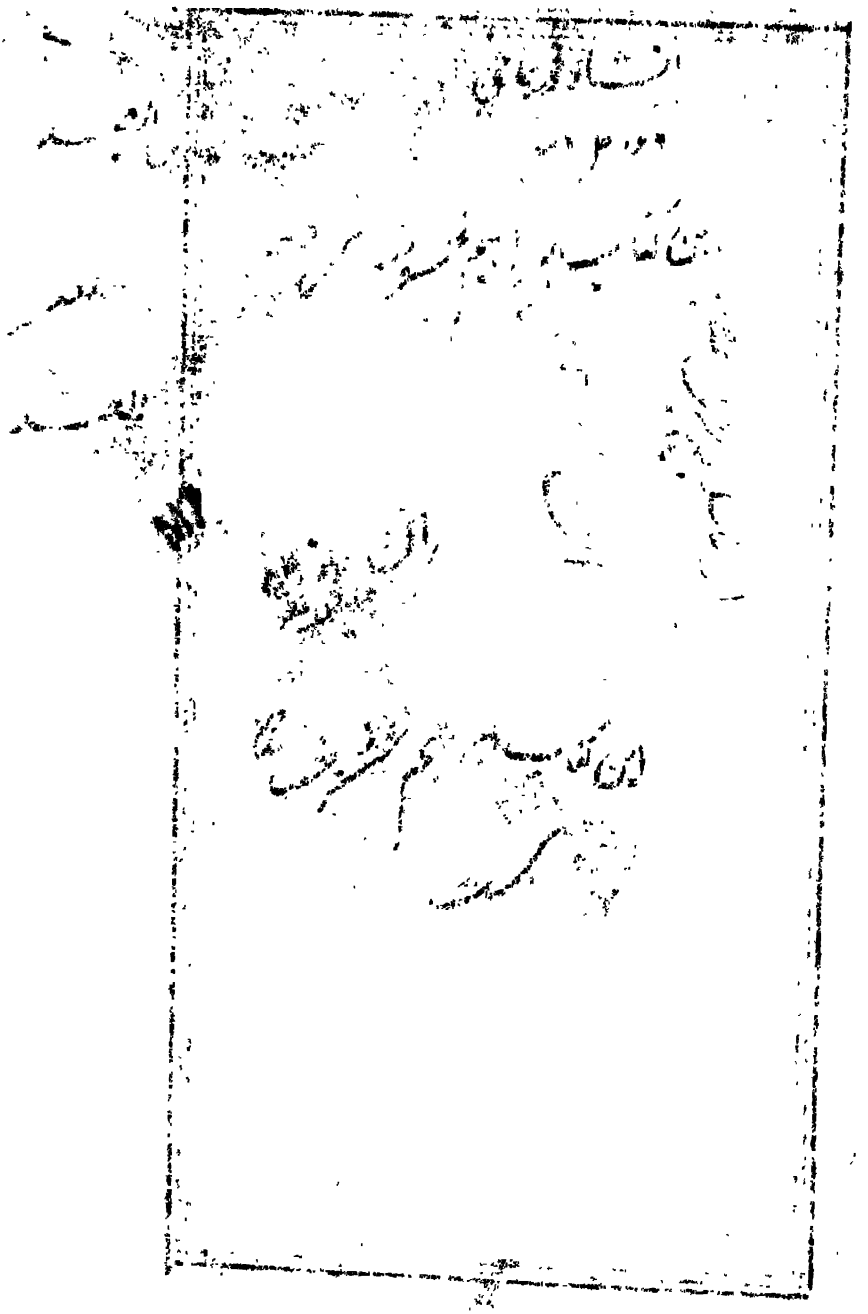

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] حضرت باری تعالی [illegible] و محمد رسول الله النبی الامی [illegible]

[illegible] بی عدد و درود و تحیت علی آله [illegible]

[illegible] و فضل [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

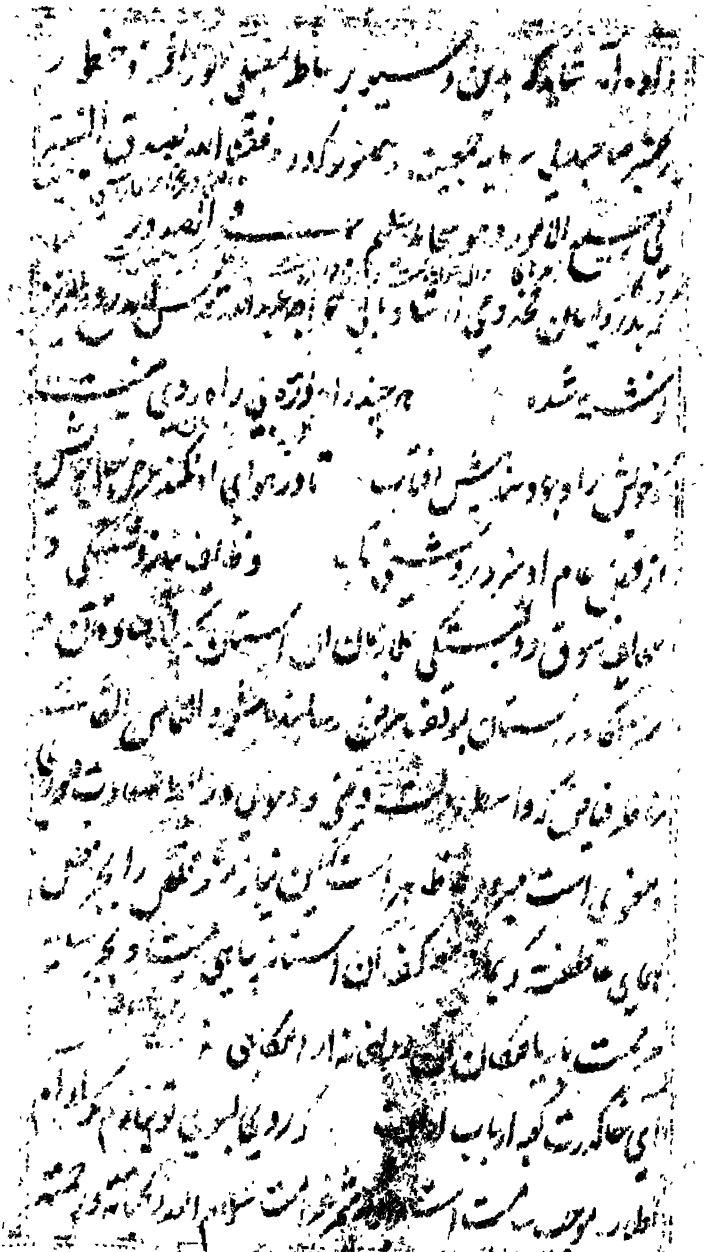

[illegible] شیخا علی الوجه لا مشیا علی الراس

[illegible] افتد [illegible] آن [illegible] شاید [illegible]

[illegible] روی اندودی [illegible] نشیند [illegible] چشم [illegible]

[illegible] آن [illegible] اهل [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] بالعلم [illegible] است [illegible]

[illegible] عزت و امتناع [illegible] و از [illegible]

[illegible] عجب

[illegible] عجب [illegible] چون [illegible]

است [illegible] عجب

[illegible] الذی [illegible]

[illegible] مفارق [illegible]

[illegible] شوق [illegible]

[illegible] مقام [illegible] خواص [illegible] دوام [illegible]

[illegible] این [illegible] است [illegible]

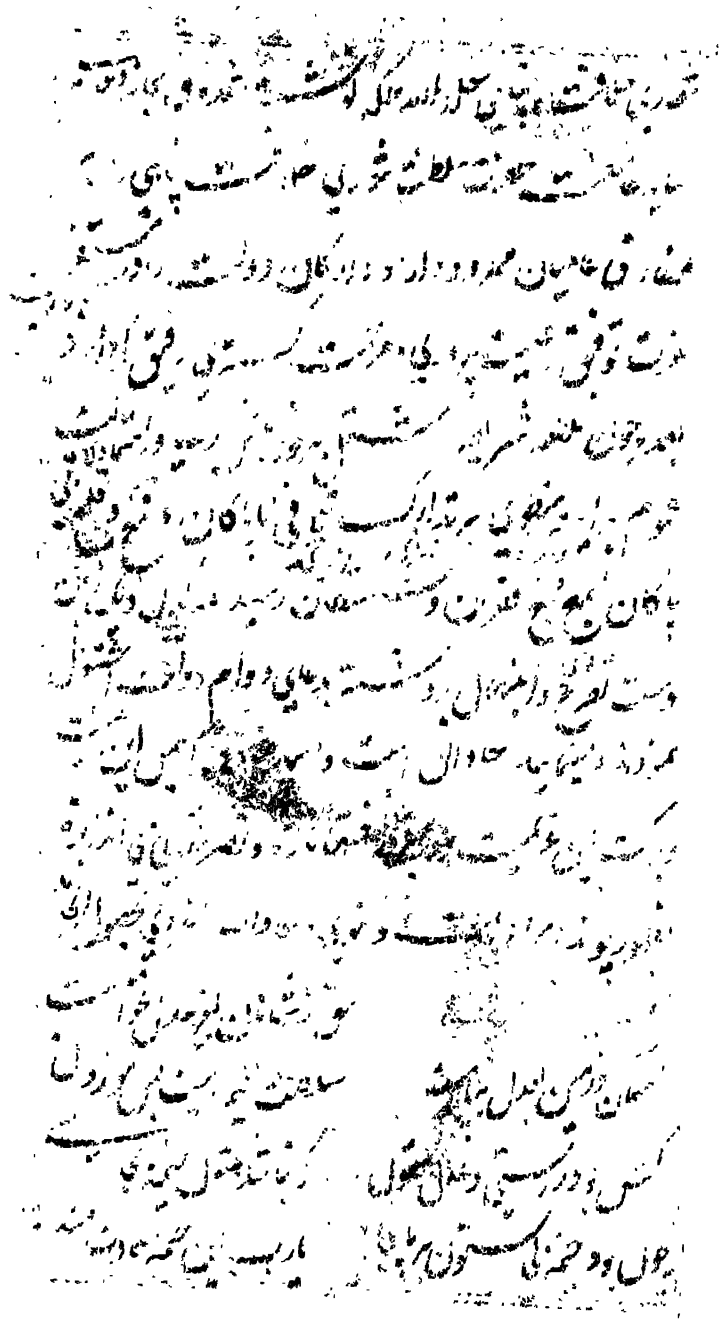

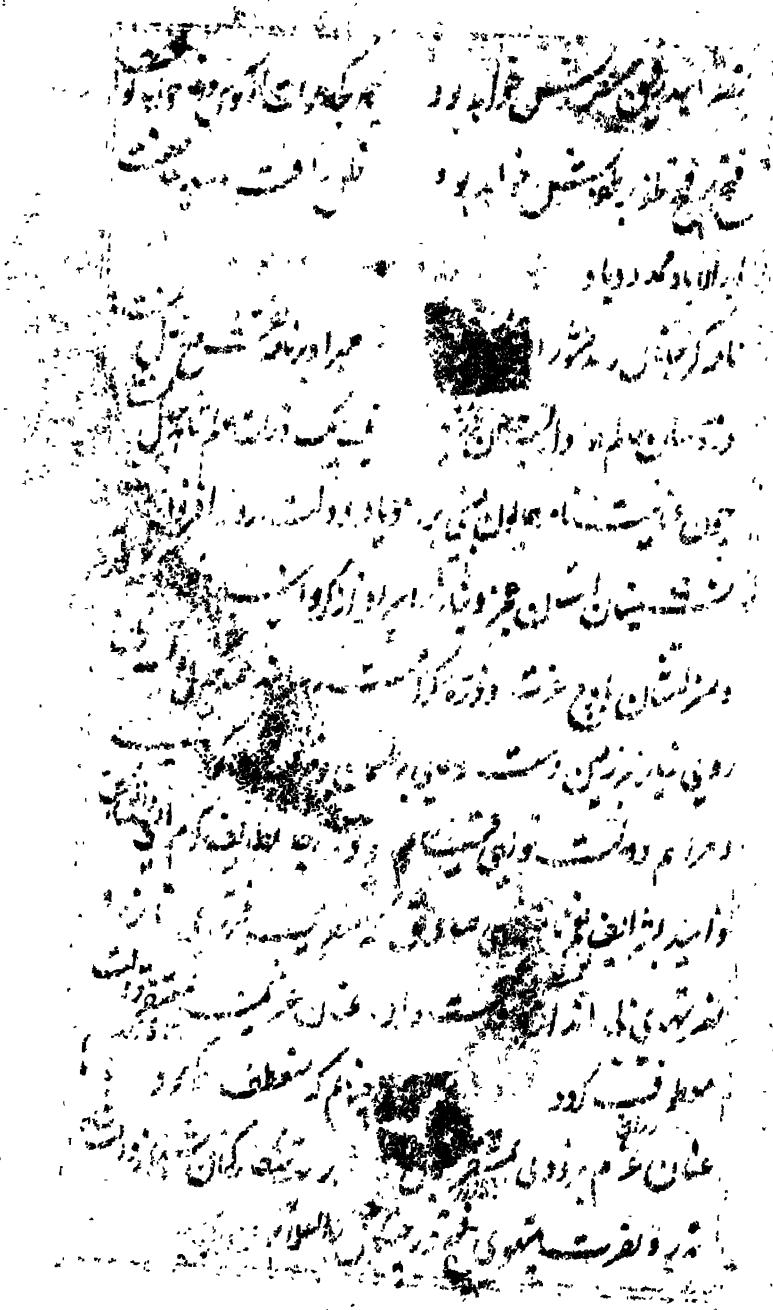

خیلی زیب ... عشق ... زدا   چون مراد ... دانی ...

... بر مراد او ... گذشت ... دار ...

والسلام والاکرام

ای دو ... ان ولستان ...   جان را ... خوش شدی ... ودان

... صحیح ... [illegible] ... مرد ... ب ...

... شوق ... و ... حضرت ... ی ... برکات ... در ...

... و ... در ... کتاب ... جلال او ... ن

... دست ... دیده ... در کف ... ال او ... چنان ...

... د ... زاده ... وقت ... زای ... دی

... دست ... که ... اوان ... م ... گ ...

... شوق ... ور ... اشتیاق ... چیه ... ا

... اران ... مشغول ... آل ... عا ... رو ...

... صحیح ... روا ... ک ... دولت

گر چون ... نامه ... را ... خویش

... از دل ... اندر ... هر ... ور ... روشان ...

... تمت ...

[illegible] دولت [illegible] بر آسمان [illegible] و [illegible]

علی [illegible] بالنعم [illegible] گفت [illegible] نزول [illegible]

[illegible] دولت و اقبال آن حضرت را از لوازم حدوث [illegible] ازلوازم [illegible]

[illegible] راست [illegible] داده و [illegible]

[illegible] پیش [illegible] جهان [illegible]

چهار [illegible] بر [illegible]

[illegible] یکی [illegible]

[illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] دور [illegible]

[illegible] و [illegible] زمان [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] شادی [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] و [illegible] آن

معنی طغرا و [illegible] که از [illegible] آن مطلع آفتاب [illegible] روشنائی

خوش نسبتی بوصف عرش [illegible] میشود و تحقیق [illegible] این [illegible]

اتفاق [illegible] که [illegible] آید — امیدوار چنانم که [illegible] از [illegible]

[illegible] صدر [illegible] شد — [illegible] دولت [illegible]

[illegible] دامن آن [illegible] باشد — والسلام [illegible]

[illegible] قصه [illegible] رسانید — [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] — [illegible] جاودان [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] اندازه [illegible] نشان [illegible]

[illegible] منظر [illegible] در مسند الطاف [illegible]

نسبت با [illegible] گوهر [illegible] روی

[illegible] رابطه اتحاد و [illegible] واسطه ازدیاد

جاه و [illegible] — چو [illegible]

هر [illegible] — فروغ [illegible] دولت [illegible] کیش

بود [illegible] — نزد [illegible] چو [illegible]

[illegible] از آن [illegible] — [illegible] جبین [illegible]

میزان باشد چندان استقبال و قران اعلام یافته ملاقی
دیروباز و بطالع فیروز است و اسعد زمان مناظره حضرت حق جناب
و تعالی عساکر منصوره را باطلوع صنعان و اراده و ز حفظ و نظر
ورامان والسلام علی دار اکرام

چنین کیا به ارادی خویش تخت — که دارا سکه روند و نقشه ای
و صحیح نظر و ابرو به حواشی سپاه — چو کشور دان انقوم حشا سکیم

نامه جرالمعیمی ... اتمام و تحمید منتهی الجبی
موافق مراتب کاشف خواص و عوام از سه حث ...
منشاء دولت و اقبال حضرت خدائت پناهی سلطان ...
خلدالله تعالی الی انتهره ... وشکر وا ... اردی ...
اسعان ... و اوقات ... الیل و اطراف النهار ...
کونی بدوام دولت ... از کان ملک و ملت ...
... گوشه ... انشای ان ... خرت وزارت ...
همه یکسان دل و یک زبان از طالع ... سگزاری قیام نموده و قواعد
سنت و سپاس داری تا رنموده ... مسکو سه

خسروا قاصد [illegible] فرزند [illegible] ... [illegible]

فتح [illegible] خدا [illegible] خلق ... [illegible]

[illegible] دولت موافقان [illegible]

[illegible] خضوع و انقیاد

[illegible] مبنی از انتظام امور [illegible] و التیام مصالح

دین و دولت [illegible] مخلص و دولت خواهان متخصص [illegible]

[illegible] دست بدعای گشاده [illegible]

سفتند و بلسان [illegible] گفتند

شکر خدای را که بعون ازل ... شد بصفا جنگ خصومت بدل

[illegible] اقبال درین کهنه دیر ... [illegible] الصلح خیر

آنکه زدی دم ز شقاق و نفاق ... [illegible] وفا و وفاق

این همه خاصیت [illegible] ... وین همه [illegible] عدل [illegible]

دولت شاه اگر این سان [illegible] ... فتح ممالک همه آسان بود

باد بقا شاه جهان را بکام ... تا بود [illegible] والسلام

عنایت [illegible] موجب [illegible]

و [illegible] و فرهنگ است به [illegible] دعوات [illegible]

ایشان [illegible] روز بوده است [illegible] روایت [illegible]

پنجشنبه [illegible] چهارشنبه [illegible] برادر [illegible]

بجا وارد است که [illegible] دران چهارشنبه [illegible]

[illegible] برادران آن حضرت [illegible]

[illegible] چهارشنبه [illegible] فرخنده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible] افزون [illegible]

[illegible] افلاک [illegible] روشنی [illegible] والسلام

[illegible] حقیقی [illegible]

مضمون حقیقی [illegible]

[illegible] آلام و ویران [illegible]

[illegible] و الملوک و السلاطین [illegible] سرچشمه حیات [illegible]

[illegible]

بوادی [illegible]

فی این ایام ... ساعت بن ... قرین التفات

رسید روضه جان را خضرای تازه و حدیقه جنان را ... گلی ابداع

بخشید چون حصول این دولت و حصول این سعادت و فایت شکر

گذاری و ... منت و سپاس داری بجای آورده شد

الاکرام و بی نهایت عن ... الکرام بر روی ...

گردید ... دیلمی ... جوان شاه جهان ... باد ...

بر فرق ... سایه گستر باد ... آوازه بندگی و شاهی ...

پاینده ... بود ... والسلام والاکرام

... شاهی ... ومعاونی کرمان ...

... حفظ ... از ...

عنایت ... انواع مرحمت ... و ...

ساعات ... که ... وادی فراق ...

... را ... دولت ... از ...

... از ... برداشته ... این ...

... ساخته جواب نامه ... نموده ...

اثر با نسیم [illegible] طرق [illegible] [illegible] و [illegible] بوی [illegible]

والی قدری توقی اضطرابی حوذه ادر معرض این مقصد طلب

[illegible] بست ارجمند کینه از دوالآ اطلب ست شوق و [illegible]

متعطش والمتبع زمین بوسی عتبه سپهر مرتبه شد در ان حریم

بحروف مرکبه و عبارات مرتبه تحریر یافت و او رجا واثق است

[illegible] قبیب [illegible] خوشه ابلیه مضمون این مسبت

[illegible] دامنست از هجوم [illegible] ابد [illegible] و هجوم [illegible]

[illegible] ظهور زاد و [illegible] آن [illegible] آتش [illegible]

[illegible] و عشق بی محوی نگذارد [illegible] علی [illegible] سخن [illegible]

[illegible] دوست [illegible] و [illegible] قلم [illegible]

اشتیاق و اشتیاق علی [illegible] الطریق میشود [illegible] ارباب [illegible]

و فی [illegible] احسن الوجوه [illegible] والسلام

و ادو [illegible] ان [illegible] شنید [illegible]

[illegible] ان [illegible] [illegible]

[illegible] خاطر دوست [illegible] ان حضرت [illegible] دیگر [illegible]

وسیمای ایشان [illegible] صباح افزون باقبال ایشان

از محیطات مکرمت دریا معدن و همایون [illegible] در [illegible] و انا تحمید

همایون [illegible] فضل [illegible] عنوان [illegible] لطف و شعور [illegible] ساکوید [illegible]

دولت روز افزون رسید حسن ادب بازای آن [illegible] دوای

[illegible] دعای حضرت [illegible] این چند کلمه اختصار افتاد

والسلام والاکرام [illegible] ابد از تجدید [illegible]

[illegible] معذرت [illegible] الشان [illegible]

[illegible] القدر [illegible] کرامت [illegible] بود و

[illegible] یاد آورده

[illegible] نصیب [illegible]

[illegible]

[illegible] از قدر و تعلیم

[illegible] اقبال [illegible] موارد از [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] ایشان بود و وقت

خوبی و دوستی با عمال آن سر زمین است و جمعیت توئی و ملاقات ایشان

اختلال این مشروط مسالمت میرود که جهت اجابت نمود

استجابت مشفوع والسلام [illegible] بعد از عرض نیاز

معروض آنکه چنان معلوم است و اتفاقا [illegible] در میان فرقه الدین

چنانچه بود و باشند معلوم ایشان نیست تعجب ولی که تا [illegible]

پریشان روزگاری نمانده مخفی نیست [illegible] از

[illegible] در آید و یکی را فرق [illegible]

و یکی را [illegible] از و یکی را [illegible] و

[illegible] که کسی و نان وی [illegible] از [illegible] است

[illegible] [illegible] تا [illegible] دیگران [illegible] شد

ایشان نیز [illegible] میان [illegible]

[illegible] است که [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] ایشان [illegible] شده است

برای خود [illegible] از [illegible] است از

جز این [illegible] ما ز اوراق [illegible] که گوید [illegible] شیوه [illegible]

والسلام والاکرام [illegible] تب [illegible] ز ما طلبد [illegible]

[illegible] از شاخ [illegible] رنگ [illegible] بر سر وصلان [illegible]

نقش [illegible] از [illegible] رنگ [illegible] و مشوب [illegible]

[illegible] بعد [illegible] شهادت و صحبت آن [illegible] فرمود و [illegible]

[illegible] و اصحاب [illegible] مفارقت اولاد و فرقه [illegible]

ثمرهٔ [illegible] دارد [illegible] مشغول [illegible] الی [illegible] هم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] استدعا [illegible]

[illegible] باشد و از [illegible] سعادت [illegible] والسلام والاکرام

آمد [illegible] / [illegible] سوخت [illegible]

هرکه [illegible] دوری [illegible] و آن / [illegible]

شوق و غم [illegible] و آن [illegible]

و [illegible] اقبال آن حضرت [illegible] در [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible] کرد لاجرم [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] قدم [illegible]

زینت افزای [illegible] سریر خلافت و [illegible] ولایت شد

چون عنایت بی‌نهایت الهی [illegible] دولت روز افزون

خاقان [illegible] آستان [illegible] بنیاد [illegible] افراشته [illegible]

گوشه [illegible] بر اوج عزت و [illegible] ایالت [illegible]

همگنان همه یکدل و یک زبان [illegible] روی نیاز بر زمین [illegible]

[illegible] الطاف [illegible] دعای دولت خواهی

قیام نموده [illegible] حضرت [illegible] بحکم [illegible] و اشتهار

[illegible] حضرت [illegible] [illegible] مصون و [illegible]

[illegible] دولت [illegible] بالنبی و آله الامجاد

علیه السلام

[illegible] خوش [illegible]

[illegible] [illegible] دارد [illegible]

[illegible] [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

نتیجه گردد و با چاپلوسی عطر فروشی پدید دارند

با اقبال همه جهان کار نیست که اقبال او مراد ما درست

چه اقبال او یکی از بیافت خوش آنکه را اقبال در روی یافت

درویشان و ایشان و دولت خواهان نیک اندیش همواره

دست نیاز بر داشته اند که حق جل و علا بر آن

بعموم عنایت [illegible] مقصود القلوب که در [illegible]

چون شود یکانست [illegible] از قلت مفتاح القلوب

هر [illegible] مستفیض [illegible] ذو الاکرام

خوش آنکه آیت این دولت [illegible] شود

[illegible] دوستان را باقبال کام [illegible]

[illegible] از عرض نیاز نسبت [illegible]

[illegible] عرض کمترین فقیر می خواهد که [illegible]

بگذرانند همواره [illegible] اخلاص [illegible]

چون هر قاصدی راه [illegible] نمی تواند [illegible]

مطلب نمی تواند [illegible] که [illegible] می [illegible]

و از سر غیب دیر دیر ظهور می پیوندد

ترک ارسال قاصد و نامه ... شیوه هوشمند آگه نیست

لیک سوی حریم عزت تو ... باد را جای مرغ راه نیست

امیدواری چنانست که عنقریب قریب مجیب عز شانه لطیفه

انگیزد که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد و دولت ملاقات

شریف و استماع مقالات لطیف علی الیمن فال و احسن حال

میسر گردد ... وقت آن آمد که زین سینه ... روی بنمایی

عیان خورشید وار ... دیده امید را روشن کنی ... شکفتهی

عیش را گلشن کنی ... مخلصان و دوستداران شاد کام

دست بوسندت بخدمت والسلام

زان دم که فتاد اتفاق سفرت ... تا بو که کنم یکی بخاطر گذرت

گر مرغ پری تو یا باد وزد ... خواهم که دهم بنامه دردسرت

چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم خبر اعتذار رقعهای متتابع

که درین چند روز واقع شد معنی در دل نگذشت و صورتی بخاطر

نگذشت اگر چه آن نیز خالی از دغدغه تصدیع نیست و اوقات

[illegible] نگارستان ... روده
[illegible] از ... ان ورد سودا شود ... [illegible]

[illegible] داشت ... بود ... واسم ما ناکرایم
[illegible] چون ... ابد ... ما جان فزاید
[illegible] ان ... [illegible] ... دارد [illegible]
[illegible] مناسب ... ز ... از کمال [illegible]
دو ... شمال ... دو چون ... [illegible]
[illegible] ... و ... [illegible]
[illegible] بر ... چون [illegible]
[illegible] گشت ... ان ... [illegible]
[illegible] گاه ... [illegible]
[illegible] خود از دل ... [illegible]
[illegible] والا کرام ... [illegible]
[illegible] از ان چون ... [illegible]
[illegible] شکایت ... [illegible]

و حکایت آن الالم است تا حیرتی از لغت گذرد

کاری دوات دهان بسته و دستیاری خامه زبان شکسته

در طول این نامه عرض آن ممتد در باشد و در طی این صحیفه

گویان سپرد لاجرم رشته آن داستان به التماس مختصر کرد

بودی عجب آمیز دانی | نیازی که من در حضرت رسانی

دوران بیعت کنی تشویش انبار | ز دوران فرخنده تحسین بشدت یار

تمیز تو تن تحقیق کرد اسب | ز تمکین لوس دعا گو نیاسانی

در دی ایام [illegible] فصول وصول دعادی از انقطاع ما بود نیسرید

بگی را لانچه | سلامی کرده از سمت تبریز دانه

شت و عنایه از شجاعان | سلامی از کمند ظهر الم

دی حید لال او ره دوام | سلامی شهر از ره و کی ...

الفی در ره گشت قدح والی | بیران الف از تمیز سیم

پیمان و حالی از مک تسیند | تحفه صحبت ریف

بو تحیی مشفت کرد سنده عرض آمد | چون خدمت مولوی

از شوقی رکاب بوی گلشن گیر شده بود خود را برفراک

و در محبت تحریر قلم بر آورده و اورا

از پرتو توصیفات ... که کسی را رسد در این مقام

حیثیت ... گر رسد ... از لطف تو آتش ...

... همواره در انظار ... دشمنان ... نظر

دوستان مکدر و اسلام

از ورق ... رقم ماننده است ... ز ما و تو اسرار ...

از دل ... پیری ... است ... کلی ... و ...

... من ... و ... [illegible]

تا ... اختیاری ... بر اختیارات ... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... شراب ... دلیر

... [illegible] ...

و ... کرد ... [illegible] ...

و ... [illegible] ... لاجرم از ... [illegible]

باد [illegible] شده [illegible] را همیشه ریاض سخن از [illegible]

[illegible] که هر [illegible] نشان تازه و فضای بهجت از نوبت [illegible]

[illegible] الف شوق نیست [illegible]

[illegible] در عمر دراز گرچه فرساید زبان [illegible] گفت

[illegible] سلام علیهم و السلام [illegible] چون [illegible]

[illegible] وین [illegible] تمام زاویهٔ فقر و انکسار شده

[illegible] بخشید [illegible]

رواق [illegible] شکفتن این باغ [illegible]

[illegible] شکفتن آن [illegible] اطراف آن [illegible]

[illegible] لطف و موزون [illegible]

[illegible]

[illegible] تافته [illegible]

بازای آن [illegible] در مقابل آن [illegible]

[illegible] نیاز و شکستگی و

[illegible] موقوف حضور [illegible]

الختام و تسلیم ... [illegible] ... و محمدی ... [illegible]

مسیر ... [illegible] ... بر تیغ ... وصل ... [illegible] ... حال ... [illegible]

نیست لاجرم ازان ... [illegible] ... بدعای مشتمل ... [illegible]

اقتصار میرود تیغ ... [illegible] ... شکست را

... [illegible] ... ان ... [illegible] ... عالم را ... [illegible]

... [illegible] ... بقطعه ... [illegible] ... چون ... [illegible]

والسلام والاکرام ... [illegible] ... دعای که بدایت ... [illegible]

مع الشوق والاکرام و نهایت ان ... [illegible] ... الی یوم ... [illegible]

والتعین ... [illegible] ... الی العاقبت من الملک ... [illegible]

... [illegible] ... ذیل شرف

... [illegible] ... انست که ... [illegible] ... است

... [illegible] ... و دوات اوای ... [illegible] ... ازان تو ان

... لاجرم ... [illegible] ... و بیت ... [illegible] ... ان است معطوف

... [illegible] ... دو بیت ... [illegible]

زیرکست ... [illegible] ... ور ... [illegible] ... از ... [illegible]

[illegible] دست در دولت دراز [illegible]

[illegible] نهال [illegible] امید برومند [illegible] دوشاخ [illegible]

[illegible] والسلام والاکرام

بعد از عرض [illegible] بلسان [illegible]

[illegible] سلطان صاحب قدرت [illegible]

[illegible] بزرگیست و شکران نعمت صرف [illegible] والقاس [illegible]

[illegible] مسلمانان و دفع مفسدان ظالمان و عوانان [illegible]

[illegible] لطیف را از [illegible] شغل [illegible] حاصل [illegible]

شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن [illegible]

[illegible] خواهد بود [illegible] بران پریشانی [illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

راحت [illegible] چون بود گذران [illegible]

[illegible] امید [illegible] راحت [illegible]

حق سبحانه و تعالی توفیق [illegible] از [illegible]

و [illegible] از دست [illegible] زیادت [illegible]

والسلام والاکرام

سلامی که چون بلسان رمز از اصول و مبانی آن نکته گویم

جز ولای ازلی در نمی‌نیست و چون بمشام ذوق از

اصول و مبانی آن [illegible] گویم

[illegible] یا فاتحه اخلاص مقرون

[illegible] و ابتهال و مصحوب بنهایت توجه

بدولت اتصال تحفه موقف شریف و هدیه مجلس منیف

[illegible] از فراق در اثنای علم

آتش اشتیاق روشن‌تر از آنست که در شرح

بیان آن [illegible] و خامه [illegible] احتیاج افتد

[illegible] بساط [illegible] کشود

[illegible] چون [illegible] بلکه بهر اهل

محبت [illegible] نکته چند که در اثنای

شرح آخرین قصیده برده [illegible] از اولین

و آخرین برده [illegible] و مملو [illegible]

[illegible] حجاب [illegible] مقصود [illegible] وصال [illegible]

مشتاق [illegible] گر نه حجابی جمال [illegible] بود

[illegible] ای زنده بجوی الست آب جوی

[illegible] زشود [illegible] بجوی [illegible]

وانه حجابش ز پندار حجاب [illegible] حق حجابه مکن [illegible] راه حقیقت

قرب مقصود [illegible] که در راه [illegible] دوست [illegible] از [illegible]

کوتاه گرداند و والسلام والاکرام [illegible] بعد رفع الستار علی

[illegible] العوالی [illegible] الموقف [illegible] المجد [illegible]

[illegible] که هر چند این [illegible]

[illegible] شود از سعادت

[illegible] فی

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفوائد [illegible]

[illegible] کلام الهی و حدیث نبوی [illegible]

[illegible] جهان [illegible] ... و [illegible] ... دانا

[illegible] ... التحقیق [illegible]

[illegible] ... المعتبرین [illegible]

[illegible] ... و الشعر [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و [illegible]

و [illegible]

[illegible] ... ال ... [illegible]

[illegible] ... کان [illegible]

[illegible] ... بالای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای پای تو بر جان ما شد بر سر   مهجوران از [illegible] بیم

چون ذوق شریف حفظ و عبارت لطیف منطقی رباعی

چنان در چو دست حسن بیان بردی   گر آن خوش قند و کرم تو [illegible]

در حوالی ضعیف رسید از [illegible] به دل مجروح و سینه مجروح

در تفرقه سیر و دست داد جمعی منقوح تا به شوق وصال

اتصال یافت داعیه سفر [illegible] آن اصل کمال

ذات غالیه [illegible] که [illegible] امضای [illegible] نهایت

تحقیق این [illegible] که [illegible] به واسطه [illegible] ایام [illegible]

[illegible] این مراد بعید الفاظ [illegible] تعلق [illegible]

توفیق [illegible] در [illegible] رفیق [illegible] والسلام

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible] والی [illegible]

[illegible] ای از [illegible] آن [illegible]

[illegible] زلف [illegible] و [illegible]

[illegible] جوری [illegible] بودی و زندگانی دشوار [illegible]

امیدواری چنانست که این طریقه مدی اللیالی والایام استقرار گیرد

و این قاعده علی مر الشهور والاعوام استمرار پذیرد

شادم زنم دلکت و زلفه الفاظ است از زندگی دارم زین آب

صد ادارم دولت و سعادت مستدام باد

همایون نامه چون یار دلبر بر دگر از عنبر تر بسته زیور

خط مشکین و نظم جان فزایش چو گیسوی مرصع در قفایش

در اطیب اوقات و اشرف ساعات مونس خلوت مهجوران

و مایه سلوت رنجوران گشت گهی پرده [illegible]

شوقش [illegible] بروی [illegible] گهی [illegible]

ز عقد گیسویش گوهر شمردند [illegible]

شاهینی که [illegible] ظهور [illegible] هزار تعلق و

دلبستگی و نیازمندی و شایستگی بوقف عرض رسانیده

میشود و [illegible] اطالت [illegible]

اقتصار کرده [illegible]

[illegible] در باغ [illegible] شاخ امید [illegible]

انجمن اقبال جاوید باد ... الیوم [illegible] ... [illegible]

عمل قدایی ... شد هم روی میان ایشه فرقت ... [illegible]

دم هم از سر خیشا ... در انجمن طور رشته جلوه گاهی ... [illegible]

[illegible] سیاهگان سپیدیم [illegible] ... مردم شده و هم مردم دیده

[illegible] کاوری نشسته و احرام زیارت شهیدان

[illegible] این دایره سپید و این مرز [illegible]

از [illegible] شان سپید شده ... دل شکستگان [illegible]

[illegible] شکران نعمت ... واکنده اذکر و [illegible] این [illegible]

را [illegible] ... [illegible] دست از این کشتی [illegible]

[illegible] دولت [illegible] ... [illegible] بستان باد

[illegible] بر بستان باد ... [illegible]

[illegible] این گلستان باد ... والسلام [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] جواب آن بیان احوال [illegible] در حقایق

[illegible] گشت و بعد ما حسن عاقبت و سعادت خاتمت [illegible] هم امداد [illegible]

نسبت با والی ولایت [illegible] و مسلم [illegible] گرد [illegible]

[illegible] مطلوبست [illegible] ون قوی [illegible] [illegible] مرور و [illegible]

خواتین [illegible] از اهل سخن مثل آن [illegible] مردی [illegible] آخر [illegible] بیت [illegible]

[illegible] از معانی این مطلع و امداد تحسین [illegible] عبارت آن [illegible]

[illegible] کامی با تمام این بپردازند [illegible] تواند [illegible] تکمیل آن [illegible]

[illegible] نسبت کرده بیت القصیده نظم ایام و [illegible]

[illegible] عوام [illegible] بود [illegible] بجا [illegible] هرچه باید [illegible] وارد [illegible]

[illegible] عرض بیاید [illegible]

[illegible] رقعه شریف [illegible] مراجعت نموده این [illegible] خواسته که

در جواب [illegible] هر چند [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] نکات [illegible] نیست و از معانی [illegible]

[illegible] کسی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

امکی ز خود نمائی بر هیچیم … حق سعادت و تمنای [illegible] کرامت

[illegible] عادت [illegible] بهره ور داشت و سعادت رفیق گرداناد و اشتیاقم

[illegible] بیست [illegible] اشواقی … [illegible] علی الماقی

[illegible] از آن محنت هجرانی … [illegible] علی الدین [illegible]

[illegible] بر اشکم ما در جواب [illegible] شرافت [illegible]

[illegible] نکرده و نوشته باشم از آن است خاطر شریف اندیشم

واقعه [illegible] مخترعه [illegible] سازم … هر که [illegible] ز هجرت

[illegible] باشد که [illegible] افسرده … از این [illegible]

چون [illegible] گرد [illegible] سروی … خاطر عاطر تشنید کردن … نوشته

شده بود که [illegible] شعر [illegible] و از [illegible] تخصیص [illegible]

بیت [illegible] چنانست این قصیده شایع است … و ز بیت

[illegible] آن [illegible] کامل … از دست [illegible] کوشید [illegible] خصال

به شرق [illegible] به غرب [illegible] چو [illegible] … از [illegible] پرست [illegible]

مال و مال … دعا از [illegible] الا [illegible] علی الارض [illegible]

الکافرین [illegible] ارکان [illegible] از این [illegible] طلوع [illegible] مکرد ار و

و [illegible] که حروف [illegible] را افزوده
و بیان [illegible] ایشان [illegible] و این [illegible] شده است و از جمله [illegible]
[illegible] است اگر [illegible] [illegible] حال [illegible] [illegible]
و [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] سوم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] عادی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روزی [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گر بواسطه [illegible] لطیفه [illegible] وین نامه [illegible] قاصد از میان بر خیزد
به واسطه [illegible] وصل [illegible] اگر نه نامه [illegible] و [illegible] [illegible]
رشحات قلم [illegible] [illegible] [illegible] اقبال و [illegible] [illegible]
باشند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کیست جز امید بعضی [illegible] که [illegible]

آنی که با ولوله‌ای بی‌شکوه [illegible] دل [illegible]

قوافی عنوان [illegible] ادوای آن شروع شود [illegible]

همیشه در لایزال روز جاه و جلال و دولت خواهان [illegible]

[illegible] تازه باد و درجات ترقیات آن [illegible] اندازه والسلام

[illegible] فیض کرم بعضی [illegible] اندازه [illegible]

[illegible] خصم [illegible] امید [illegible] تازه

[illegible] دینی و دنیوی میسر باد والسلام

[illegible] چه نام است این که گوئی [illegible]

[illegible] آوازه [illegible] زلف [illegible] زان [illegible]

[illegible] مشک باشد [illegible] الحمد والمنة [illegible]

[illegible] با هوای [illegible] موافق بود [illegible]

موافقت [illegible] احوال [illegible]

موجبات تفرقه [illegible] اسباب جمعیت [illegible]

والسلام [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] شد [illegible]

نشان [illegible] شد [illegible] بستان [illegible] گلشن و [illegible] و [illegible] چو [illegible] گشته [illegible]

[illegible] در بیابان کم [illegible] نشان [illegible] شد [illegible] چون [illegible]

اگر فراهم [illegible] و [illegible] احراق [illegible] در [illegible] استا[illegible]

فرماید [illegible] لایزال [illegible] رفته [illegible] و [illegible]

در کتابه [illegible] دارم [illegible]

جگرگون [illegible] دیده ام [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] مشترک [illegible]

[illegible] شوق [illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible] از [illegible] ان [illegible]

[illegible] داشته [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] نداشت و [illegible] الی [illegible]

آنکه [illegible] باشد و پریشانی برادران [illegible] و احوال

دولتخواهان حضرت [illegible] صوری اجمل و معنوی اکمل واقع

شد [illegible] و ابتدای [illegible] شوال [illegible] محال

[illegible] صورت

[illegible] و [illegible] والا [illegible] جناب

دولت [illegible] از [illegible] دولت [illegible]

[illegible] زراه [illegible] گذشت [illegible]

هر چند امید [illegible] امیدوار [illegible] رسید [illegible] وصول

[illegible] امید است که هر چه مصلحت دینی و دنیوی [illegible] آن

[illegible] باشد و [illegible] ذات صوری و معنوی آن

آن دولتخانه بدان [illegible] اجمل و [illegible] اکمل قرار [illegible]

[illegible] وجود [illegible] اسلام والا [illegible] خواهد [illegible] کلک [illegible]

[illegible]

تا توان [illegible] آن نواز [illegible] شده [illegible] ان

چون وقت در قوت ضعف از حد در دان نیم [illegible] عموق

[illegible] و الما علی الکل [illegible] از دیده [illegible]

[illegible] نشیند که [illegible] از [illegible] و مرارت

فراق و اضطراب شدت حرارت اشتیاق بوطن الفت [illegible]

[illegible] بیار رسیده [illegible] راحت [illegible] ان [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] نوشته بود [illegible]

[illegible] در فصل [illegible] و [illegible]

بوده [illegible] مناسب و حکایات [illegible]

که [illegible] کرده باشد [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] دوان [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible]

از [illegible] وجود [illegible] صورت [illegible]

والسلام [illegible]

از [illegible]

الغرض مسیح زندگی یابد ... [illegible]

حیوان به از جنبیدن علم یا بسنده ... تا شده که مایه انسانی

[illegible] چه معنی ... در روش ازان چیز او [illegible]

احمد ... معنوی ... در نظم ... بیک و [illegible]

[illegible] بد دو طور ... لطف [illegible] کرده ایم

[illegible] جان گفته ایم ... شوق و شغف و نیاز [illegible]

[illegible] چو خود ... [illegible] شادی طبع خود [illegible]

[illegible] ... از لطف [illegible]

[illegible] ره روی ... آورده [illegible] کرانه [illegible]

از [illegible] خود ... چون ... مشتاق [illegible]

از تصدیع ... جواب ... [illegible] کلام [illegible] باد

امال [illegible] والسلام — تحفه مجلس شریف [illegible]

[illegible] سلام ... [illegible] ... محبت

[illegible] حرف [illegible] ... [illegible]

[illegible] سلام [illegible] ... [illegible]

فی اعانت الادبا [illegible] تربیت و تعلیم [illegible]

و تنظیم مرقوع اگر مسموع افتد [illegible] عارضه [illegible]

بجهانه سجاده بجهت [illegible] نیابد که شکر آنرا از اکثر اوقات [illegible]

عرض و مطالبه [illegible] مطلوبان و همم پردازی مهمان [illegible]

[illegible] حصول نجات دینی و دنیوی [illegible]

[illegible] داشته [illegible] و در مرتع [illegible] نیکوی کار [illegible] نام [illegible]

[illegible] آن [illegible] داده

[illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] ذریعی [illegible] الطاف الهی [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] خاطر [illegible] آورده و [illegible]

[illegible] مودی [illegible]

[illegible] الی الامال والامر اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ارتقی به پایه اعلی ارتقا کردند و به پایه والای بشارت گرفتند

مید اسعدی ... از ... شکرانه آن سر افرازی گرفته

ارتفاع پایه حشمت و جاه و رفعت سرمایه و شأن دین سبب ...

اکتساب دولت ابدی و سرمایه استحصال سعادت سرمدی است

خداوند است که آن پیرایه ... و این سرمایه اهل

الست و ... اما دکان ... نباید و بدین ...

... سرشته از دست داده و کان گنجش ...

و ... امیدواران ... امانی امیدواران

... سینه ایشان ... دولت ...

... [illegible] ... خود

... [illegible] لا انزل ... [illegible]

و ... سبیل الصدق و الیقین ...

... [illegible] ...

لیعلم ... [illegible] ... اهل ...

... [illegible] ...

ایالت مآب مخدومی اعظمی [illegible] ان [illegible]

مخطط بالتشریف [illegible] الالقاب مسطور و [illegible] سیادت [illegible]

جلال [illegible] عبد [illegible] والدین و [illegible] الاسلام و [illegible]

[illegible] نوید [illegible]

[illegible] کتابت [illegible] نوشتن [illegible] از [illegible] حسین

معروض آنکه چون [illegible] ال [illegible] محمد [illegible] اجواد [illegible]

[illegible] شکر و [illegible] ادب [illegible] اشغال

[illegible] و [illegible] والاستقرار در مقام [illegible]

اشتعار [illegible] که [illegible] و دولت چون [illegible] روی [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] اشفاق

[illegible] اخلاق و اشفاق [illegible] مقصد و ملجا

[illegible] تفصیل [illegible] نوشته شد [illegible]

ظل [illegible] والعلیا [illegible] و [illegible] و [illegible]

والسلام [illegible]

لقد [illegible] من قصر [illegible]

[illegible]

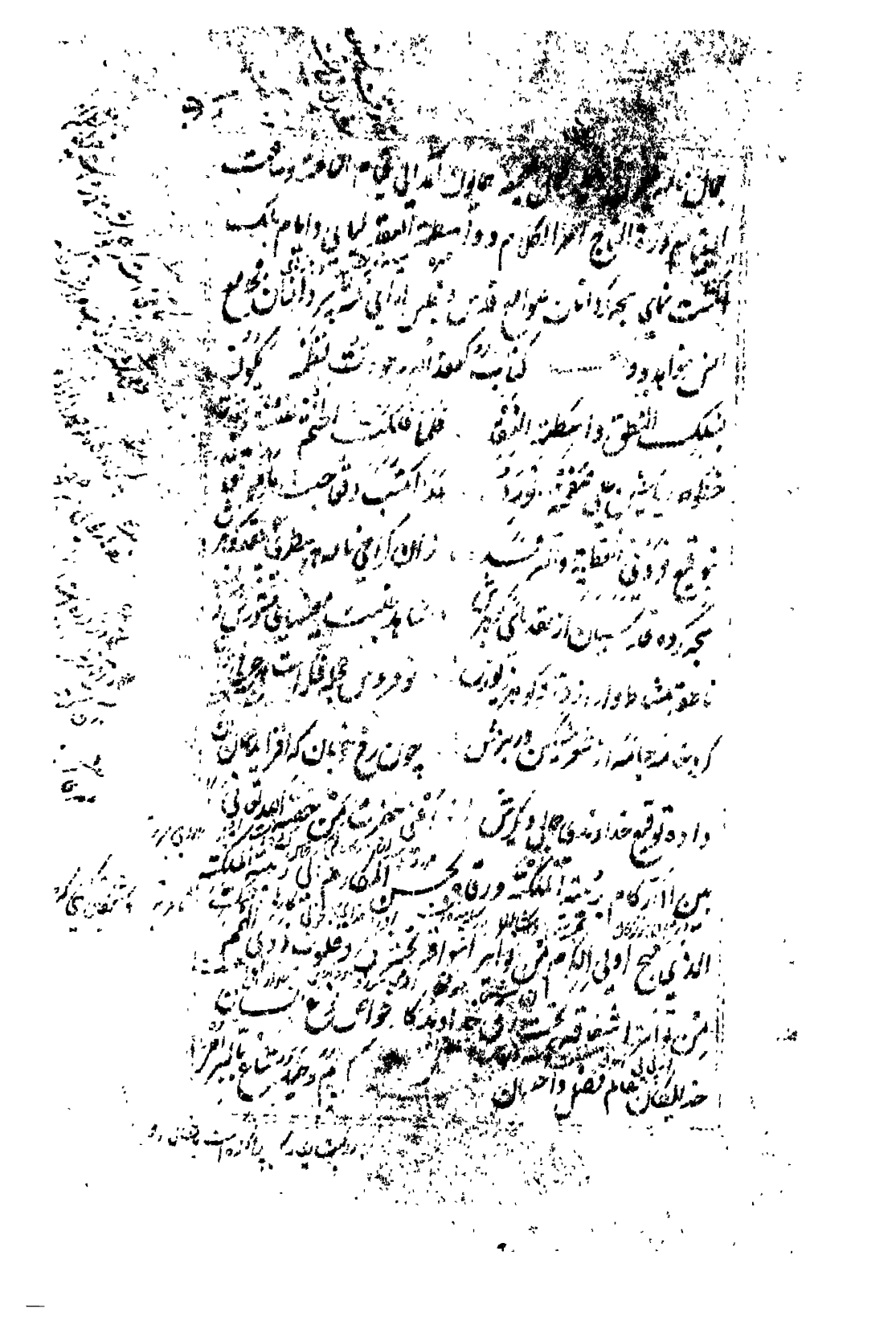

و ایاب و [illegible] القهوه [illegible]

مشتی بیابانی فی عشق بغداد [illegible] هذا القهوة و اعلی [illegible]

هذا اشهو فی العذاب سحر من الحمد [illegible] اوقات فضل [illegible]

[illegible] و سعادت [illegible] [illegible] اهل [illegible]

[illegible] زین [illegible] [illegible] وست [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] شیخ [illegible] دو از دست [illegible]

جمال الملة و الدین [illegible] الاسلام و المسلمین [illegible]

[illegible] المعروف [illegible]

و [illegible] [illegible] با هوشنگ [illegible] جمال روز

از [illegible] [illegible] [illegible] وست شاد [illegible]

[illegible] سعید و در صحبت [illegible] سرای ناموس

دم بجست و شاد [illegible] قدم ایلچی و آتی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible]

شهر دوران از جدا افتاده که بر لطف [illegible] داده

بیادی با همه دستان توان زداد — [illegible] از تو آن اینشه بید

کاشتیاق اصحاب الجحیم الی الجنة — [illegible] از رو یاین [illegible]

عالمی با تو افزون بود — زرزردی عرق در آتش [illegible] و

[illegible] از آن وقت باز که توقع واجب است توقیر [illegible]

از آن وقت که خاطر [illegible] جناب این فقیر سمت تحریر یافته بود و

[illegible] عقل و [illegible] اهالی و اعمال [illegible] افتاده [illegible]

تحصیل اطلاع تحریر شده و استرقاق و تحصیل فواضل [illegible] امر [illegible]

[illegible] لیقتبوا [illegible] کما کان لیقتبوا [illegible] اشراق [illegible]

[illegible] دارد [illegible] ز [illegible] سان گذشته [illegible]

ز هم [illegible] بال [illegible] [illegible] ست [illegible]

[illegible] [illegible] سودا [illegible] اندر دل [illegible]

و چون [illegible] ام [illegible] آن [illegible]

[illegible] الثقات [illegible] و [illegible]

[illegible] شد و [illegible] دل [illegible]

[illegible]

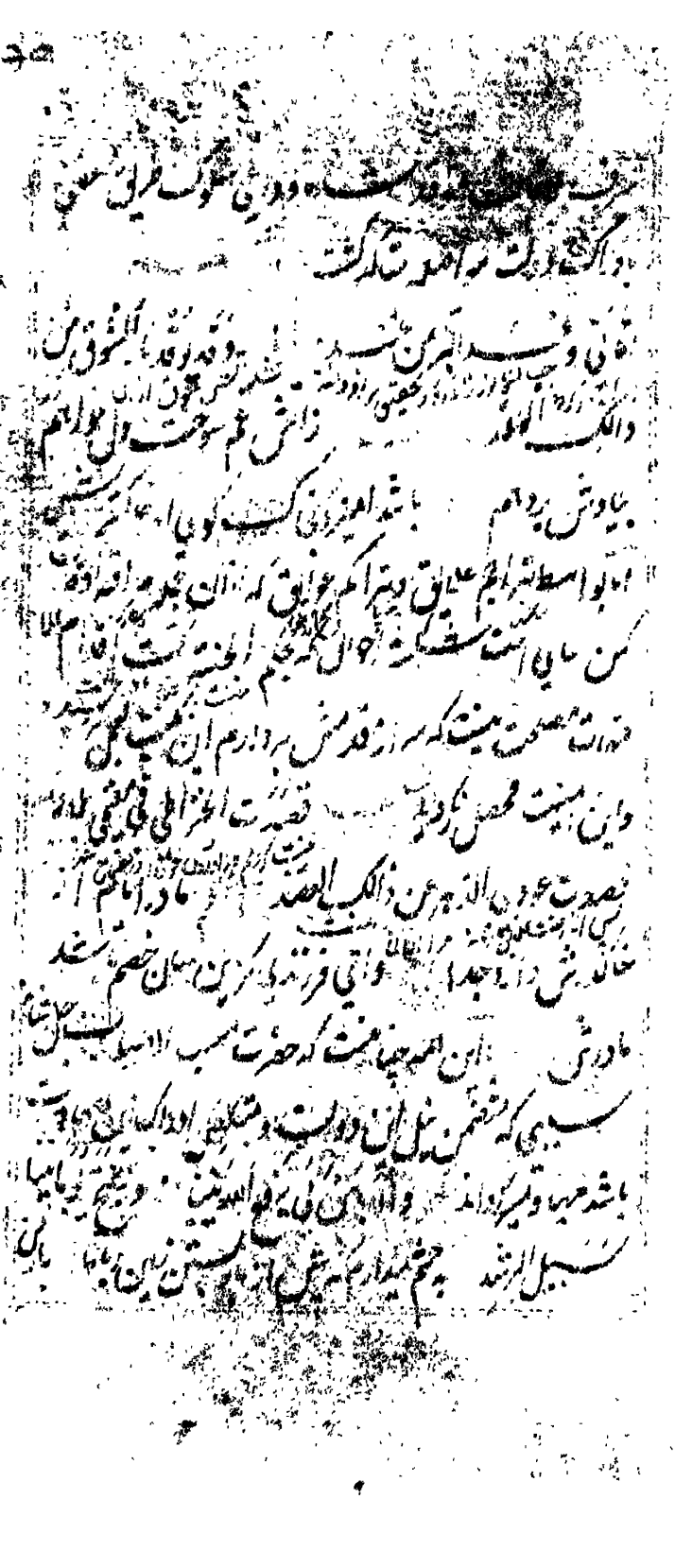

[illegible] الذی [illegible]

مرتع [illegible] چراغ هر و هنر و فضل و کرامت تمامی [illegible]

معانی آنکه در کنعان [illegible] از [illegible] به [illegible] تصویر خیالی [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] عبارت [illegible] لطف [illegible]

را نور [illegible] و تجلی و تشابه [illegible] افسرده از [illegible] وجود [illegible]

غالیه [illegible] کالبد [illegible]

جلوه کرد [illegible] نوای [illegible]

[illegible] تاج [illegible] قد [illegible] خوش [illegible]

[illegible] و [illegible] سنبل در میان [illegible]

گلشن [illegible] باران [illegible] شوق [illegible] شبنم [illegible]

[illegible] از عکس خط سبز [illegible] رشک [illegible]

[illegible] خط [illegible] سنبل [illegible] پرورش [illegible] خط تو

از شبنم اشک دیده خون [illegible] الفاظ

[illegible] سبز و عذر و بیت [illegible]

شربت [illegible] از شبنم

بمواج ... پرورده اند ... صحبت ...

از نسیم شراب و نسقون ... حق فحوی ... مشاهده ...

دل از این صحبت و جان زان پیمانه ... از د...

سامعه از ذوق سماع و لذت استماع آن گوشش هوش ...

... نهان نهد و جیب ... و دامن خیال را ... همچو ان

... به ... سر ... رسد ... از نقود در نقود لولو و گوهر ...

مال ساخت ... مجردات جذر او ... تصورات معانی

را مجرد از ... ملبس حروف و قطع ... مخطط ...

د کتاب ... بیت ... الیا ...

دل ... بیان ... ایشان ... با ... صحبت ... آن

و ... ان ... ایشان ... چنان صحبت با ایشان

دل ... گر پنداری ... از پیش ... ان

مواید ... از دواج ... چنین نتایج لطایف

و دقایق و معارف ... نتایج گردد شد زبان

... بیان ... بیان ... زبان از ان

اهل اسلام والمسلمین دعوا نامه [illegible]

چون لیکن نوید اشواق و لواعج دردا[illegible] اشتیاق [illegible] در [illegible]

حیات [illegible] خسته اند و برای [illegible] عین الکمال ازان جمال حسب [illegible]

در [illegible] و زان [illegible] ترکیب حروف [illegible] و [illegible]

لواعج انفاس اشتیاق است و ترتیب [illegible] و [illegible]

[illegible] سخن [illegible] است [illegible] نیران

است [illegible] نفس [illegible] سوزان است [illegible]

حسن [illegible] مهابت　　بالا [illegible] آتش [illegible] الوان

[illegible] نقش　　[illegible] زبان

باشد [illegible]　　[illegible] زبان

[illegible] ازان [illegible]

[illegible]

[illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible]

ازان [illegible]

خوشی　　[illegible]

[illegible]

[illegible] از لطف او روی مراحت واقبال [illegible]

قبول او [illegible] وان [illegible] بود [illegible] امید [illegible] حرام [illegible] کمال [illegible]

او [illegible] و اداز او آن [illegible] گر [illegible] چون [illegible]

تحت [illegible] ما بود [illegible] ز [illegible] بود [illegible]

وان [illegible] آن [illegible] ب [illegible] بود [illegible]

کار [illegible] بود [illegible] جمله [illegible] بود [illegible]

کمال [illegible] وارانده [illegible] و [illegible] بحث

تا که [illegible] قدم صدق در [illegible] آن [illegible] و [illegible]

ابواب [illegible] اعظم [illegible] شوق [illegible]

محبت و [illegible] چون [illegible]

مستحضر [illegible] را [illegible] و [illegible]

هر دم [illegible] بود [illegible]

که [illegible] است او [illegible]

در حال [illegible] کمالی [illegible]

[illegible] طیب [illegible]

[illegible]

در حج سه وجه [illegible] مهران [illegible] [illegible]

لاجرم زیارت بیت الله الحرام که رکن اسلام و حج [illegible]

حرام است بسته شود و قیام به وظیفه طواف [illegible]

تمام آن زبده کرام [illegible] اکابر [illegible] خواهیم [illegible]

[illegible] حج [illegible]

[illegible] امیدوار [illegible] کرم و [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] قبل [illegible] الاجل [illegible]

[illegible] قبل حلول المنیة [illegible]

[illegible] داریم امید که [illegible]

[illegible] است که زبان [illegible]

[illegible] سؤال و جواب

[illegible] چون ابتدای این [illegible] این [illegible]

[illegible] این جرأت

[illegible] نگردد

[illegible] از لطف [illegible] این طرز [illegible]

[illegible] در [illegible] باشد چون

[illegible] خاطر [illegible]

دعوی از روی [illegible]

[illegible] یافت [illegible]

[illegible] دعای استجابت [illegible]

[illegible] از [illegible] رایات [illegible] : [illegible]

[illegible] : [illegible] زلف [illegible]

[illegible] : [illegible]

[illegible]

تحقق او [illegible] / [illegible]

[illegible] علی المکروه [illegible] / چون مخالف [illegible]

والعیار [illegible] / [illegible] الذر [illegible]

[illegible] دعوی [illegible]

[illegible] دعای [illegible]

[illegible]

به اختصاص گیجه و دان لی را یا ... نظم

در بافته از رفت ... علیم ... شمار است ... و

و عجیب و اقبال دو قسمتی که به هر جه تقل دور اندیش از شیل صور یا

حروف و فضائل دین و دو خوبی که بنای شمائی ما حسبت گذاران

از عکس های محبوب شمار آن بر ابشت اندیشی گهار د

... شیفه و خوار ف ... ان حضرت الصحیف این در نظر

و الف ... جهان حورث اشتیاق یافته است و ...

از فقد العجم از از قبیل توضیح واضحات است و گشته وارد ...

شیرین ... الله ... بیان اعتقاد روز بان عجز و انکسار

میگوید ... چه گویم در او صفت ... که حسن او ... محلی

مهر و صف لالی که روی آور هم ... که در آتش بان ...

این ... شده چنان ... که در ... و ...

... اشارات ان و صف روی ... که ... باشد ... گشت ...

از ... آید ... گر ... روشنتر آفتاب

گوهر زبان آور ... کم گر ... رفیع ... کیوان ملند

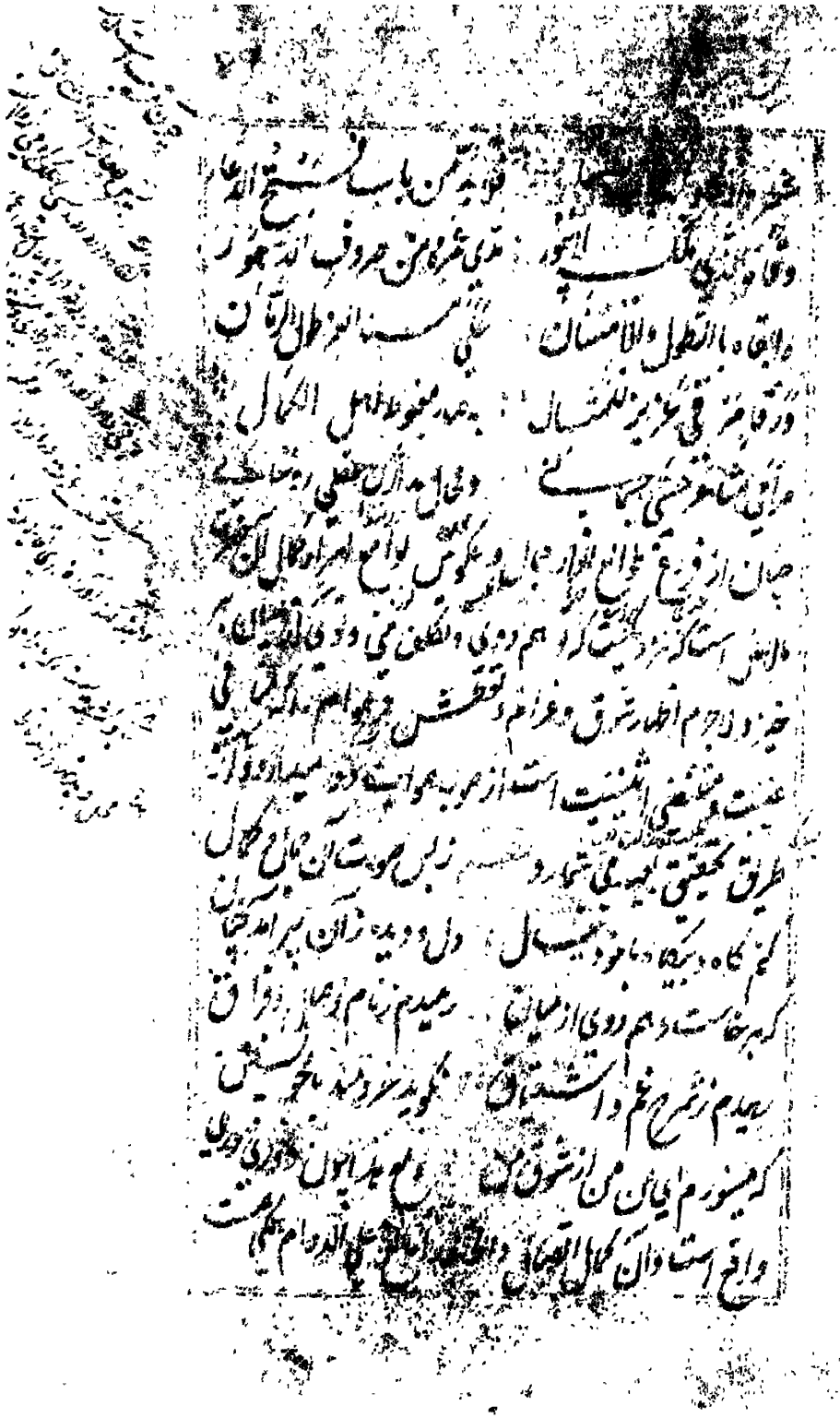

و این معرفت می‌باشد و تا می‌خواهد آن شور [illegible]

از تنگی غیب سلیقه بطوری ساخته که صورت را با معنی توان ساخت

و معنی را با باطن مطابق گردانند تا چنانکه دل [illegible] اسرار

بماند از دست دیده مطلع لوایح انوار جمال او شود و چنان که زبان

[illegible] بصورت مناسب [illegible] و قوت با اثر از دست گوش مستقر و موزون

[illegible] نغمات نوا و آواز گردد خوش آمده که با هم [illegible]

[illegible] صورت [illegible] گل / بر [illegible] صورت بر آید [illegible]

[illegible] شور و شر بود / چو باشد [illegible] شرکت

[illegible] گوهر / [illegible]

که [illegible] جوانمردی به [illegible] تمام یاد آورده و لوای ولای آن حضرت [illegible]

و [illegible] شرح شمول الجناب در آفاق [illegible] مرغوب

[illegible] خورشید [illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

آن [illegible] گشت [illegible]

چنان [illegible]

و [illegible] [illegible] بالذات [illegible] زبدهٔ [illegible] الطریق

الفقیر [illegible] مطالعه [illegible] احقر [illegible] چون [illegible]

[illegible] [illegible] موفقیت [illegible] [illegible]

ان [illegible] [illegible] وقف ماندوان [illegible] [illegible] [illegible]

دریا [illegible] [illegible] [illegible]   کرارم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کار جهان   [illegible] [illegible] [illegible]

چو [illegible] دولت [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible]

چو [illegible] [illegible] افلکم [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کفایت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عنایت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مبارک [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حشمت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چون نغمهٔ [illegible] دل صدای [illegible] که از [illegible]

[illegible] رقیق [illegible] ... این عبارت [illegible]

دروی از [illegible] پاسته [illegible] پا آواز و [illegible] بیاض گفته [illegible]

معنی [illegible] از ظلمت [illegible] تماشای [illegible] بر [illegible]

قطرات [illegible] فضل و افضال از [illegible] بارد و قلم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] الله [illegible] جانب [illegible] وادی فراق و

[illegible] شوق [illegible] وادی اشتیاق را [illegible]

[illegible] و بیان [illegible] علم و [illegible]

[illegible] گرفته در باغ جان [illegible]

دور [illegible] جبال [illegible]

تحفهٔ قلم تو چشمهٔ آب بقاست [illegible] و انفاس [illegible] تو [illegible]

این [illegible] باد [illegible] که [illegible]

باد [illegible] ابر [illegible]

[illegible] و شمار [illegible]

[illegible] قول [illegible]

[illegible] بیاری همت گوهری از [illegible]

[illegible] قطره بود [illegible] و صدف [illegible] قطره با دوست [illegible]

[illegible] شدن از صدف [illegible] دل [illegible] مستهام [illegible]

که فیض [illegible] را درگشوده [illegible] باده [illegible] و خود [illegible] حرفی چند [illegible]

شعله [illegible] حرقت فراق [illegible] و [illegible] حرفی چند در بیان [illegible]

محنت اشتیاق [illegible] میان [illegible]

از [illegible] بر آن [illegible] و نامه [illegible] این نامه [illegible]

[illegible] دل [illegible] برخود [illegible]

[illegible] آب [illegible] الدوام [illegible]

روحانی [illegible] رابطه [illegible] روحانی جسمانی [illegible]

هر امری [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible]

لاجرم خیال آن مطلوب [illegible]

[illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible]

که نفس [illegible] زبیده [illegible]

که کشتی [illegible] اختیار [illegible] اندازد [illegible] و [illegible]

[illegible] از دود و راحت [illegible] و قرب فرصتی [illegible] قدر [illegible] کیا

شکست [illegible] کرده روان [illegible] از الشقا و ساقی [illegible]

[illegible] از ان [illegible] نفس خوش [illegible]

[illegible] فصل و [illegible] اما لی

[illegible] مساعدت نکرده و شیر [illegible]

[illegible] الفت [illegible] بود [illegible] جهت

[illegible] شده [illegible]

شکست کشتی [illegible] و یاد [illegible] زمان گشت و ارام از

[illegible] دور گذشت [illegible] احوال [illegible] استعا [illegible]

با دو [illegible] اقبال [illegible] سعادت [illegible] و السلام

[illegible] و نخست

گفت و [illegible] جانان [illegible]

[illegible] عشقم

[illegible]

[illegible] مشعل [illegible] اصا [illegible]

وان لم تذق الا لطیف [illegible] عشقت وما الهجرة [illegible] حتی [illegible]

سمعت من [illegible] تا گوهر [illegible] شد صدف

سامع پر باصره دارد شرف [illegible] دیده فشانند همچون که [illegible]

از شرف گوش بوده بهره مند [illegible] بود آنکه شود [illegible]

دیده ز دیدار که گوش از خبر [illegible] شوق دارد [illegible] خبر

دستبوس حضرت خداوندی که غایت آمال است و منتهای [illegible]

دولت آمد [illegible] پیش [illegible] که بعد [illegible] دولت و [illegible]

و دستیاری [illegible] زبان شکسته [illegible] صحایف [illegible]

طول [illegible] ان مسودات چون [illegible] جناب زبدة العلما و عمدة الفضلاء

کاشف حقائق العلوم [illegible] دقائق الفهوم ذو الملکات القدسیه

الکمالات [illegible] الامام [illegible]

کر آن وقت [illegible]

تمام دارند [illegible]

[illegible] مکتوب ورقی چند [illegible] علی [illegible]

[illegible] مطلع و شرح اسامی کتب شعرا

لطف جوشش کلام الله [illegible] شعر نغز لطیف که شرف نامه وی

نقش بست بگویند که از مرحوم شیخ عطایی که در طی [illegible] است

[illegible] در حق مرحوم آرمیده است [illegible] بسیار گشت و از گشاده

و شکفته چشم [illegible] والشمس [illegible] جوانی است و معنوش

[illegible] و دیوان [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] فتوحات [illegible] شعر [illegible] حاوی [illegible]

از عرش [illegible] عاشق [illegible] و از [illegible] از [illegible]

عشرت [illegible] الله [illegible]

[illegible] شیب و فراز [illegible] آن [illegible] منزل [illegible]

از [illegible] که [illegible] و آنچه [illegible] آن [illegible]

آن [illegible] از آن [illegible] است [illegible] شوق و [illegible]

و [illegible] [illegible] آن [illegible]

بر همین قانون است [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible]

خورشید از آنکه گرم [illegible] سازد [illegible]

مواصل با جمله حسن مشترک تمثال ام … چو حافظه یقین [illegible] از آن همه [illegible]

لاجرم سخن بیان از مطلب دور به سبب مصروف شدن و تمام کلام

بصوب اختصار و اقتصار بر بعضی از آن معطوف

چه بود و شایسته کاری باید [illegible] مصلحت باشد از آن کار

[illegible] از آن بعد را سببی که نوشته است و بر صفحه [illegible] فرسته

[illegible] تحریر از قوت تخیل مانده [illegible] منعطف گرده اصل باقی

لفظم بگسسته و تحریر قلم از هم گسسته میدان قافیه تنگ شده است

و ساز تحریر از آهنگ افتاده و طبع نفور است و نفس در کشاکش امور

تا هجور با هیچ کسم کاری باشد بر هیچ کارم قراری و امن از هرچه

می گیرم که گذاشتنی است و چراغی هرچه می گیرم دست داشتنی

از آن چه تا کی [illegible] مستی [illegible] در چشم [illegible] اصل سینه و درون

دیده [illegible] از تماشای چمن دیده همه گوشه دیده مطلوب در کنار گل

و لیلی [illegible] جان [illegible] در هر [illegible] گردان

یا در جان و دل [illegible] مجنون [illegible] وادی لیلی [illegible]

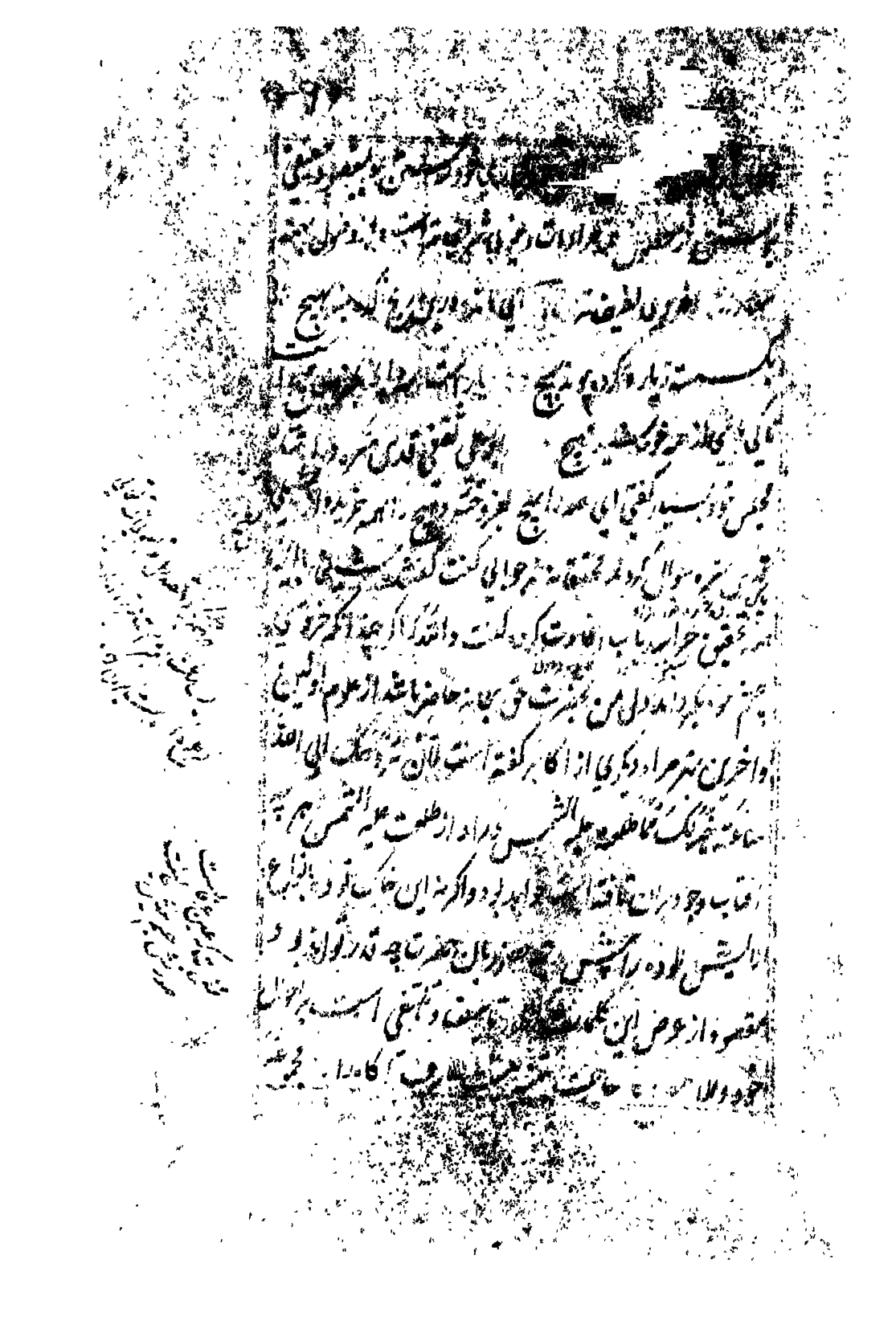

کنایتی است از قفس [illegible]

و حالات درویشان و معارف و مقالات ایشان جمع کرده
شده بود تحفه آن مجمع مکارم و منبع [illegible] میساز[د] امیدوار [illegible]
[illegible] ست که موانعت نیز مطالعه آن [illegible] و تامل شمایل
و آن حمایت دولت مصاحبت ایشان [illegible] وجود و جمعیتی تمام
حاصل آید علی النبی و آله الصلواة و السلام
[illegible] انفس نوادری [illegible] درجت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کنت ارقد فی [illegible]
[illegible] النوی قطعتی [illegible] زان بعد این کلمه دسته ای نیست
از بهارستان احوال مقامات ارباب ولایت چیده و نوباوه
الغیبت از باغستان اذواق و مواجید اصحاب کشف
و کرامت رسیده تحفه صحبت این مجلس میسازد که اگر از
قبله اقبال مقبلان خود شمرد اسیران کعبه آمال صاحبدلان گردد
بان سزاست [illegible] و [illegible] شادی میشود

[illegible] بر سر گشت بود و دوران

چو بلبل هست آن بجائی بود از دل بهشت رضوان نشان

گلزار شد بوی مشام جان باز زنده باد بهشتی الهام [illegible]

دو جهان است که رسید از بوی گل بهشت گلشن گشت [illegible]

همه سو بهشت شد باغ جوان [illegible] با فر الاثر لطف احسان

با جمال کند گلزار باغ خوش [illegible] باز آن بهشت آن [illegible]

جمال شد با زینت از وصال محبوب بود واقف [illegible]

از جود آن [illegible] وصال معروف [illegible] آن بزم کرم [illegible]

[illegible] دشواری روزگار است [illegible] جهان را [illegible]

بر سخن [illegible] دوم [illegible] جهان [illegible] گفته الشفقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو سعید و دو [illegible] در قصه [illegible] کرمان [illegible]

در بار گرمی عبا بر دوست [illegible]

بلطف [illegible] الشاعر [illegible] محبت دل [illegible]

و در اخشند [illegible] سان [illegible] چو احتیاط [illegible]

بود و زبان حال می‌گشاید و این ترانه از مقام تضرع و ابتهال

سراید: [illegible] کسستم که نامه نویسی نبود یا من / در دل نامه درج

کنی آزار دل یار من / این دو هم مست گردش تندی / کاهی که یار

دوست کردی من / و علی هذا النمط گسسته‌ای ارسال نامه و خط

[illegible] از یحیی [illegible] تراع والتماع و ادراک سعادت اتصال و انتهاز [illegible]

انتقال مجلس او [illegible] و اسباب ارباب طلب منتهی [illegible]

خدمت [illegible] خدمت کرده و روی در شب [illegible] صدق ارادت

آورده [illegible] تا آن الطاف [illegible] توان کردن / زین بی

حاصل قول من به وجهت [illegible] / چو آن شب [illegible] روی تو [illegible]

شب [illegible] فراق را به روز آوردن / چون سخن تا اینجا رسید

خاطر [illegible] سخت [illegible] چه توان کرد [illegible] مقصود

را [illegible] نشاید / [illegible] منم

روز و [illegible] خامه و کاغذ [illegible] آرام [illegible] از درون [illegible] حسب حال گشت

[illegible] متعذر [illegible] کلک [illegible] ازین [illegible] گفت

والله

[illegible] همراه این دولت ازلی در [illegible] بخشند

از حبیب [illegible] را و همه را از خود مهجور گذاشته اند اگر چه [illegible]

حبیب [illegible] و همه کشند آگاهی یابد که همه [illegible] محبت و عشق [illegible]

آگاهی [illegible] معرف [illegible] و همه [illegible] را به تربیت [illegible]

گروانی [illegible] که یکی اگر از مقصود [illegible]

باشد [illegible] جانب خود [illegible] آگاهی کند [illegible] اگر [illegible]

حق [illegible] آن مخدوم را به دولت [illegible]

محبت آگاهی [illegible] و [illegible] خود [illegible] کرده اند

[illegible] نقش حق [illegible] حبیب [illegible] افتاده

[illegible] محبت [illegible] از [illegible]

اصل [illegible] ترک [illegible] اگر [illegible]

از قرآن [illegible] عادات [illegible] میران [illegible] سلام و

محبت و [illegible] شوق [illegible] از [illegible]

نموده [illegible] چند [illegible] محبت [illegible] حبیب

[illegible] و [illegible] وقت [illegible]

وقت برین گونه چنان [illegible]

بالطبع توانایی ندارد و چون مضمون این مصرع عشق از روی دانش

[illegible] علی کل حال [illegible] تعلق دارد از روی فکر

[illegible] و تهذیب [illegible] از روح این فقره [illegible]

[illegible] حیث عشق کل [illegible] تحقیقت [illegible] نظم و نثر [illegible] و والد [illegible]

[illegible] مشرب چند دیدا من [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] اصول الموقف [illegible]

[illegible] تصحیح و ابتهال تمام با سمع [illegible] مقام [illegible]

[illegible] [illegible] حقیقت [illegible] [illegible]

[illegible] خواهد از [illegible] که در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و وحدت حقیقت [illegible]

[illegible] محبت طلب آن که [illegible] از [illegible] مکون [illegible]

[illegible] که هر یک از [illegible]

[illegible] علیه [illegible] از [illegible] و [illegible]

برادر [illegible] فی [illegible] [illegible] شده

[illegible]

[illegible] نموده طریق بین بین پیموده

[illegible] شکوه از [illegible] کند دایم این خیرخواهی او

که توفیق تایید حق بر دوام قرین باد و باد ایشان والسلام

[illegible] چو غنچه تنگ دل دوم که نگاه

[illegible] رحمة الله دلم زان نفحه کش [illegible]

[illegible] بسان گل [illegible] چون صحیفه شریفه [illegible]

[illegible] مقرون بشواهد [illegible] روحانی [illegible]

شوق تالیف جسمانی گشت بر خاطر فاتر گذشت که [illegible]

طرفی از لطایف نظم و انشا [illegible]

[illegible] ایراد افتد [illegible]

[illegible] لاجرم [illegible] تکلف [illegible]

دعای گفتیم اما صوفیانه [illegible] که یارب [illegible]

که در دلی کم بود اغاز انجام والسلام [illegible]

سلام علیکم [illegible]

[illegible] فضل دوست [illegible]

[illegible]

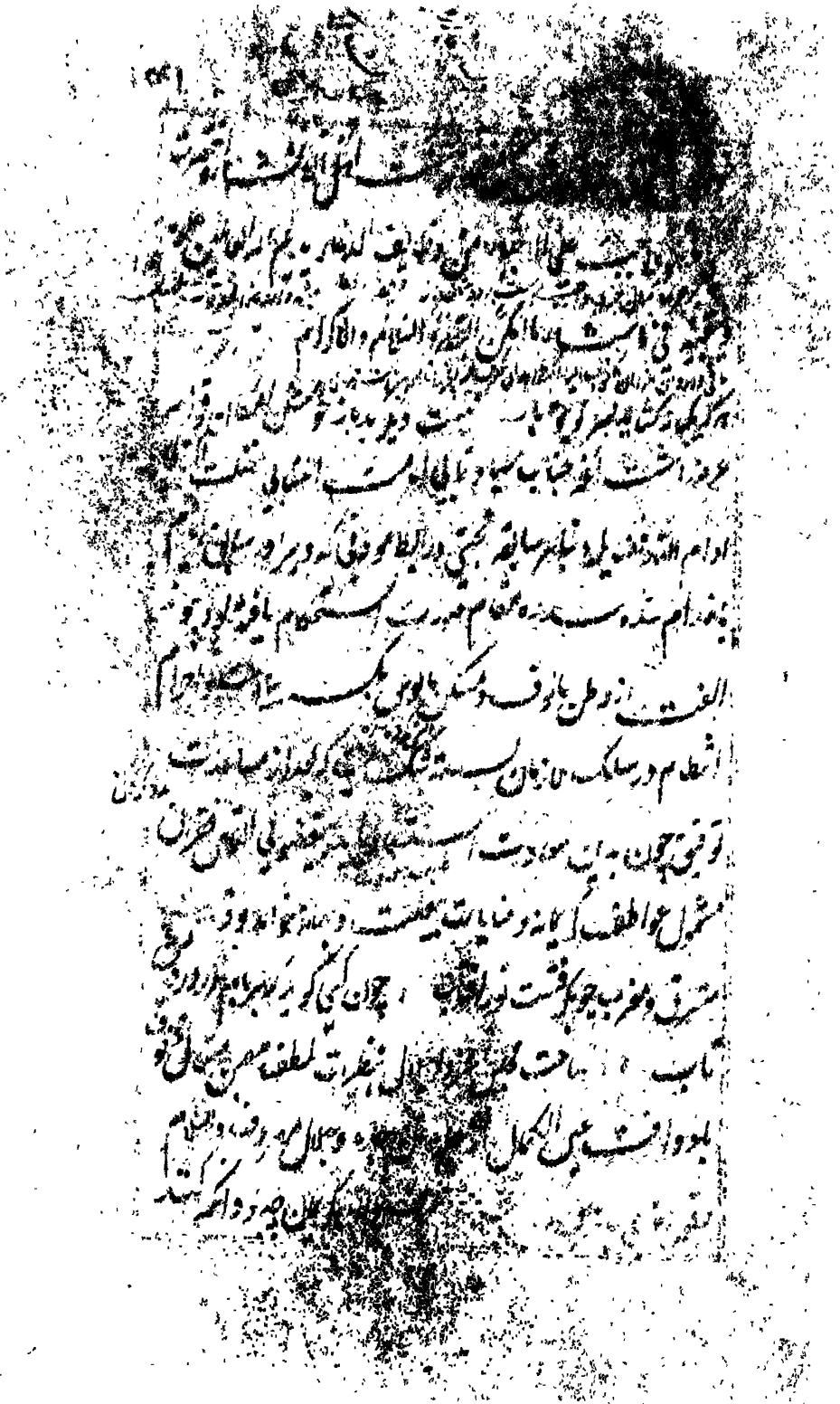

اهل صحبت از آن ملتمس خالص محبت [illegible]

[illegible] حادث مابی امانت [illegible] تعقلت [illegible]

نفشایر که باقا بحشم غیب محفوظ شد و از گنج [illegible] نیت محطوه

گشته بحکم آنکه [illegible] به خوشنده لطف و آمیت عجیب

هر بار دگر [illegible] بود گم [illegible] غیبت آن [illegible] تشرف رفت

چون خواهد رسید شک است که چه چه مقتضی [illegible] زده ام اشفاق

[illegible] است التفات خواهد نمود و در [illegible] که مرجع [illegible]

[illegible] خواهند فرمود [illegible] که رسم و [illegible] ما الا

و الذی [illegible] [illegible] تعالی

[illegible] الدنیا و الدین [illegible] و علی فی مدارج العلوم [illegible]

[illegible] نشسته ام که [illegible] زمل [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] وجوه [illegible] عنوان [illegible]

چون در [illegible] عازم [illegible] دعا کردن وجود در اجزا

خاطر [illegible] آوردن و [illegible] الا کرام [illegible]

چون این [illegible] شد و علی [illegible]

[illegible]

[illegible] در خلوت خانهٔ غیب

[illegible] اغیب ذوی الحکم الثاقب و ذوی الرای الصائب

لا زال [illegible] الناس [illegible] جلوه [illegible] شود باشد [illegible] رمز [illegible]

[illegible] محفوظ [illegible] چون [illegible]

[illegible] صواب [illegible] عذر آن باشد [illegible]

قف الی کل کتاب آن [illegible] والسلام

ادام الله ظلال عدله و احسانه علی مفارق المسلمین الی

یوم الدین بعد از رفع ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ [illegible]

علیه حضرت خلافت پناهی سلطنت [illegible] الدوله

[illegible] که [illegible] و عقل [illegible] عاشق و [illegible]

معشوقی [illegible] نسبت [illegible] دوست [illegible]

[illegible] خور و کان ظلم [illegible]

[illegible] کشف الحال [illegible]

درگاه سعادت اشتمال [illegible] اخلاق [illegible]

آن [illegible] اشتیاق [illegible] سلسلهٔ شوق [illegible]

... بشی آمده بدین چند ... خواجه ...

و بوابی اخوی گستاخی کرده شد امید است که شرف ...

والدعا رب دو السلام والاکرام ... بعد از رفع نیازمندی

و عقیدتمندی معروض آنکه خدمت خواجه ... که سفر ... از ... بیا

... ساخته و از او ... معنوی شناخته ...

... چه ... در کشف الفقات ... که ...

... ان ... از آن ... شده ... زبان ...

... از ... وطن ...

... و ... است و ... همت ... بر ...

بحصول آن دولت ... امید است که چون حصول آن دولت

... مشغول عنایات شامله ... کامله خواهد بود ...

... از هرچه ... است ... کرده ...

و ... است ... والسلام والاکرام

بعد از رفع اخلاص ... اختصاص معروض آنکه خدمت

اخوی و ... واد ام الله ...

...

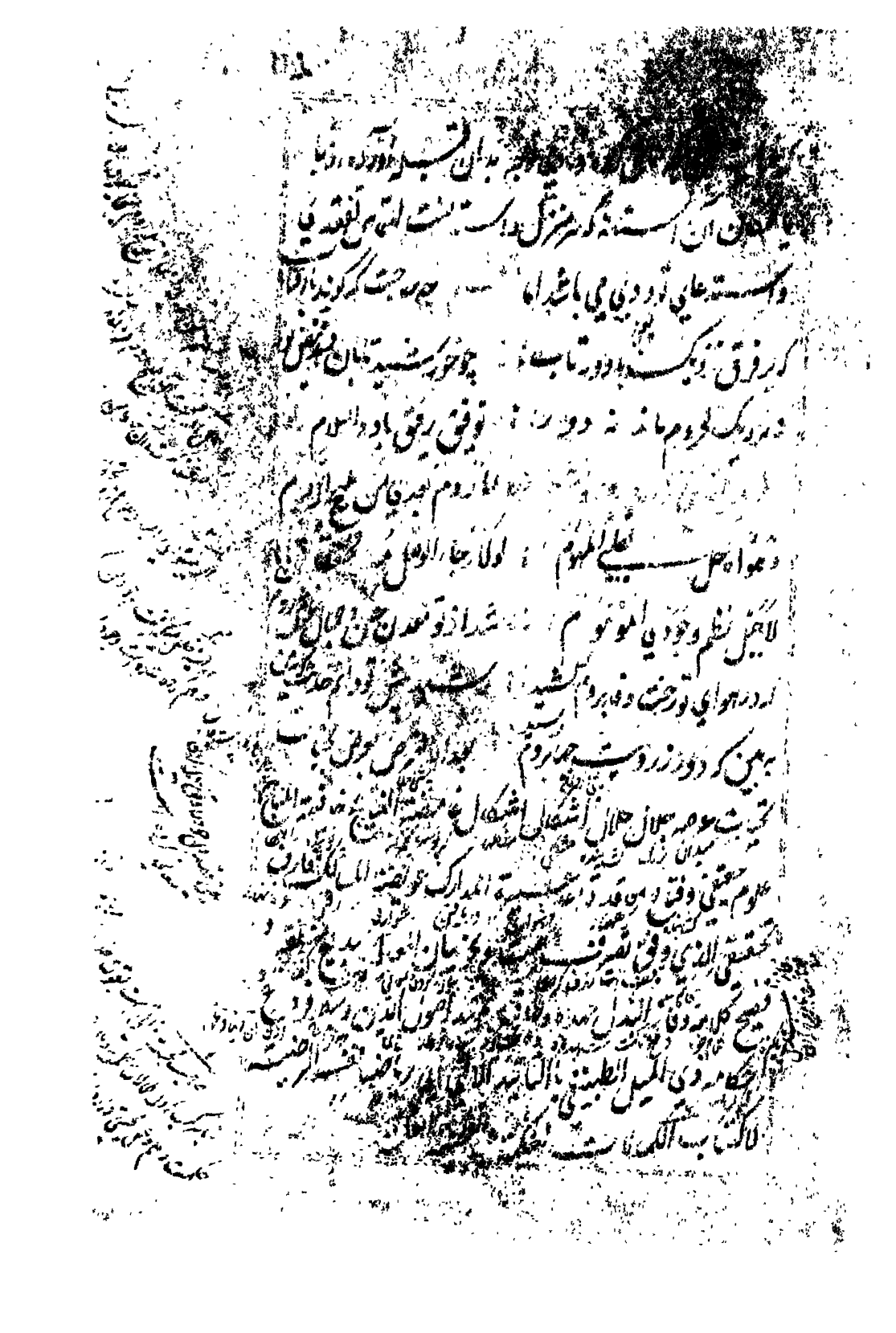

[illegible] و [illegible] آن کتاب لوقا از

[illegible] مطولات الوقت را اوراقی چند فراهم آورده و چون بتفصیل دیده

بود بسیاری از آنجمله مکرر نوشته و از خرمی خوش سمت ارسال یافت

و چون فرصت بغایت تنگ بود و قصد [illegible] آنچه در

پیش بود باتمام نرسید و آنچه آغاز کرده شده بود باتمام منتجی

بجا و اتفاق است و امید صادق که عنقریب ترتیب [illegible]

عز شانه توفیق ترتیب و تلفیق آن کرامت فرماید و مخزون خاطر

مخزون را بظهور آورده مجلس بانواع نفایس مشحون

ساخته بوده والسلام والاکرام

صحیفه شریفه منطوی بر عبارات و اشارات [illegible] ادبیت

و مخبر [illegible] مشکلات [illegible] اطیب [illegible] حال

[illegible] و هندی

[illegible] الذی [illegible]

و از آنجا از کلیات امورات [illegible] نموده بود [illegible]

احوال [illegible]

سابق است و زمان حال [illegible]

چون آن سالها مشاهده بود بر ضمیر منیر روشن خواهد بود

بر خاطر عاطر مبین روشن ای گروه حدیث عاشقان

دیر بدیر بر سرش حال بیدلان گشته دلیر بر عاشق از

جان و جهان آمد سیر امروز بود جودی و دی همچو پریر

حق سبحانه همگنان را از گرفتاری بخود برهاند و بگرفتاری بخود

گرفتار گرداند بمنه و جوده والسلام والاکرام

من یبعثن حمامات بطیحا ممتعات بسلسال و خضرا

سلام فاختة فی فحمة کبرت جناحها الفت فی جنح ظلما

کی بود یارب که رو در شرب و بطحا کنم که بمکه منزل و که در مدینه

جا کنم بر کنار زمزم از دل برکشم صد زمزمه وز دو چشم خون

فشان آن چشم را دریا کنم خدمت برادر حقیقی و دوست

تحقیقی زاهر بیت الله الحرام [illegible] روضة النبی علیه السلام

مقیم مقام ابراهیم [illegible] الساعی بین المروة

والصفا الراعی حق [illegible] الملة والدین حاجی محمد

[illegible]

[illegible] و از غلبه [illegible] نزهت

[illegible] تکمیل از اتحفه تحیات طیبات و دعوات زاکیات

[illegible] از فرط شوق و [illegible] و تحول جهد اهتمام استطلاع نموده اشتیاق

بشرف ملاقات و دولت مقاولت [illegible] دوانی [illegible]

تصور نمایند هر چند آن زمین پاک خوش [illegible] آب و خاک است

[illegible] آن تمام شیوه [illegible] چالاک [illegible] از

لوازم ایمان است و صفا از جام [illegible] سلام

جانان [illegible] چندان [illegible] قبله [illegible]

دولت [illegible] همه وقت در همه جا [illegible]

[illegible] چه [illegible] چه گشت

[illegible] و [illegible]

کل [illegible] از [illegible]

یاران و دوستداران [illegible]

و [illegible] کنار [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] سلام

[illegible]

[illegible]

دولتهای دست نیازی به دعا [illegible]
که بصدق اجابت کارگر آید و کار از فضل وجود کا بسر آید
بیا با بسار زما فراموش مکن :. دیگر بعزیزان [illegible]

حضرت مخدومی مدام [illegible] ظله العالی در کلف صحبت وصال
مراقبت آمده و منتظر قدوم شریف می باشند حضرت باری تعالی
همگنان را از فضلت وادی طبیعت برهاند و بسعادت وصول بکعبه
حقیقت برساند و [illegible] و [illegible] این صحیفه ختم و نامه [illegible] او اسطه [illegible]
[illegible] آخره [illegible] حقیقت الزهاب [illegible] تحریر یافت
[illegible]
والسلام

چون [illegible] تو زره واضعات بها
ما اسعد الدین الدنیا خبر [illegible]
زین [illegible] کز ابر دیده [illegible]
روزی فکند موج دریا بارم
چون [illegible] جا بدریا [illegible]
خواهیم بر داین [illegible] دریا بارم
[illegible] اگه احوال [illegible]
دلخواه است [illegible] واهمه [illegible] بر راه
دولت و سعادت [illegible]
و [illegible]
[illegible] الاهیل فاق افضل الافاق
[illegible]

[illegible] الی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الاخوی
[illegible] مبانی اخوتی باتفاق
[illegible] بنیاد حسن [illegible]
[illegible] از طره شام [illegible] رشک رخسار نوخطان کرده
قصه کوته شب دراز چرا [illegible] پاره پاره [illegible]
امید چون غنچه [illegible] شکفته توی [illegible] رشک [illegible]
بهار خندان از شاخسار لطف و [illegible]
[illegible] شمیم مودت وانتشام جان و دماغ [illegible]
از نفحات و [illegible] آن [illegible]
از ریاحین فضل و کمال [illegible]
[illegible] فراق
و [illegible] آن کاشانه [illegible]
چه امید شکفت از نسیم [illegible] باغ دل زبان غنچه خندان کن
جان تازه شد [illegible]
آن [illegible]
[illegible] چون [illegible]

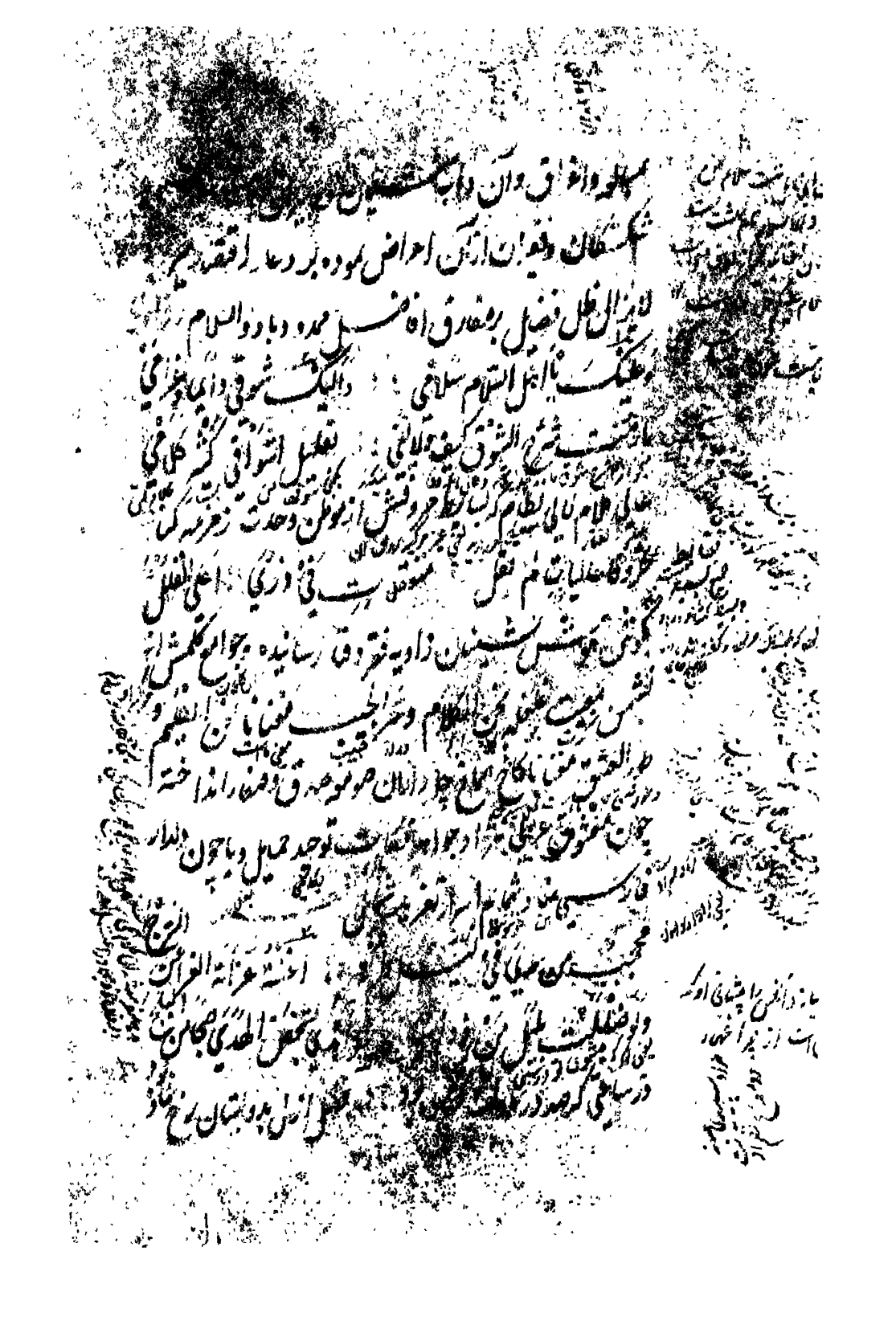

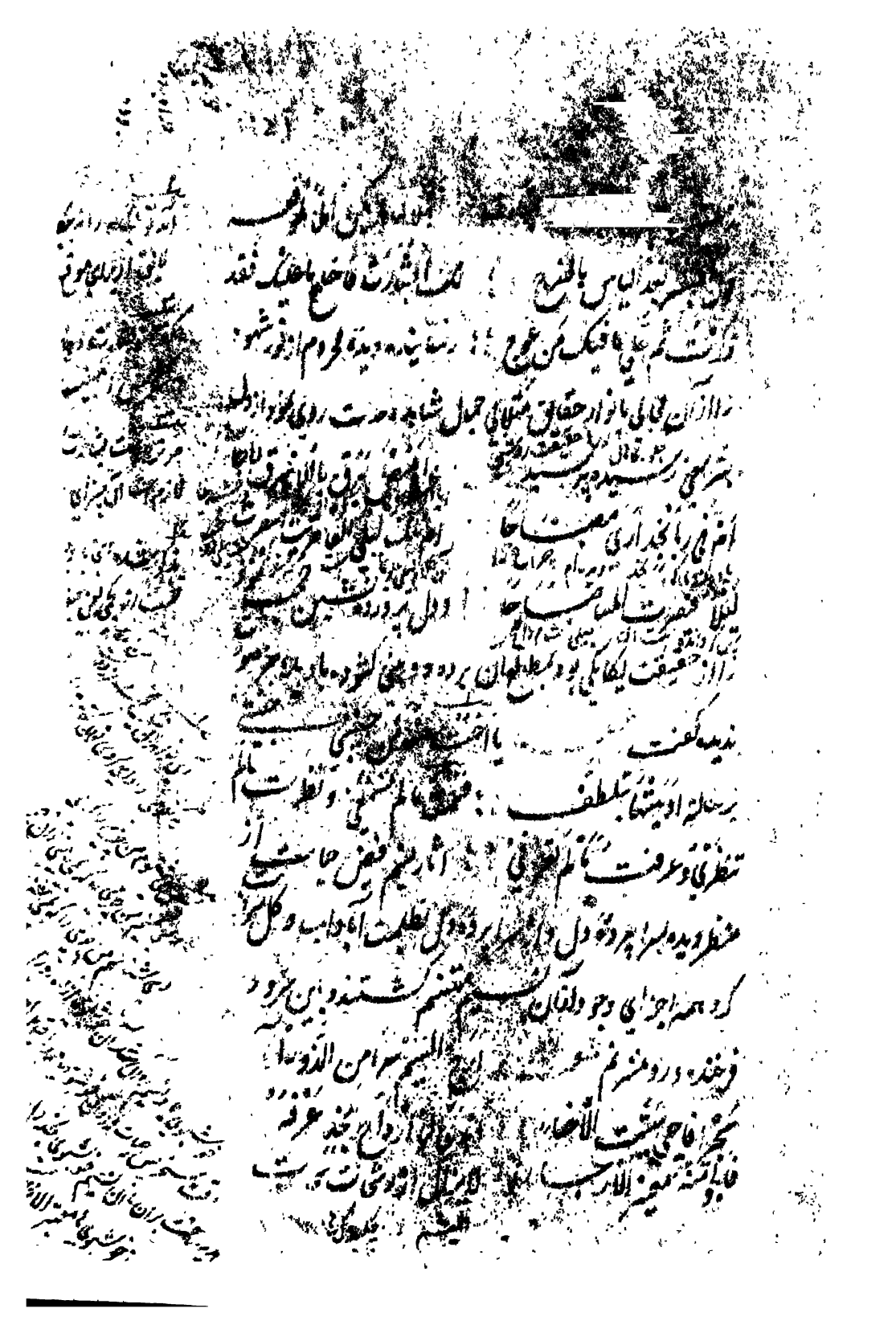

سطران [illegible] کشت [illegible] از [illegible]

نوای [illegible] آن [illegible] بزم [illegible] هواداران پرادانه [illegible]

حقایق [illegible] غایت [illegible] که [illegible] المقتضی و از [illegible]

لطیف [illegible] الطاف [illegible] نشاط [illegible] کرده و [illegible]

[illegible] از [illegible] در آورده و [illegible]

با [illegible] ذوق در هوای [illegible] تضای [illegible] فان الله [illegible]

واده [illegible] و [illegible] هر چه [illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] شب تاب از سواد [illegible]

[illegible] خط [illegible] خواهر که در [illegible]

تا کرد [illegible] اجزای [illegible] شد [illegible] هر حرفی که [illegible] این

[illegible] بزرگ [illegible] و هر چه [illegible]

[illegible] شده [illegible] خواهد بود از

مطالعت آن [illegible]

[illegible] منقش [illegible]

[illegible] که [illegible]

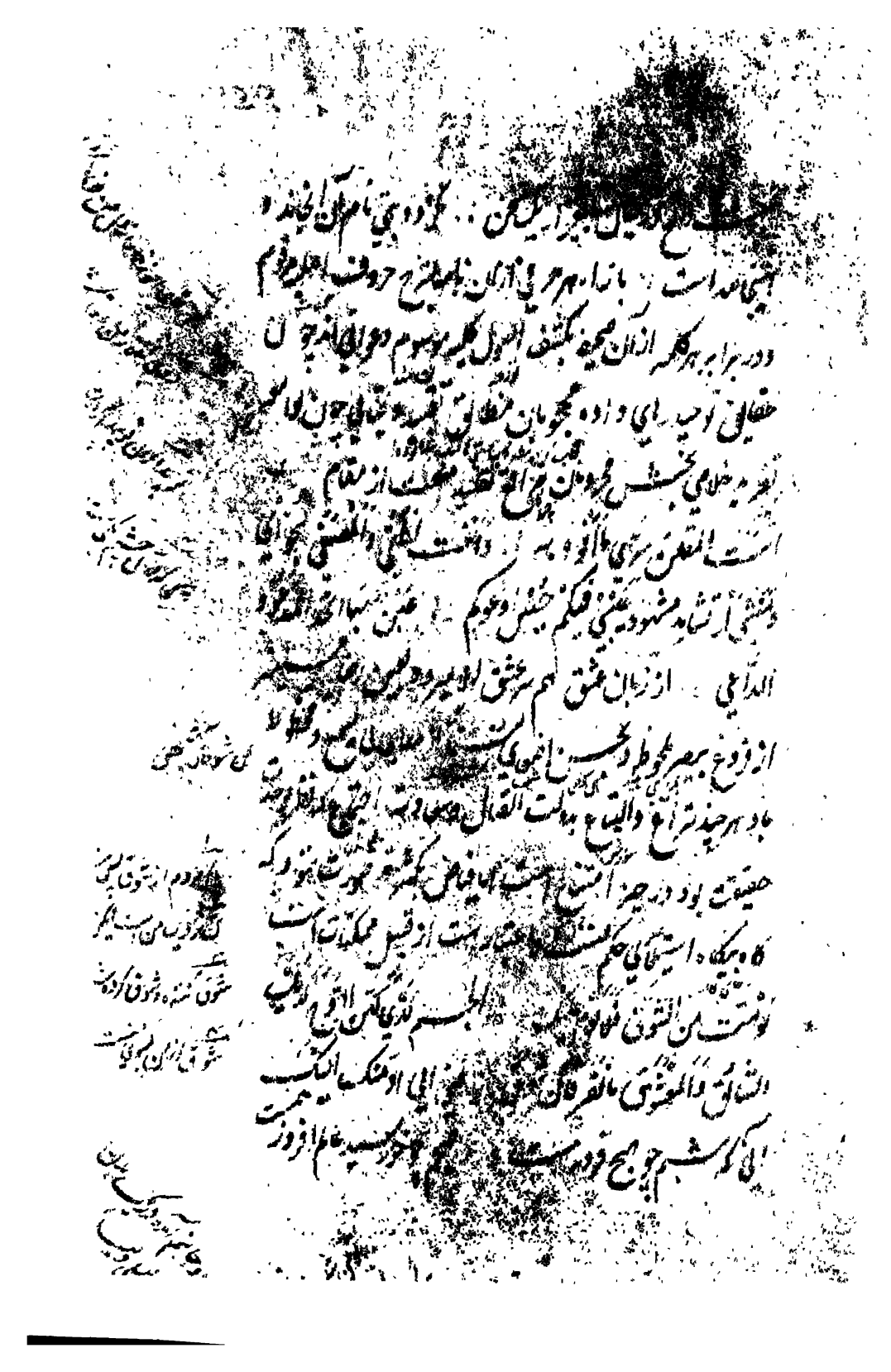

شوقم بود از آنکه شود روز [illegible]

دیده بود که در تعاویذ نیک اشت که تفسیر سورت اخلاص و تمجید [illegible]

اختصاص قلمی گردد سمت عرض یافته بود باعث توهم [illegible]

چند توقف و تراخی می ماند بحمد الله سبحانه که تحریک این سلسله

و تشکیک این مرحله بجانب سعادت منتهی الاشفاق المتمد فیما بالطبع

قبل استحقاق از آن جانب بظهور آمد ارنیا ارنیا

[illegible] چه چشمداشتگی [illegible] حق سبحانه و تعالی توفیق همگنان را

متعلق [illegible] از عرصه کثرت در معنی وحدت و اده و جهت

ذات [illegible] قسم جمعیت و السلم و الاکرام

[illegible] تا تخم زرع تخم سعادت از خوان آن

[illegible] عنایت از حضرت آن بساط الغیب [illegible]

نشستگان زاویه [illegible] فرزند روشن ضمیران

[illegible] صدق و صفا اتحاد [illegible] زبان ناطقه

ناصر است [illegible] وقت [illegible] عاجز

[illegible] البلیغ [illegible] و [illegible] انتظام

[illegible]

[illegible] با جام جم خورشید دیگر انیست

[illegible] کلی [illegible] دی این طبیعت [illegible] خوشتا شاکی [illegible] در زیبایی شیرینیت

[illegible] در مقابل آن مقام بحر مجال جنبیدن نیست و نامه را از حدود [illegible]

آن جزو لطیفه دعا تجنیدن بی حق تجاوز و تقلید قریب [illegible] عرضش را

در حضرت پادشاه صاحب شوکت صیب انجاح مطالب [illegible]

گردانیده و بوسیله انس بدرجه بلند و مقامات ارجمند رسانید والسلام

الکرام [illegible] [illegible] [illegible] آفتی [illegible]

و [illegible] امانی [illegible] او [illegible] کتب [illegible] تنزل [illegible]

الی [illegible] العلیا [illegible] [illegible] عوالی دیار [illegible]

مثالی بتوقیع عالی [illegible] نشکوی [illegible]

نگاری [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible] گرفت تا [illegible]

ز مطلع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جدا [illegible]

ز [illegible] [illegible] سواد خط [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible] رقم [illegible] [illegible] [illegible] ان

سواد [illegible] شد و دل [illegible] از [illegible] آن [illegible] گشت باز از

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

هر حرف آن سواد قواعد کتبت [illegible]

میشود و در مقابله [illegible] از آن نور لوامع خلوص عقیدت [illegible]

شرف قبول تابنده میگردد و بیمن رخسار مسعود باد و بنظر ارتفاع [illegible]

هر شخص جرات اقدام بدین امر [illegible] و تجویز گستاخی اهتمام [illegible]

[illegible] و له [illegible] دیباران چه تواند بود بمرتبه که طلبه [illegible]

والا که رسد برج [illegible] والا [illegible] زمین انگشت گویا این نشر [illegible]

[illegible] زالک [illegible] بوده ذره [illegible] فروغ مهر داوش سربلند [illegible]

ترتیب [illegible] طلب [illegible] ساخت و اسباب [illegible]

والا [illegible] و [illegible] اعمد رواج [illegible]

روی زمین و ملک [illegible] دنیا را [illegible] ملک [illegible] خسرو [illegible]

[illegible] بر بحکم [illegible] پایدار است [illegible] میلش [illegible]

[illegible] ملکه [illegible] بدار [illegible]

در مقام [illegible] و [illegible] اسکندر [illegible] شاهی [illegible]

چون [illegible] زمین [illegible] وان [illegible]

چون [illegible] شان که نزدیک و دور

[illegible] جواهر [illegible] بایان مساوی یکدیگر

[illegible] نوشتم درهم از سماع آن [illegible]

خاطر [illegible] دیگر [illegible] سیرات [illegible] فقرات و ورق [illegible] اصحاب سعادت

شرف یاب ارادت بود که خامه [illegible] گذشته چند برهم رسید و نوک

قلم [illegible] چند [illegible] رسید اما ورق [illegible] گردد و سیاهی

[illegible] نبود و خامه جز بدین نکته دهان نگشود

نامه [illegible] گریه و ماتم توان کرد [illegible] [illegible]

از [illegible] لب خویش [illegible] [illegible]

[illegible] جان پاک تو [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] والسلام [illegible] الکرام

[illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] آن قصه [illegible] [illegible]

از وصل [illegible] خوشتر [illegible] [illegible]

جلال والسلام ذوالاکرام

ای دیده تو خونبار و دل [illegible] شکسته :: دردم [illegible]

هر دم ز تو نامه که فرض دانم :: تصحیح جواب نامه [illegible]

چون اتفاق افتاد والعهدة علی الراوی که در [illegible] صحیفه [illegible]

تفصیل [illegible] بعضی [illegible] والقلم [illegible] الکرم رقم [illegible]

لاجرم [illegible] رسانیده و دیوان اعتبار [illegible] نگردانیده

[illegible] ناچیز [illegible] ساخته [illegible] گشت [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] از خود [illegible] و از [illegible]

والسلام ذوالاکرام [illegible]

ای [illegible] عهد [illegible] چشم تو [illegible] عهد شکست [illegible]

[illegible] ز جفای تو [illegible] از بهر خدا [illegible]

[illegible] و این [illegible] معطوف [illegible] است که [illegible] باشد

[illegible] خاطر [illegible] که [illegible] خواهد بود

[illegible] تشریف [illegible]

[illegible] تا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] وجهی [illegible] صبح دینی و

[illegible] واقع باد والسلام والاکرام

احاول اتحاف التحیة دائبا الی الساحة العلیا والمجلس العالی

ولکنه فی شان من کان مثلکم یکون خلوص الود دیدن امثالی

بعد از رفع نیاز بلسان اختصار و ایجاز مرفوع آنکه خدمت مولوی

اعظمی مولانا کمال الدین حبیب الله که دیرگاه درین جانب

تحصیل علوم و اکتساب فضایل اشتغال تمام داشته و در

بسیار از اوقات فقرا را بتشریف حضور مشرف میساختند سلسله

شوق تقبیل شده سینه لا زال محط الرحال [illegible] و جاذبه

حب وطن و داعیه صله رحم در جنبش آمد [illegible] توجه نمودند هیچ

شبهه نیست که بعد از حصول این مقصد بلند و وصول بدین مقام ارجمند

بعین عنایت شامله ملحوظ خواهند شد و از حسن عنایت

کامله محظوظ خواهند گشت [illegible] و سعادت جاودانی

میسر باد والسلام والاکرام

بعد از رفع و تحیت و تسلیم مرفوع [illegible] آنکه [illegible] آگاه مولانا

شهاب الدین عبدالله [illegible]

و مجالست اخوان در ممالک خراسان و ماوراء النهر بتحصیل [illegible]

و علوم مشغول بوده بقدر استحقاق و وفق استعداد خود

اکتساب نموده حالا جاذبه حب وطن گریبانش گرفته و

داعیه صله رحم در دامنش آویخته عنان عزیمت بموطن مألوف

و مسکن مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون

[illegible] ملازمت برسد وظیفه اکرام و احترام بجای آرند و

[illegible] التفات و اهتمام دریغ ندارند و چون این

ملتمس از مقتضیات مکارم اخلاق و مراسم اشفاق

ایشانست [illegible] احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق

باد و سعادت زیادت [illegible] اکرام

نامور نامه که نامش را [illegible] نیست جز زیر پای تاج هنر

آمد از خضر نی که خضر وشی [illegible] بر سر صدر او گرفته مقر

نون والقلم کرتا دبیران [illegible] کتابت ذوفنون

الف قلم بر سر انگشت [illegible] و نون دوات در کنار

بمعماء خضر

[illegible] با فتوح چشم گشوده

[illegible] و تسبیح افزوده چون هم از دو

[illegible] که بر رشته جز باطن ع بر خواهان جریده با وجود آن

رسیده از بدایت اوصاف آن صاف با نقیب

دوده انابی فضی حاصل دل رشته [illegible] قریب سکون و

تحقیقی که در اوایل داشت زوال گرفته [illegible] با اعتماد خود

استبدال پذیرفته لاجرم از سر صفای گرشته و چون

[illegible] صافی رشته سلامی که بر زبان شمار [illegible]

رسیده رخنه رخنه نیز [illegible]

شرح کرده و پشت خمیده لام با دل [illegible] آرام [illegible] زبان

مشام را بر خدمات او [illegible] صافی

و سبد او از باب [illegible] کرده و استمداد از حلقه [illegible]

از حلقه بگوشی [illegible] تسلیم [illegible]

گشوده [illegible] کرده از بین تیز دندان

گشاده عقده ها از رشته [illegible] سلامی از [illegible] لام

دلی صاحبدلان آورده [illegible]

الف ردوی کشیده قد چو لولی بحر بیان [illegible]

عقیق و دریا طرب عین تسنیم تحفه تجلی که [illegible]

محل آن شرفات سدره اعلاست و [illegible] جلال و جمال در

جواب آن [illegible] والسلام والاکرام

[illegible] کلک [illegible] آن معانی رسیده از [illegible] صحیفه

[illegible] جواب آن بحر [illegible] پر از دُرهای اسرار لطیفه

[illegible] تسنیم در جوابش [illegible] والتشریف

مکتوب [illegible] فی [illegible] الاسلوب فی [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] الخدمت رسید

ز نقش [illegible] ز خشرش [illegible]

جوابش [illegible] دولت [illegible] چو [illegible] عشق [illegible] بنیاد

والسلام والاکرام [illegible]

[illegible] المکارم [illegible]

[illegible] خواجگی زاده که سرمایه

[illegible] شرف نزول در محل [illegible] آیت

ایشان باین صورت [illegible] شد و باد [illegible] شرف و نسیم [illegible]

که [illegible] از زمره محبان و مخلصان شمرند و نظر عاطفت و عنایت

شامل حال [illegible] و داده خلوتها و [illegible] حاصل [illegible] بود و [illegible] دولت

السمو والاکرام

ای خجسته تو ز ایزد [illegible] زده [illegible] من با تو [illegible] ز تو [illegible] جدا

[illegible] من [illegible] تقید [illegible] الروح الی الروح [illegible]

صحیفه شریفه و ملطفه لطیفه [illegible] از [illegible] نظر شریف [illegible]

این [illegible] وقت و [illegible] [illegible]

رسید باز [illegible] حرفی [illegible] از [illegible] [illegible]

نکته و لطایف [illegible]

و از هر چه باید [illegible] والتسلیم

الاکرام [illegible]

بعد از [illegible]

خادمان می دارد و از زمره [illegible] منسوب بود

صورت [illegible] دوکستی این [illegible]

و سا بجانظر شریف آوردن والدعاء معروض بصدق الوداد و [illegible]

والسلام تحیة من الله مبارکة طیبة [illegible]

علی المجلس العالی الاعلی الافضلی والموقف [illegible] الاکملی [illegible]

[illegible] الذکاء نجم الهدایة والتقی والسید [illegible]

ما انتشر [illegible] الفضل بعده [illegible] لا [illegible] اهل [illegible]

[illegible] بکل فضله [illegible] فی [illegible]

[illegible] شرف السید الاشرف الاجل [illegible] مقدم [illegible]

[illegible] علی [illegible] المجلس العالی والموقف

[illegible] مظفر

[illegible] و [illegible] الطرات

[illegible] اقرب

الی الاجابت والسلام بعد از عرض تحیت

بتسلیم معروض [illegible] این [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible] شب [illegible] روی از [illegible]

بسا طمع با وی [illegible] گشته [illegible] علاوه بر قوت اقدام است

و [illegible] با هجوم خیالات فاسد نام شده شب [illegible] مقام و یک منزل گذشته

و [illegible] روز [illegible] دوام در یک جا کسب معیشت کسان و [illegible] دست

و آن [illegible] در [illegible] از زیادت از حد طولی نیست

[illegible] طلبش خالی از معنی [illegible] آنکه [illegible] عصا [illegible]

بر زمین [illegible] اجابه خود [illegible] لایموت قوت [illegible]

[illegible] شیرین با شور [illegible] و کف اندیشی [illegible]

و نیازی با دریا [illegible] چشمه [illegible]

ز وصل [illegible] اهل دل کند [illegible]

بدین [illegible] بود [illegible]

الا [illegible] شفقات و [illegible] مشغول [illegible]

و جاه [illegible] ذات یا ذوالجلال والاکرام

ای در طلب تو [illegible] دیگر [illegible] لا [illegible] از [illegible]

از لذت وصل و لذت دیدارت [illegible] محروم

[illegible] محروم

ز روز دلبستی [illegible]

بعد از عرض شوق [illegible]

که میان حضرت خداوندی اعز امجد [illegible] القدره و عالی

اقتدار اگر خدمت مولوی [illegible] که چند گاه است که از [illegible]

[illegible] ارادت بدین جانب آورده و از استادان کامل تحصیل علوم

کرده و حالا در صحبت [illegible] و نشان [illegible] و [illegible]

[illegible] است که چون [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] مبذول لطف و احسان [illegible] گردد [illegible]

[illegible] دولت و [illegible] و [illegible] دست [illegible]

[illegible] والسلام و الاکرام [illegible]

[illegible] تا دامن [illegible] خرقه [illegible] را

[illegible] صحبت [illegible] بود

[illegible] را

دامن از [illegible] وقت حال

[illegible] والسلام [illegible]

شاه [illegible] خندان [illegible] دست [illegible] و [illegible] جان [illegible]

۱۳۱

[illegible] بزرگی بعد [illegible] گذشت آسان کرد

[illegible] کفایت شد [illegible] ایشان و بعد [illegible]

[illegible] ایشان شد بود مسکین لیکن و لطف حق با ایشان و هیچ توفیق

و شفقت ایشان گشت بوصول نعمتی [illegible] داشت شد که زبان قلم از شکر

[illegible] آن قاصر بود و قلم زبان از سپاس [illegible] عاجز کرد

تا بهم بحکم الدعاء بظهر الغیب اسرع الی الاجابة و اقرب الی [illegible]

[illegible] بکوشش و زبان [illegible] دل و زبان جان [illegible]

دعا [illegible] بجا آورده [illegible] است که [illegible]

گشته سبب زیادت دولت روز افزون گردد [illegible] حضرت

خواجه [illegible] سر کرده [illegible] عالم [illegible]

النسبة [illegible] امام [illegible] و [illegible]

[illegible] شود [illegible] القصد و [illegible]

اقدار [illegible] شمس [illegible] و اخلاق [illegible] الشان

از [illegible] احوال [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] خدمت مولانا [illegible] الدین [illegible]

[illegible] نوشته بود او [illegible]

که [illegible] مرزاده [illegible] واسته دولت [illegible]

مشهور شده نوشته و [illegible] آن [illegible] در خاطر او کرده و چون

شاید معلوم شده که در ین تشدید و تخفیف این کلمه صدق را بتغییر و

تحریف بلباس کذب پوشانیده و چون [illegible] واقع مبنی بر حقیقه رسانیده

بحکم ضرورت عرضه داشت کرده شد شاید که مجلس همایون بیاید [illegible]

[illegible] بزود [illegible] کرده از [illegible] چند [illegible]

تا در کار [illegible] که لنگان لنگان آید سر راه سلیمان گیرد

دولت [illegible]

[illegible] کنم که بهمراه شهر از تحمل [illegible]

[illegible] طفیلی دیگر هم برای [illegible]

[illegible] مدارای مجبور بر کران مانده

[illegible] وآین [illegible] ناتوان

[illegible] ناجل فرستاده [illegible]

شکسته ادای [illegible] عذر او [illegible]

[illegible]

[illegible] کیاهی دهدم و هر زبان

[illegible] را بر کرامت نتوانم ؛ ور ز هر شاخ درختی کند چرخ قلم

[illegible] نکته ز نوک قلمت نتوانم ؛ التفات خاطر خطیر که حالیا

این فقیر از معاتبه دلپذیر و هر تقصیر توجه از نواحی مرو و ماخوان بمواقع

اشراق آن آفتاب خاوران در می یابد اگر آن زمان دریافتی هر آینه از

سر قدم ساخته و آنرا سرمایه سعادتها شناخته بخدمت شتافتی اما

چه سود چون آفتاب این عنایت آن روز پرتو نینداخت و سر

نیازمندان را باوج عزت و ذروه کرامت نیفراخت

یکچند بخاک مردم افتاده نزول ؛ مردی [illegible] از تو نیاورد رسول

تا یافتمی از آن خبر بوی قبول ؛ [illegible] بوی تو [illegible] رسول

معهذا این حکایت [illegible] است و شکایت [illegible]

تکلفی است در عذر تقصیر و تجلی در دفع [illegible] و الا [illegible]

حقیر را با آفتاب خاوری چه مجال این نوع زبان آوری [illegible]

این گونه حجت و داوری [illegible] آنی روی تو آفتاب خاور انور

خاری بمثل کز تو در دربستر ؛ آن خادم اگر ز گل نیاید خوشتر خوک

[illegible] نوشت خاورانم برسر [illegible]

[illegible] درگذشت قلم عالی و ستایشگذارم و مویی بر معارف [illegible]

اعلی [illegible] الدایم والليالي ممدودا بالنبي وآله الامجاد وعليه وعليهم التحية

والسلام والاكرام

وردت علی صحیفة من فاضل

[illegible] منصف دوالـه : لا زال ممدود اعلی کل الوری

[illegible] الافاق قلم [illegible] : بنام رهی نامه [illegible] شد

[illegible] عبارت [illegible] : کو نامه منشور [illegible] کرباشم

[illegible] : [illegible] مشکین طراز [illegible]

[illegible] رفیع لا زال [illegible] الکل شریف

[illegible] قاصر البیان بود لاجرم

از [illegible] [illegible] لطف خواهم

[illegible] از [illegible] که از [illegible]

[illegible] عذر خواهی : [illegible]

[illegible] و [illegible] لطف [illegible] و [illegible]

[illegible] جاری شد آن باب

[illegible] بر شوق نهانی عبارتها چه حاجت است چو

بر صدق دل شهید عدل گواهی [illegible] راجح کند را جوابات این کلام و شکستگی این

ایام بود اما بحکم الامور مرهونه مصدع گشته [illegible] زد [illegible] موافق

ره چه لایق [illegible] ذی شیب و صحت [illegible] [illegible] ارزوانی

تجلی صفات را در معرض عزت و مستور داشته [illegible]

بدان سان که خواهی نصیب تو باد [illegible] لقای محصول ز احتمال [illegible]

والسلام والاکرام

ریح الصبا ابدت الی نسیمها [illegible] من بعد [illegible]

فی الکل نسمتها من طیب [illegible]

سجده هم نکهت گیسوی تو آورده [illegible]

نموده خامه مشکین نوال که [illegible] مشکین طراز صفحات اوراق [illegible]

و دوام بها و دوا است [illegible] باب [illegible]

[illegible] احباب و اشتیاق [illegible] وقت و دوام [illegible]

بدین ذلیل قلیل البضاعت [illegible]

حمد آن بی عهد الکریم ... [illegible]

هم لطفی به شوق مبهم رخ بخت ؛ تا شرم بی [illegible]

[illegible]

از هر حرفی ... داد دور به لطفی لطفی مشاهده افتاد

کام دل از آن سو به حاصل کردم ؛ چشم ترش ز شوق منزل کردم

[illegible] یادگار از آن کلک و بنان ؛ در آینه جان ز دل نشان کردم

هرچند حصول این مراد از چو منی بی حاصل بیرون بود و حصول [illegible]

مرا هم از هر جهت این شکسته دل از درمان است چون لطف تو عام است

از [illegible] آری اگر آفتاب عالمتاب به ذره ... گردانی تا بدانو [illegible]

[illegible] بر کشت ... سوخته [illegible]

فیض بخش را [illegible]

تو ای [illegible] که بار در ... شکست

چو [illegible] فیض بخش [illegible] ز کل باید از ... [illegible]

اتفاقات انواع ... و ... که از ... [illegible]

[illegible] و ... ذوق و ... شوق [illegible]

و کشیده شد ... [illegible] و دلبستگی به وقت

[illegible] خجسته ورود باب

[illegible] لطف وزید نسیم قبول [illegible] قران

[illegible] شکسته اشواق [illegible] علی [illegible] ارباب

سعادات [illegible] مبالغه و موهم اغراقست لاجرم برین دو بیت اقتصار

می آید [illegible] فوالله اللیالی عند [illegible] فراق

فی دمع عین اللیل نور الکواکب [illegible] و فی جمع ایام کأن [illegible]

لا صحبت الایام و شیب الذوائب [illegible] متی اگر این فقیر [illegible]

گوشه نشین [illegible] دولتدار [illegible] کامکاری [illegible] خاطر خطیر شامل حال

دارند [illegible] باشد که [illegible] کار [illegible]

و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از روایح الانس [illegible] که حضرت [illegible] ولایت پناهی [illegible]

اشتد الشوق [illegible] علی [illegible] الذی [illegible] ضرب [illegible]

الداهرین استشمام روایح [illegible] [illegible] البهامین [illegible]

غایت بنده پروری و کمال مرحمت گستری خواهد بود

آنچه به بزم وصل [illegible] عاشقان [illegible] گسستگی [illegible] آنگه [illegible]

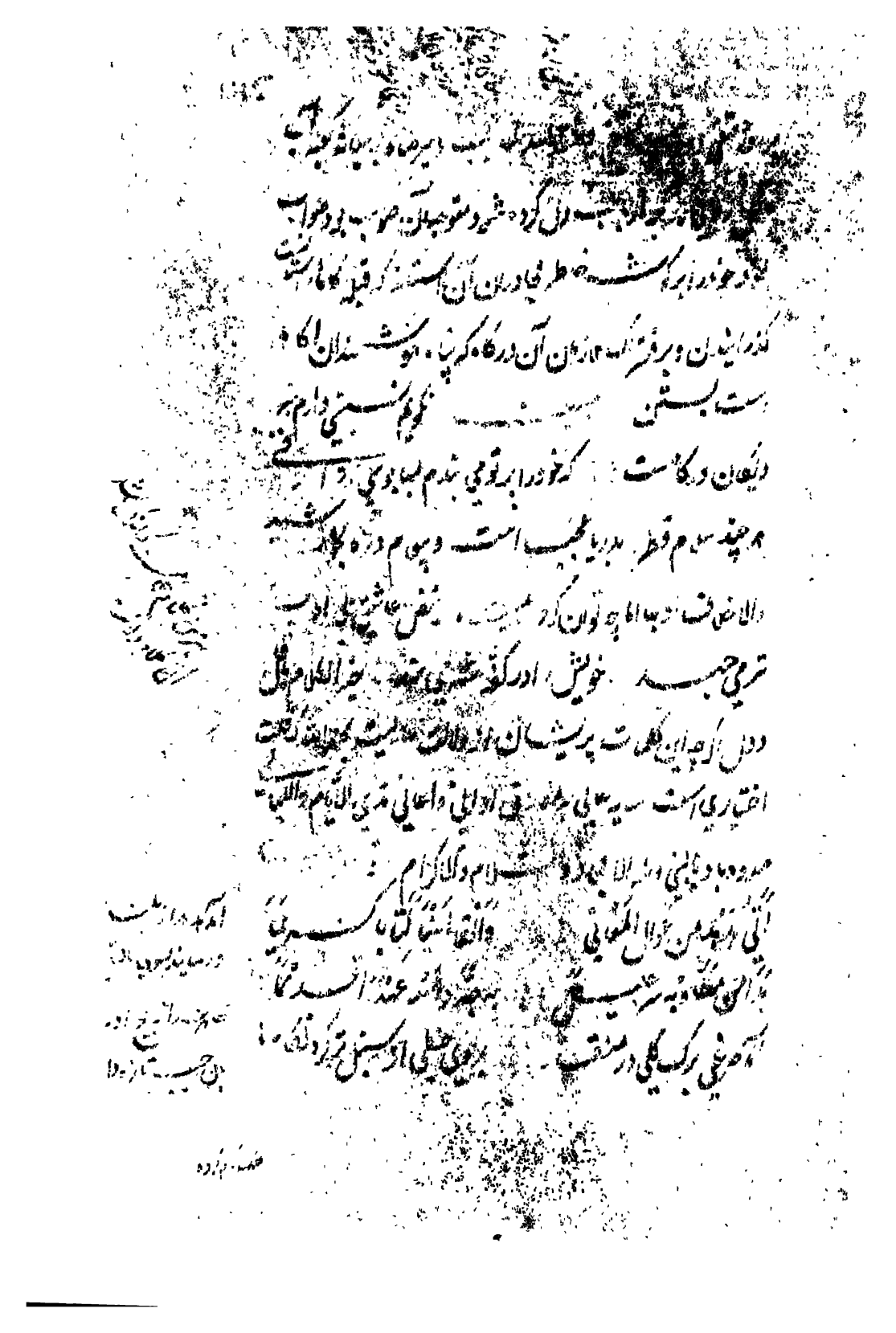

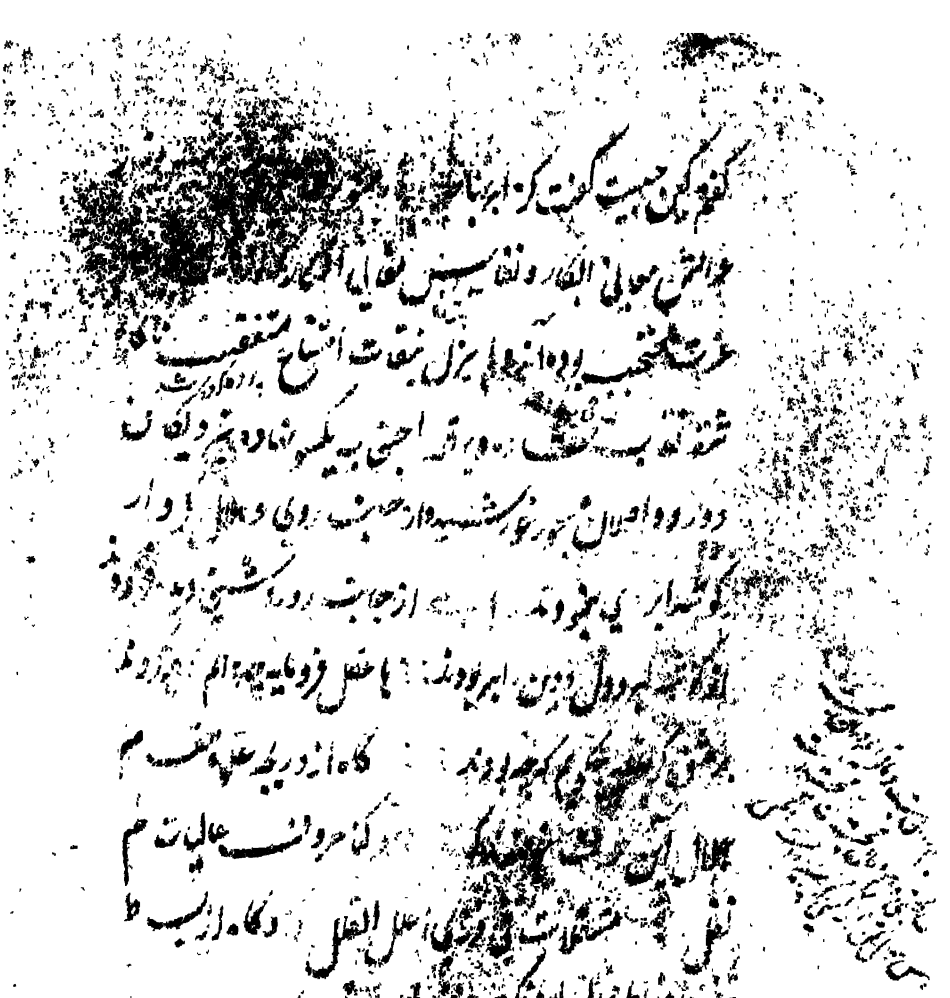

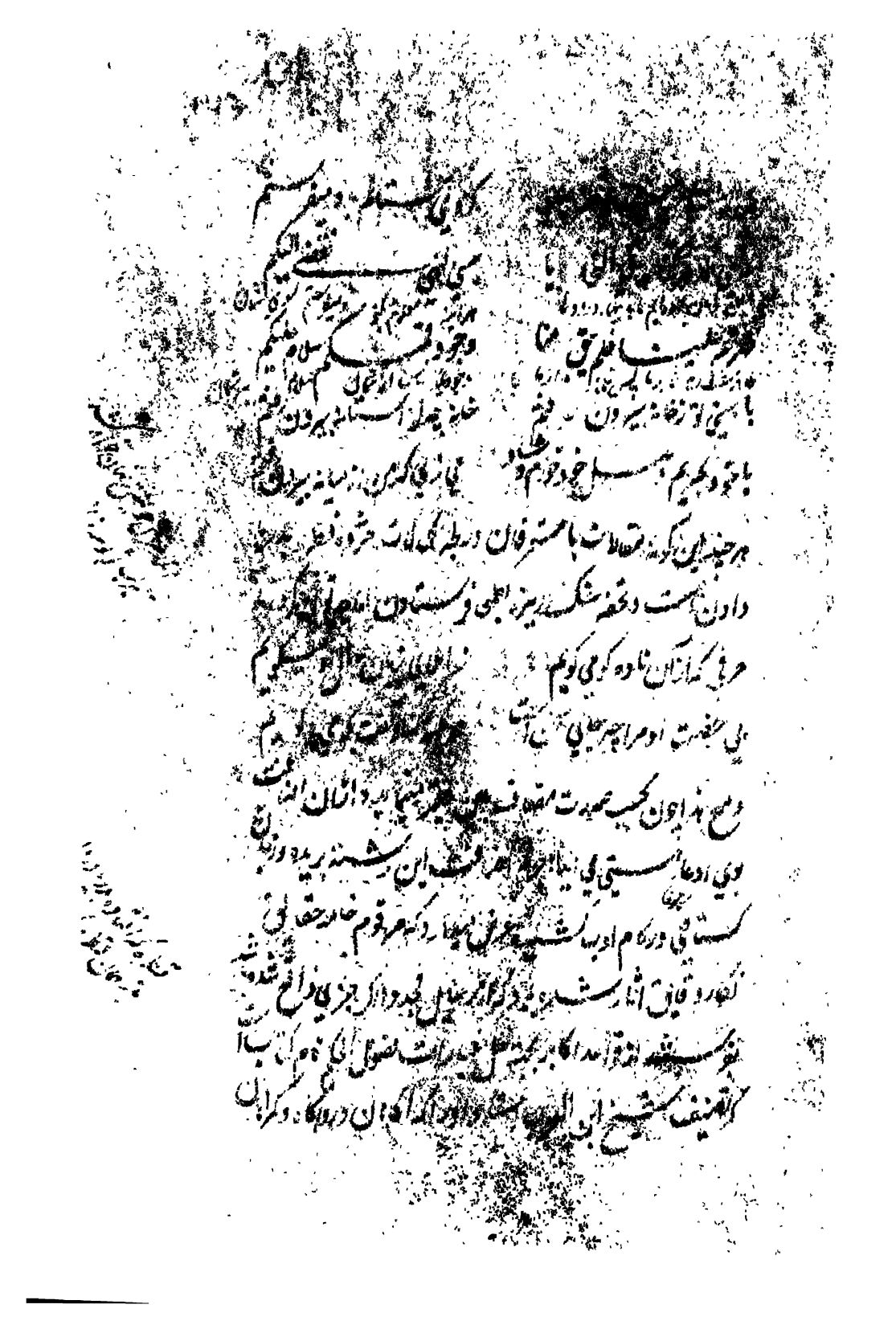

ور مکرر جزوی چند سود [illegible]

می آید امید است که بخود مورث تای [illegible]

اثر تحقیقت می بهرست ناشد و حالات و تفصیل و کمالات

ابد الاباد و در سر [illegible] باد و السلام و الاکرام

ای خواند تو فاتح الابواب فتوح | و ز نام ذات اسم حقائق مشروح

کنایت مفتاح گنجینه دل | انوار و رشحات جان آینه روح

چون شرح [illegible] که مقدمات آن فصوص فصوص حکم و فواتح

فتوحات از بیت علم بود و مقاصد آن ثمر شجره فتوحات

ملک شجره [illegible] و نوشتی منور [illegible]

دل یافت جدا [illegible] | وین جان به اسم

[illegible] دیده جدا | از آن [illegible] آری

[illegible] از دیده جدا [illegible] فیض تحفه بود

[illegible] چون [illegible] قوت و غیره [illegible] آن

توان آورد الا [illegible] از

مستطاب [illegible] مسوده گردید

گشت [illegible]

[illegible] و ابیات است که بی ملالت دم

[illegible] استادی با فقیر چه راست

از جهت اقتباس [illegible] همان با کار که پیراست

چه نسبت گویی به [illegible] میکردم — در پیروی نفس [illegible]

چون [illegible] صفای خاطر [illegible] — از [illegible] سخن [illegible]

جز خط و رسوم ندارم چیزی — چند [illegible]

تا سر از حقیقت کم چرا ایشان وا است — [illegible]

دل گفتم [illegible] از [illegible] پیوندی — در [illegible]

[illegible] دولت مندی — [illegible]

همانا [illegible] از خود [illegible] از [illegible]

مطلق [illegible]

تا [illegible] — [illegible]

تا در خوش [illegible] دلکش [illegible] از [illegible]

[illegible] العطش [illegible]

گشاده و خواند [illegible] الطاف و اعطاف

[illegible] فتی یادم کرد

[illegible] روحانی و مشوق تألیف جسمانی عنوانش

بقواعد محبت مقرون و مضمونش بشواهد مودت مشحون و

اطیب زمان و ایمن اوقات و احیان بنزدیکان دور رسید

و انواع بهجت و سرور رسانید [illegible] بود نقش [illegible]

در روی [illegible] آفرین بر قلم باد که آن نقش نگاشت

نه خامه را توانائی آن که در مقابله آن حرفی نگارد و نه نامه [illegible]

آن که در معارضه آن نقشی برآرد لاجرم خامه از آن [illegible]

و نامه از این روی در هم پیچیده بر ادای وظیفه دعای [illegible]

دولت و جهانی و سعادت جاودانی [illegible]

ای سیرت تو بر صفت [illegible] خاص تو کمال صورت انسانی

در همت عالی تو علی [illegible] من بنده مولای علی تا دانی

رقعه هم روح و ریحان که از احسن خط و لطف عبارت

قلم نسخ بر رقاع ارباب [illegible] و بیان کشد و سجل آزادی

محبوسان سخن [illegible] زندان [illegible] کرد

في اطيب اوقات و ايمن آوان [illegible]

رسيد [illegible]

[illegible] الي مكرم مفتخر [illegible] [illegible]

[illegible] الابد [illegible] الذي [illegible]

كه از مضمون آن جاذبه شوق و ذائقه ذوق كشيده و چشيده

[illegible] نياز و شكستگي و تعلق و دلبستگي مقام عرض رسانيده

[illegible] سبحانه و تعالي ذات [illegible] صفات ايشان [illegible]

[illegible] استقامت [illegible] والسلام و الاكرام

[illegible] الفتح [illegible] يدل على اقصى حاجج فضله

[illegible] ابو الفتح الآن يكون [illegible]

[illegible] في حضرة [illegible]

[illegible] الودت

[illegible]

[illegible] هشتم آمدن في باب الـ[illegible]

[illegible] حقیقت و بیرون [illegible] گردید و اشتغال [illegible]

که از ان جا بیرون نشستم تقدیر و زمین کرده بار رفته و وجود [illegible]

اعتقاد آمد عالی از آن معنی نظر صورت بسته و ان دولت [illegible]

ظهور بود باید دولت صوری کوتاه است و کنگره قصور [illegible]

بلند خوشا وقت آن دولتمند که از ان رشته کوتاه کند [illegible]

دیرین کنگره بلند اندر جست [illegible] | دل از غم [illegible]

هر دو در سد بلندست باد | بر تافته زین [illegible]

[illegible] قصر و بلندیست باد | والسلام والاکرام

[illegible]

و زینت صحیفه [illegible] والسلام و الاکرام

از اسرار وجود خویش آگاهی باید | آگاهی آنچنان که [illegible]

فرو که شود صف ارباب صفا | [illegible] صف صوفیان [illegible]

والسلام والاکرام

فی حضرت من تم به اقبالی ... کای جهان [illegible]

خاطر شکستگان مبادت خالی ... چون التفات نامه شریف

این ضعیف رسید چگویم که از فتح آن گشود و از مطالعه آن بیدروی

نمود و مواد ذوق و حضور در ضمن آن اندراج داشت و تسوید ابتهاج

و سرور در طی آن اندماج لایزال [illegible] قلم لطایف رقم مسکن

آتش عطش مسکینان [illegible] والسلام

ای دولت را بوجه باقی باد ... اینما کنت ثم وجه الله

با سنت خازن نصوص حکم ... با خاطرت حاضر [illegible]

دل پاکت که [illegible] ... [illegible]

هر دم از غیب [illegible] ... این تلقینش [illegible]

شرح فصوص تمام سواد شد و حالا به بیاض برده میشود امید

که عنقریب باتمام رسید بنظر سعادت انجام برسد والسلام

ای شیفته جمال تو پیر و جوان ... دیدار تو مقصد همه کعبه روان

چون جز این ... قول و ... حال باید ...
... قدم ... و اگر ... ساخته و الدوار ...
... شادی و درین ... باید ... و ... و آن ...
اما از کمال ... و ... جنید ... و ... از ...
... پیوسته ... بسته و با وجود
این ... کردی ... و ... حال از ...
... امید ... گشت ... کان
گر ... جهان ... سر ... صادق
... لطف تو ... بود
... وقت ... زد کان این ... کرد
... از ... ز کان ... و ... حضرت
... است ... شکست
... در ... و ... آمد و ...
... کرده از ... اشتیاق ... بود
... حالی ... لب
...

[illegible] مجلد ثانی در دو ابیر [illegible]
[illegible] سعت قواعد دولت وانبساط خوان [illegible]

تا دولت آوازه در دو اسلوم زلال کرام

گشته آویزند به سبب از کلاه سپهری — سر گشت بعد [illegible] از او
سخن در شوق [illegible] زبان کام [illegible] — [illegible] تا بیابد [illegible]

[illegible] چون [illegible] مجلد [illegible] وشکستگی [illegible]
در [illegible] شریف خاوران [illegible] زمان [illegible]
[illegible] الموت و [illegible] وجه الله او [illegible]
الله [illegible] ارباب [illegible] شد
اگر [illegible] ساعت بستان ولایت [illegible] پرورش [illegible]
[illegible] واگر [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] مزاج لطیف [illegible] ملک [illegible]
[illegible] منظور [illegible] سعت شریف [illegible]
[illegible] واقتباس علوم منقول [illegible]

[illegible]

[illegible] آخوند ملک [illegible]

[illegible] في [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible] المسلمین

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] عنایت الله [illegible]

اهل [illegible] سلوک طریقه ایشان [illegible]

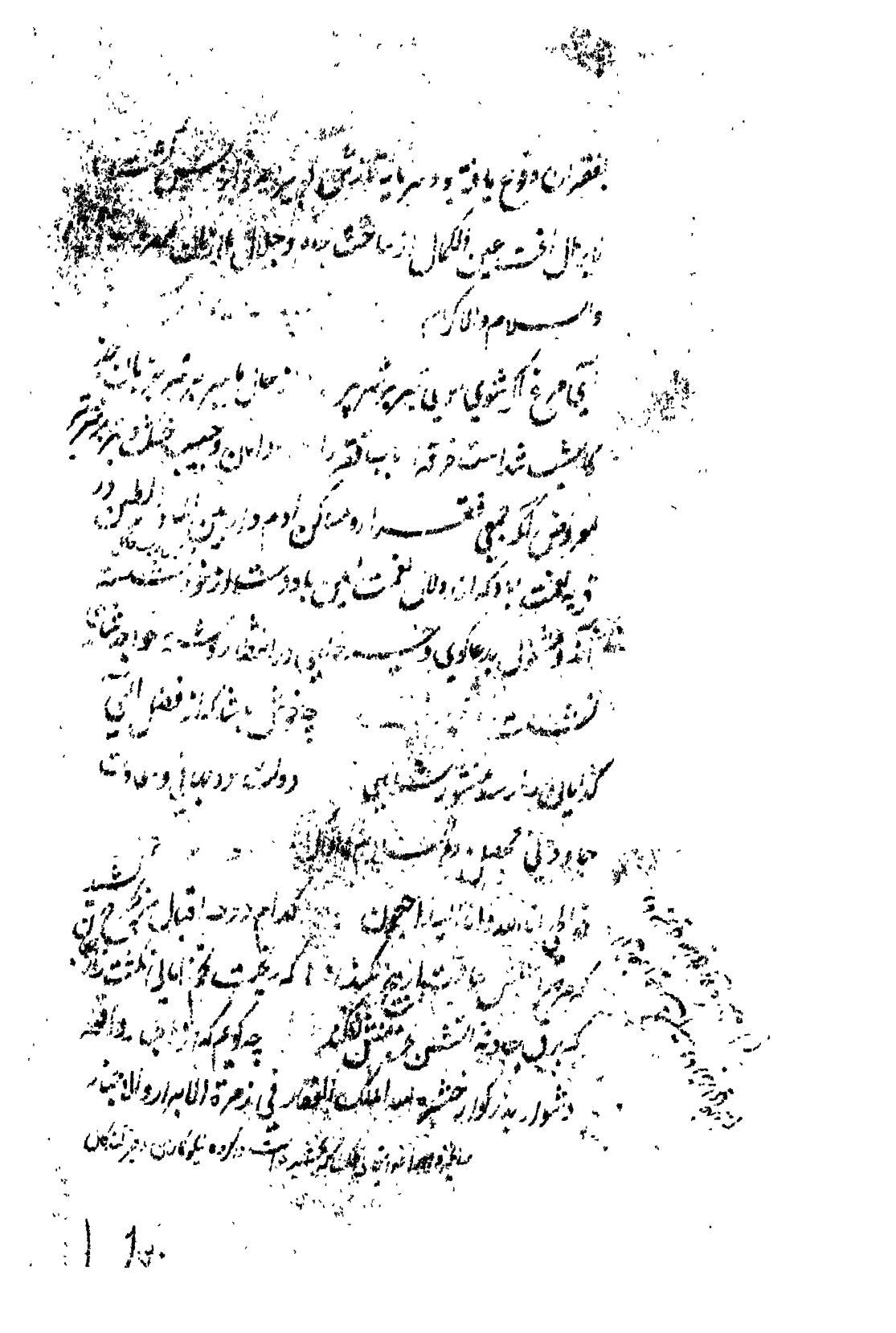

۱۷۰

[illegible] کز آن از قفس تنگ برست [illegible]

جان که از آن آزاد بود در این قضیت دائم [illegible] است

بهر تسلیهٔ خاطر [illegible] برادر [illegible] سایر اعزه ابقاهم الله [illegible] بالمعود [illegible]

و الاعزه فی اسرع وقت [illegible] ساعت [illegible] موجه [illegible]

[illegible] و [illegible] عوالی در توقف [illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

والسلام [illegible] سلام شوق [illegible] و دعوات

بکمال شوق [illegible] معروض آنکه [illegible]

در [illegible] و دعوات [illegible] کمال [illegible]

[illegible]

[illegible] بحال [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

که [illegible] چندان [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] لازم و واجب [illegible]

در [illegible]

[illegible] نظم [illegible] بود و در [illegible] اهل عرفان دست [illegible] داشت

و چند کتاب [illegible] از [illegible] طرز [illegible] است و اشعار

[illegible] دیوان [illegible] شهره [illegible] است و [illegible] در [illegible]

[illegible] در حق [illegible] بکمال [illegible] سعدی [illegible] خود [illegible]

دولت ابد [illegible] است [illegible] گردانیده [illegible] سلام و الا [illegible]

[illegible] صاحب فضل جلی مولانا [illegible] شیخ علی [illegible] صفت

[illegible] انگشت نماست [illegible] عرصه نظم غزل [illegible] وی [illegible]

[illegible] نظم [illegible] مشهور است و بر زبان [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] لطیف [illegible] قصه [illegible]

[illegible] غزل [illegible] است [illegible] در حساب [illegible] بیت [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] شمار [illegible]

[illegible]

[illegible] و اشعار [illegible]

[illegible] فضایل و شمایل او [illegible]

[illegible] الانام [illegible] خیر الامم [illegible]

جهان [illegible] این خواجه محترم زیاد خورش [illegible]

که [illegible] جز بیاد تو [illegible] ایست که بعین رضا محفوظ

گردد و از حسن اصغا محظوظ والسلام

[illegible] بعین کعبه دل حج درست لیکن چو حساب کرد از آن [illegible]

[illegible] زد از حد بدر روی نهاد در کعبه امان که خاک در تست

این معمای نامدار صدقی است شامل [illegible] شهوار [illegible] نام [illegible]

[illegible] کفی که یک گوهر از آثار جود او از هر چه در عمان است

بر سر آمده [illegible] لطف

[illegible] والسلام والاکرام

عشق [illegible] هر که بی زر [illegible]

[illegible] طریقه همین است ازین [illegible]

[illegible] زان لب خشک رنگ [illegible]

عاشقان را کجا دهد زر دست وجه ایشان همین رخ زرد است

کرده از اشک آستین [illegible] قیمت در وصل می پرسم

[illegible] ... هر یک طرف نگیرد و [illegible]

[illegible] ... پیچ ... [illegible]

در حریت عاشقان ... [illegible] ... از سر عفت ... [illegible]

آنکه با ... نباید ... است ... عاشقی ... [illegible]

والسلام والاکرام

از جمله عوارض و عواطف حضرت پادشاهی خلافت پناهی اعزالله

نصره ... [illegible] ... اشاره ... و صاحب ... [illegible]

... [illegible] ... صوفیان ... [illegible]

تا ... [illegible] ... خواهد ... [illegible]

و یک ... [illegible] ... جوان ... [illegible]

سرافرازی ... [illegible]

... [illegible]

در تاریخ فلان صورت کتابت یافت والسلام والاکرام

بده ساقی آن جام ... [illegible] ... که ... [illegible]

نقش ... از نوی معدن ... — [illegible]

از خراسان ... بادشاه — ... پروانه ...

چون ... در بیان ... — بارگاه جلال و جاه ...

چهره ... در بیان ... — ... نشین ...

... شاه ... — گلستان ... بوستان

... از روح ... — ملک ... توانائی

اصل ... — ... مسند نشین ...

خاست ز الیشان جهان ... — ... امروز فخر ...

علم ... جاه و جلال — چو تو کرد اکتساب فضل و کمال

مشکل حکمت ... تو ... — منطق تو بیان هر مجمل

راه ... — ... تو ...

طبع پاک ... — ... طبیعی ...

روایت حکمت الهی ... — ... از ظلمت ...

... — ... ریاض ...

... شریعت ... — ... از ... تو ...

... — ... ز مهد تو ...

[illegible]

بعد رفع سلام سوی کلام | در بیان [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] چند از حقایق دین | وز مواجید اهل کشف و یقین

[illegible] حدیث و کتاب | [illegible] از اولوا الالباب

[illegible] اهل علم و عمل | وحشت انگیز اهل زرق و جدل

گرچه دور است زان نصاب هنوز | گر بختمش شود خرد فیروز

کردم اندک [illegible] سال | سوی گنجور گنج فضل و کمال

گفته نزد من این نمونه بسند | برگشایم ز گنج خاطر پند

[illegible] | فارغ از گفت و گوی بیهوده

بلکه شوم [illegible] | آنچه شد گفته از خوی تشویه

تا بود در صحیفه ایام | باقی از اهل دین و دولت نام

[illegible] | سایه خواجه جهان ممدود

طیب الله [illegible] | کرده آب بقا ز رشح قلم

داده نظم مرا به بزم امید | شربت زندگانی جاوید

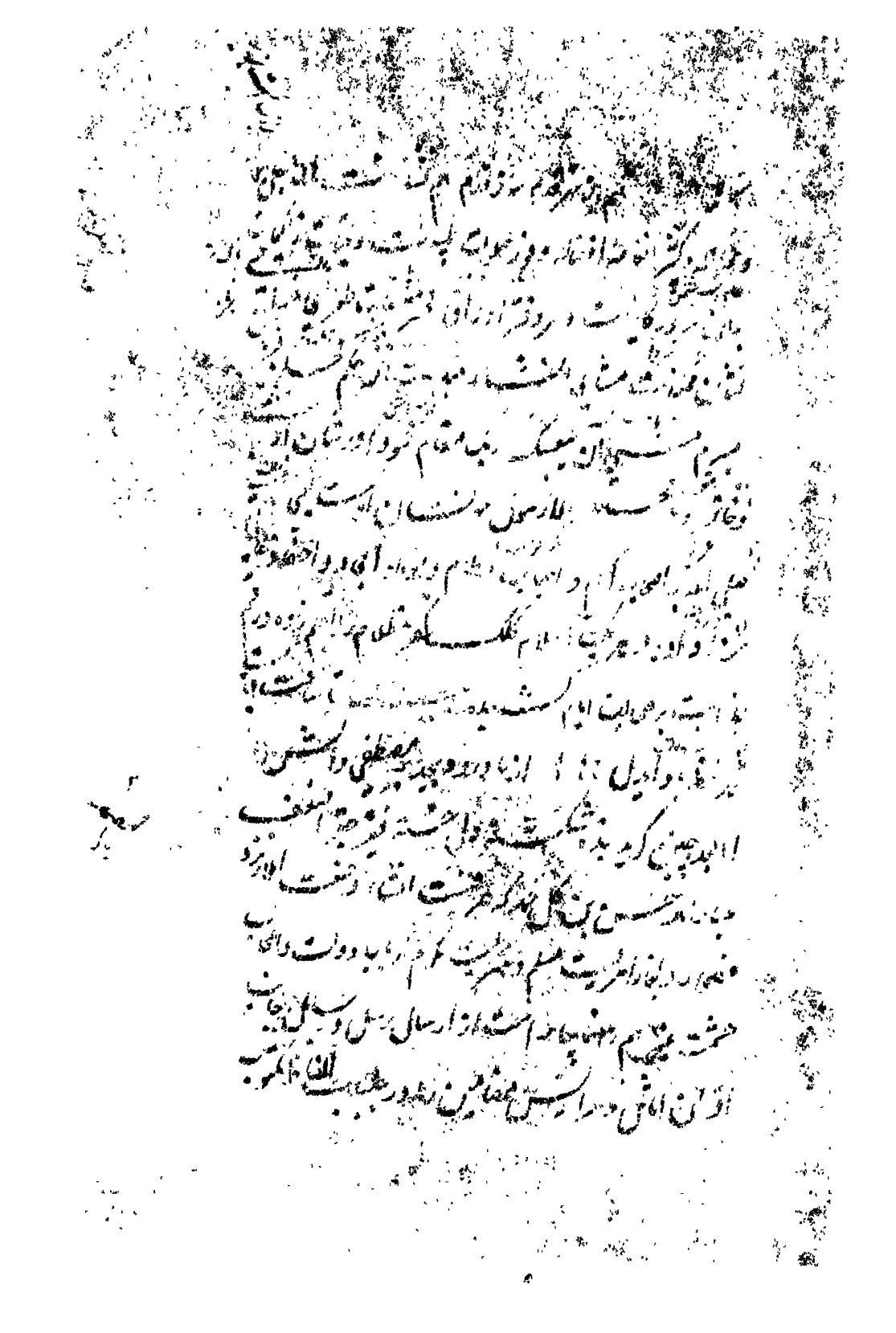

از سر بینایی ما [illegible] توقف ایشان [illegible]

خواهد بود طول کلام موجب [illegible] انضمام التیام

[illegible] را و لحاظ

چه جز تعداد رشحه الخواص [illegible] السعد جواهر جلیل البیان

هوای ما را اسبابی دولت و دولت [illegible] شد و کلیات

[illegible] سفر [illegible] امور [illegible] اظهار آنکه بجهت

حوادث و وقایع بی‌واسطه و [illegible] موانع [illegible]

[illegible] دوری و مهجوری [illegible] داده

امید از کرم حضرت [illegible] است که عنقریب سپهر [illegible] پایان

فراق و پایستگی [illegible] وصال رسانا

[illegible] وصال [illegible] از زره و [illegible]

[illegible] خدا امروز وصال [illegible]

[illegible] هوای وصل [illegible]

دیگر آنکه از آن وقت که لشکر فراق آمده [illegible] وصال ترا

ویران ساخته [illegible] با جمع ناامرادان را [illegible]

[illegible] پیمان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] درست [illegible] اوراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] نماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اوشرف منشور پرتو اشعه منصب ... الاسلام

فلان ولایتده عوشه نایب نیچه آن قطب مرجع اولیاء ...

فضائلی و بو احوالات کتاب مجمع الاحوالات ... اشکوه ...

شوم ... الاصغر ... خاصه الصمی ... الدال

نیشنده ... کنزاوه اولوقف صاحبت ...

... وصیت سیادت ... ایلون و کشته باشه سبیل ...

وصدور ... علمای و ارکان دین و اعیان درگاه فلک ... و

سادات و نقبات و مشایخ و موالی ... ارباب

کلانتران و رعایا و مزارعان و ساکنان فلان ولایت

حرس الله عن الباس و الانهدام آنکه ... مقتدای ...

عالی ... در امور شکل ... ایشان مرجع بوده

مستولی الشأن ... و عبادت

و ... و حظوظ ... و اوقاف و غیره ...

... و ... رالیه باید که ... دقیقه از دقایق این

منصب را نامرعی نگذارد ... تعظیم و تکریم ...

مشحون ... [illegible] ... در کون فی ... جناب سپهر مآب ... [illegible]

منبع الجود والسعادات سید فلان ایدالله ... [illegible]

مرحمت ... نسبت شامل حال ایشان کردانیده ... [illegible]

کسب ... [illegible] ... و الابد ...

والا جناب خواجه فلان ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible]

کشت و ... ایشان باشد و حاصل ... [illegible]

افزایی ... [illegible]

دولت ابد پیوند حضرت ... الذی ... [illegible]

... [illegible] ...

خود بالیه مشاهده ... و چون ... [illegible]

... [illegible] ... امین ... [illegible]

... ارکان دولت همایون و اعیان سعادت

روز افزون و وصول ... [illegible] ... و ...

برادران و فرزندان ... عالی ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] فی اقطار الربع المسکون سا در شد که [illegible] جمال الدین

[illegible] که گذاشته و دیگر فضل و خدمت [illegible]

[illegible] و اخوان ممتاز ساخته منسوب بمنصب وزارت [illegible]

باشد سبیل امرای دولت یار و وزرای [illegible] عظیم [illegible]

مهمات خاقانی و مباشران مؤنات سلطانی و ارباب وکلا [illegible]

و رعایا و مزارعان و ساکنان [illegible] ولایت [illegible]

موی الیه را شاغل منصب مذکور دانسته [illegible]

[illegible] رعایا [illegible] جواب [illegible] دیگر [illegible]

و مهمات [illegible] رسانیده [illegible] پروانه مجدد و [illegible]

حسب الحکم الاعلی عمل نموده تخلف و انحراف نورزند و چون توقیع [illegible]

[illegible] رسید اعتماد نمایند

نسخه

چون پادشاه علی الاطلاق [illegible] بالاستحقاق بقدرت

کامله و حکم شامله خود [illegible] دولت ما را در کارخانه [illegible] مستقل

[illegible] گردانیده و [illegible] و موجود سلطنت ما را

انزل

چون [illegible] جبین [illegible] دران والا [illegible] سیاست مدار [illegible]

[illegible] باید که [illegible] الامر العالی [illegible]

[illegible] منصب [illegible]

چون اراده [illegible] عنایت حضرت ظل ظلیل شاهی [illegible]

[illegible] او را از [illegible] آورده به اوج چرخ فلک رسانیده است فلهذا

عنایت [illegible] همایون در هوای فضای [illegible] طیران [illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible] رسالت [illegible]

[illegible] نماید [illegible] او را [illegible]

اتفاق [illegible] این [illegible]

[illegible] حکم خاقانی [illegible] عنایت سلطانی [illegible] شد که منصب

[illegible] شریعه [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible] علاء الدین خان بهادر [illegible]

و آنچه از این منصب [illegible]

[illegible] نموده [illegible] آستان رفیع المکان [illegible]

[illegible] بجمیل امنای [illegible] است [illegible] متعالی [illegible] جناب معالی

مشغول و متقبلان مدام اشتغال بکار ارباب و کلای دیوان و [illegible]

در امر ارکان و سلطان و ممدوحان [illegible] و ایام [illegible] آسایش است

[illegible] احوال جمهور [illegible] مشهدی این امر [illegible] بوده و [illegible] صحیح

[illegible] متعلق و از آن [illegible] نوبت [illegible] و وجه [illegible]

جهت جواب جواب است [illegible] و [illegible] پروانه و نشان عالی [illegible]

[illegible] احدی [illegible] که [illegible] الامر العالی [illegible]

[illegible] نموده بتقدیم رسانند [illegible]

[illegible] چون جزئی [illegible] و فور [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] از لوازم [illegible] است بواسطه [illegible] نموده و

[illegible] و [illegible] موضع [illegible] الحقوق

جناب [illegible] مبارز الدین فلان بهادر [illegible]

[illegible] بعهده [illegible] خدمت [illegible]

استمالت و عاطفت شامل [illegible] داشته باشد [illegible]

مشغول بوده و در وجه [illegible] در شرف [illegible]

حضرت سلطانی دام ظله العالی لایزال وجه بیکران رحمت

دولت حضرت ما قلمرو دوایر [illegible] اطراف عالم آنرا افتخار اولیا

نفحات عنایت ما اعدا را و نتیجه دولت [illegible] مسند ابهت و [illegible]

و تعطفات ما مهر و [illegible] در قلوب [illegible] و [illegible]

الدوام قضا بهمت اعلی ما منصرف [illegible] است

در زمان خلافت و اوان سلطنت هر یک از خدام آستان

[illegible] زمام را [illegible] بمطلب [illegible]

موافقة بالمقال [illegible] قلم و زبان [illegible] دولت [illegible]

[illegible] اعلی [illegible]

الوصول [illegible] بین [illegible]

مشهور [illegible] اصول [illegible] فلک [illegible]

[illegible] ارکان دولت

و اعیان مملکت از امرای دولت و وزرای و ارباب

وکلا [illegible] و [illegible] و [illegible]

من [illegible] الله [illegible]

مبلغ [illegible] معامله موضع مذکور [illegible] متصل است [illegible] محدود
فلان و بینهما بالتسلیم صحیح و ثمن مذکور واقع شد و کان ذلک
در مکان و [illegible] بمحضر العدول والثقات حسب در محلی [illegible] نیز نوشتند
و اسامی شهود [illegible] را نیز نویسند [illegible] قباله
بفرمان واجب الاذعان سلطان [illegible] و [illegible] الزوال
[illegible] شد و [illegible] اما طالب [illegible]
[illegible] و [illegible] و حکم بحسب صحیح [illegible] انتقال
و [illegible] من [illegible] و [illegible] الله [illegible]
[illegible] الاتم [illegible] والشهود [illegible]
شریف [illegible] حاضر [illegible] و [illegible]
[illegible] المحمد [illegible] آغا [illegible]
فلان ابن فلان [illegible] مسلمانی و [illegible]
[illegible] مذکور و مسطور خواهد شد [illegible] مهر [illegible] کذا [illegible] نصف
مهر [illegible] باشد [illegible] الی [illegible] فلان
فلان [illegible] و [illegible]

تا حکم کند وجه به نفس نسبت جهات اقتضا نشده است

قلت این وقت الفن نسبت به مدلول امر مستمع انداخته شود

مهر معجّل و تعهد مهر مؤجّل باشد الی بقاء النکاح و چهار امر تنبیه عرض

که در هر سطر خواهد شد بیان نسبت را خود بیند اول آنکه

گویند تو نسبت تو ... و نسبت امور ... قرینه شرعیه امر اول

یعنی که از نسبت مذکوره نسبت ... جای واجب است

نسبت نفس و ... بعد ... نسبت ... دوم

آنکه ... در قبول و قبول در قبول را خواسته ...

چنانکه ... مذکور ... سیم آنکه

بر ... مذکوره ثانی و نسبت ... که مذکور ...

چهارم آنکه جهت ... نسبت مذکوره ... نفس

مذکوره ... نسبت وجود ... امور مذکور اختیار ...

خود ... یک ... این ... باشد

... الخ ... ثابت

تمّ الخ

علی محمد المصطفی افضل الخواص والعوام و ... علی آله و ...

الکرام قال النبی صلی الله علیه وسلم النکاح من سنتی فمن

رغب عن سنتی فلیس منی الطالب والراغب و ...

والمرغوب والمرغوب الیه ... اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم

اجمعین المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات انه هو الغفور

الرحیم والبر الودود الکریم ...

... تحریر این وثیقه آنکه در تاریخ ... که در ... سال ... این ...

صحیح واقع شد والتزویج ... خواجه فلان ابن فلان المذکور ...

بنت فلان ابن فلان ال... ... ... اولیا ...

... علی الصداق ... مبلغ ... فلان ابن

فلان المهر المعجل ... والمهر المؤجل مبلغ که ...

... تسلیم ... فلان ... و ذلک بمحضر ... و ...

... فلان فلان ...

... سطور است

تاریخ که او در سنه ... طلاق ... فلان ابن فلان ...

واجبار

فلان ابن فلان بنیابت جمعه که برای تحصیل دعاوی شرعیه

والشرای وغیرها از قبل این وکیل باشد موکل مذکور این وکالت

را از قبل موکل مذکور قبول کرد وکان ذلک تحریراً فی الیوم

والعشرت شهر [illegible] سنه [illegible]

که ابو [illegible] اقرار کرد جناب فلان ابن فلان فی حال نفاذ

جمیع تصرفات خودش بحیثیه که ابا شرع واو [illegible] رسانیده

مبلغ که [illegible] معقود فلان ابن فلان [illegible] نزد

رسیدن [illegible] برای دین مذکور فلان ابن فلان [illegible]

[illegible] عذری مشغول [illegible] و این مقر و این

[illegible] این مقر مذکور قبول کرده وکان ذلک

تحریراً فی الیوم والعشرت [illegible]

[illegible] که [illegible] اقرار کرد خواجه فلان

ابن فلان [illegible] فی حال نفاذ کل التصرفات

الفعلیه والقولیه [illegible] و [illegible]

[illegible] مبلغ [illegible] ابن فلان مبلغ که [illegible]

والثقات خط [illegible]

کذا اقرار کرده اعتراف صحیح معتبر شرعی نمودند خدمت

مولانا فلان ابن فلان در حال نفاذ تصرفاتها بدین وجه که در

ذمه ما ثابت است و ما یاتی است والا نی و رسانیدنی بمولانا فلان

ابن فلان را به مبلغ کذا از ثمن مبلغ که خریده ام و یا قرض

که گرفته ایم بمیعاد یکماه و حصه یکدیگر را سبیل تحریر امر یکدیگر ضامن شده

ایم که بمولانا این مذکور ادای نمائیم قائلا بتصدیقه ایاهما و کان

ذالک بمحضر العدول والثقات حضار مجلس نویسند خط

[illegible] در تاریخ کذا اقرار کرده اعتراف

صحیح شرعی نمود فلان ابن فلان فی حال نفاذ تصرفات الصحیحه

[illegible] فروخته ام بخدمت خواجه فلان ابن فلان که اسکی

و تمامی یک حوالی معلوم الحدود که ثابت و کائن است در موضع

فلان مبلغ کذا النصف منه کذا موصوفه را رابحة الوقت

مع تفاضل فی الدارین و ضمان الدرک الشرعی و بعد از تسلیم

حواله مذکوره را از معتزله مذکور بسبیل عاریت گرفته ام و کان

ونكت بعد القبول والقبض خط جاريه في التصرف

در تاريخ كذا اقرار كرد باقرار صحيح شرعي بود فلاني بن فلان خواجه

فلان ابن فلان في حال صحت ... خودش بدين صورت

كه فروخته ام تمامي و تمامي يك حوالي مشتمل البيوت معلوم الحدود

... ثابت و كائن است در موضع فلان بجانب خواجه فلان

ابن فلان بقيمت مبلغ كذا الفا اقرار كرد ...

واقع شده است و بعد از آن حوالي مذكوره را با جارست ...

مشتري مذكور بالقبض ... مبلغ سكه خالي ...

النصف منه مبلغ كذا فلاني ... موصوفه ...

را قبض شده ... ذلك ... العدول والثقات

خط جاريه ولدش با

بكوي ... كذا اقرار صحيح شرعي بود خواجه فلان ابن فلان در

وقت صحت ... خودش ... كه فروخته ام ... جاريه ...

فلان ... و ابن فلان ... و تمامي ...

... خود ... ثابت است و واقع است ...

و فلان محمد ... المحدثات در ... فلان و معلوم الحدود

است بجمیع حقوق و آن مبلغ کذا الف منه مبلغ کذا مقبوضه

مع التسلیم فی المبیع و الثمن و ضمان الدرک الشرعی و الاذن

بالشفیع ... و کان ذلک فی مجلس العدول و اتفقت

[illegible]

اقرار کرد و اعتراف است ... شرعی نمود فلان ابن فلان

و در وقت نفوذ تمامی التصرفات ... که فروخته ام ...

... فلان ابن فلان ... و تمامی یک حوالی معلوم

را مشتمل است چهار در خانه علوی و سفلی و کاین است

در محله ... و ... معلوم الحدود

است بجمیع الحقوق و ... مبلغ کذا مع التسلیم فی المبیع

و الثمن و ضمان الدرک و الاذعان بالاشتفاع و بعد از رفع موانع

شرعیه بعبارت ... این مبیع مشتری مذکور ...

همراهی مبلغ چهار ... الوثیقه و تصرف نموده ام و اقرار

کرد در تاریخ مذکور فی الصدور فلان ابن فلان مشتری ...

[illegible] تفتیش [illegible] این [illegible] جز ذلک

مراکین [illegible] بعد از [illegible] و [illegible] این بیع [illegible] مذکور

محدود [illegible] و کان ذلک تحریرا [illegible] و اتفقت [illegible] جایز

[illegible] در تاریخ [illegible] بود او اقرار نمود فلان

ابن فلان [illegible] فلان ابن فلان فی [illegible] و اشترط فروخت [illegible]

که [illegible] فلان ابن فلان بیع جایز صحیح [illegible]

یک حوالی [illegible] خود را [illegible] فلان و [illegible]

ثابت [illegible] آنست [illegible] فلان و [illegible] الملک [illegible]

بنا [illegible] حقوق و مرافق آن [illegible] مبلغ [illegible]

[illegible] مبلغ [illegible]

مذکور [illegible] بیع [illegible] جایز [illegible] و [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] این بیع [illegible]

[illegible] عدول [illegible] حق [illegible]

[illegible] این [illegible] بیع [illegible]

[illegible] و کان [illegible]

العدول والثقات حضار مجلس فلان ابن فلان

بیت هست نزدیک عالم اعظم !!! هفت سلم

تیر ما نه بیش نه کم !!! جنس نوعست وصف قدر اجل

جای سلیم راست نال سلیم خط بیع سلم فی بیع

کذا بود اقرار کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود طائعا و راغبا خواجه

فلان ابن فلان فی حال نفاذ صحت ذات جمیع تصرفات

الفعلیه والقولیه بدین صورت که گرفته ام از خدمت مولانا فلان

بن فلان مبلغ خالی موصوفه سمرقندی النصف منه مبلغ

پنجاه خالی موصوفه باین مبلغ مذکور فروخته ام به مومی الیه به بیع

سلم و شرعی مقدار بیست من گندم للمی بوزن نوتداکی

النصف منه کذا مقدار ده من بوزن مذکور به میعاد یکسال

بیعی این مبیع را بمشتری مذکور در بلده نوتداک

ادای تمام و کان ذلک بمحضر العدول والثقات

حضار مجلس فلان و فلان [illegible] بالنفس در

تاریخ کذا اقرار کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود فلان

ابن

که فلان [illegible] بنسبت خود [illegible] و فلان ابن [illegible]

[illegible] که شرعی [illegible] ام [illegible] فلان

[illegible] و فلان ابن فلان ابن فلان [illegible] و مذکور [illegible]

[illegible] فرزند مذکور فلان [illegible] ام [illegible] مدت [illegible] سال

کامل [illegible] صفت [illegible] صفت

[illegible] قبول کرده ام [illegible] حسب المراد المسطور

صدق [illegible] ذلک [illegible] تحریراً فی

و فلان [illegible] تاریخ [illegible]

فلان [illegible] ام [illegible] ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] فلان ابن فلان [illegible] کرده است [illegible]

این [illegible] موهوب [illegible] موهوب له قبول [illegible]

[illegible] ذلک [illegible]

[illegible] فلان ابن [illegible] فلان [illegible]

تاریخ [illegible] که [illegible] اقرار کرد فلان بن فلان فی حال نفاذ جمیع اقرارات

[illegible] بعد از [illegible] فیما بین [illegible] والشاهدین و [illegible]

شد و در [illegible] فی ذلک [illegible] الحکم [illegible]

[illegible] علیه و [illegible] حتی [illegible] الی [illegible] و کان [illegible]

[illegible] مع [illegible] الی [illegible] الشهادت

والقبول [illegible] المعدول و [illegible]

[illegible] بجهت [illegible]

[illegible] ثبوت [illegible] فلان [illegible]

[illegible] خواجه فلان ابن [illegible]

[illegible] صحیح شرعی بر خواجه فلان ابن فلان مذکور [illegible]

مدعی مذکور را در ثبوت این دعوی بسبب شهادت فلان ابن فلان

که [illegible] عدول و مقبول الشهادت بودند بعد از ادای شهادت این مذکوران

بشهود [illegible] بعد از تحقیق [illegible] شدند [illegible] مدعی مذکور نیز تحقیق [illegible] بود

[illegible] مدعی [illegible] حکم [illegible] ثبوت [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible] مدعی مذکور [illegible] و کان ذلک [illegible]

[illegible] صحیح شرعی جامع لجمیع شرایط الثبوت الدعوی و الشهادت و کان ذلک [illegible]

لدی العدل والثقة ثبت حفظ اثبات [illegible]

شرعی شده مدلول این مکتوب نوشته از

سعی آنکه ورثه کرده اثبات شد که جز [illegible] فلان [illegible]

فلان [illegible] که او وارث خاصه خواجه فلان ابن فلان

[illegible] فلان ابن فلان متوفی واشده است که زنان [illegible]

[illegible] بوده [illegible] الیه [illegible] وارثه [illegible]

که اقرار [illegible] بعد فوت [illegible] این خواجه فلان مذکور [illegible]

مذکور [illegible] منکران ورثه بوده و [illegible] این اثبات [illegible]

[illegible] مشهود [illegible] فلان ابن فلان بحواله فلان ابن

فلان [illegible] و [illegible] الشهود [illegible]

الشرع [illegible] الدعاء [illegible]

[illegible] الدعاء علیهم المذکور

[illegible] المذکور [illegible]

[illegible] الی الدعاء المذکور وکان [illegible]

[illegible] الشرعیة والقبول وکان ذلک

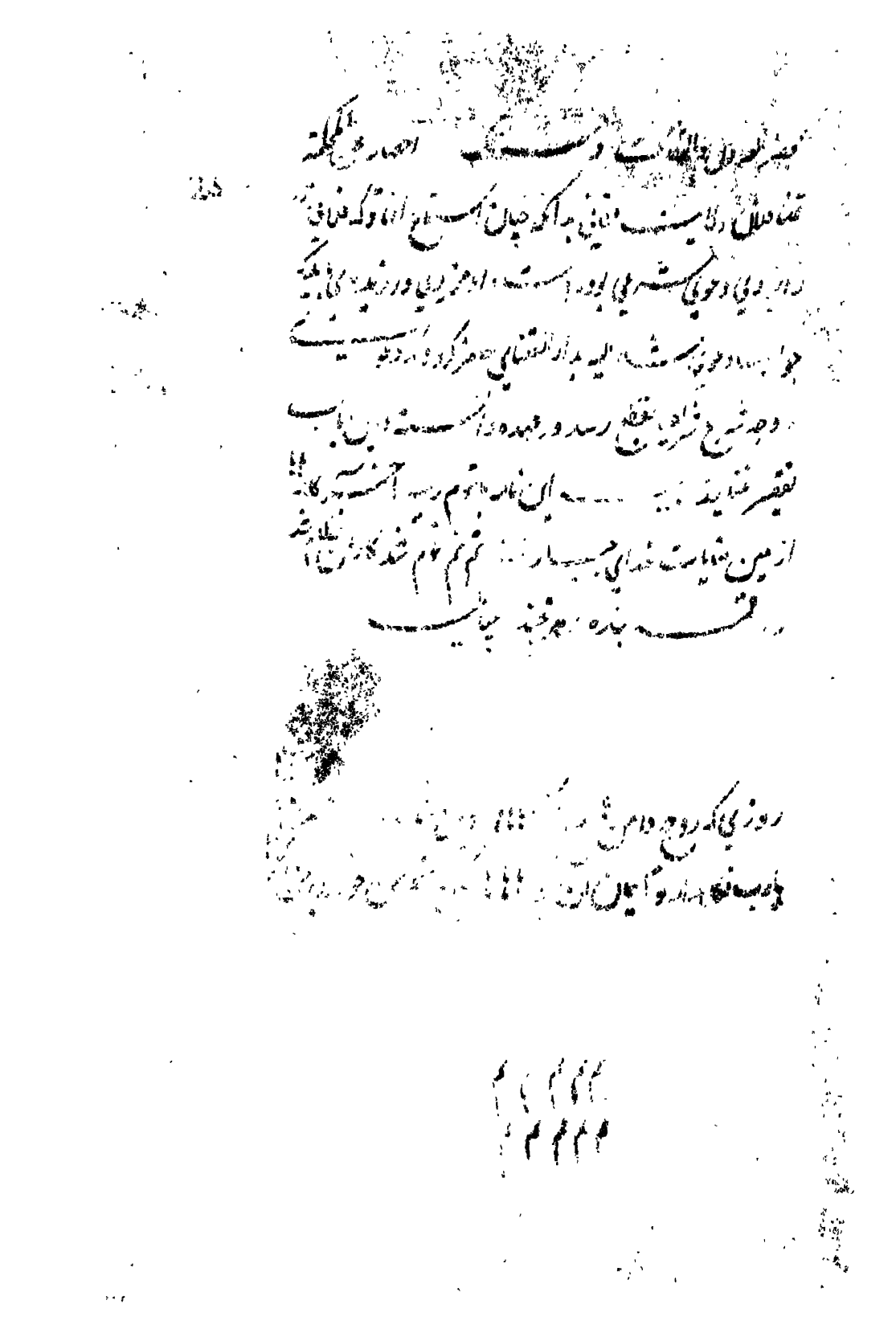

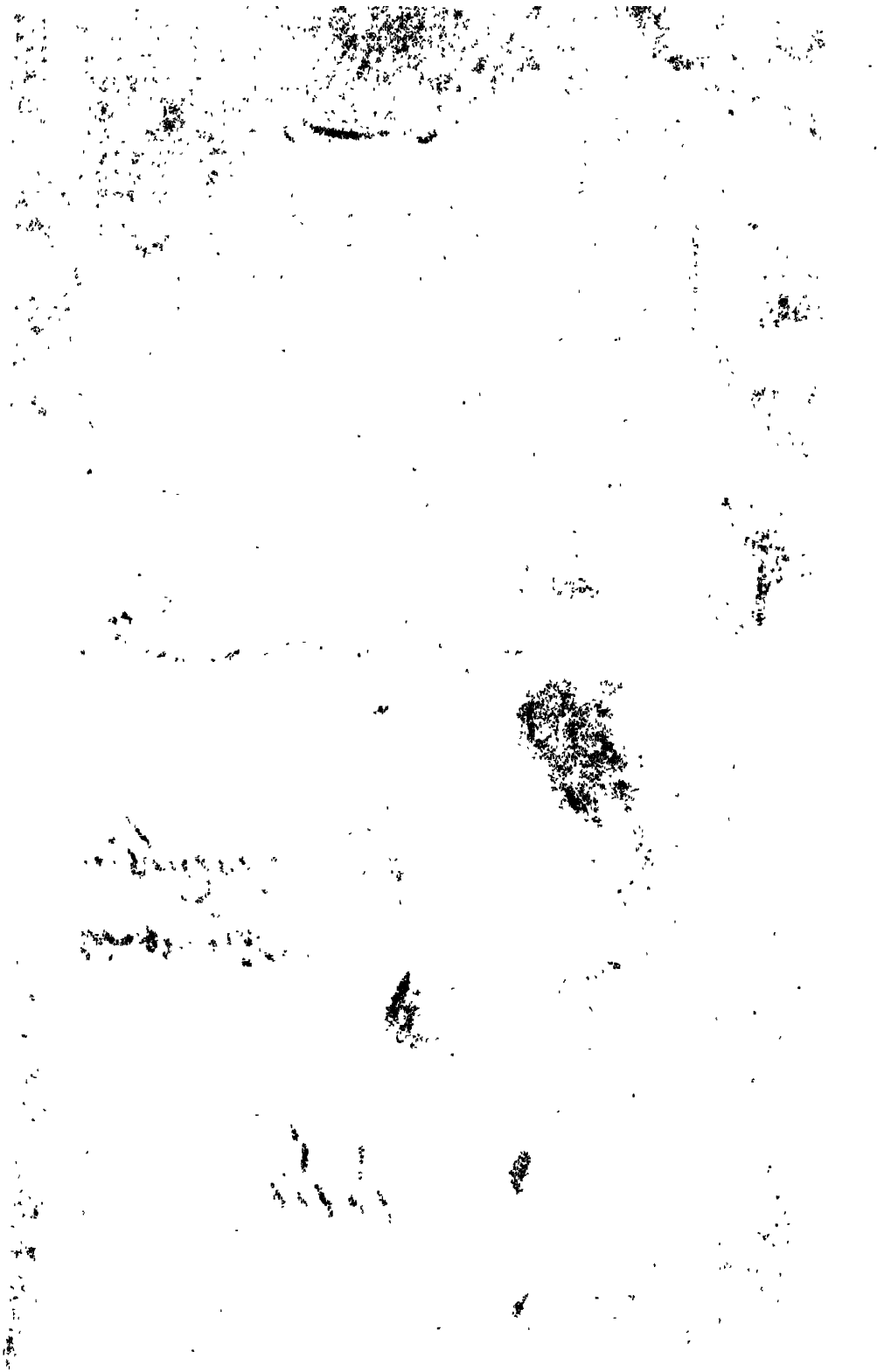

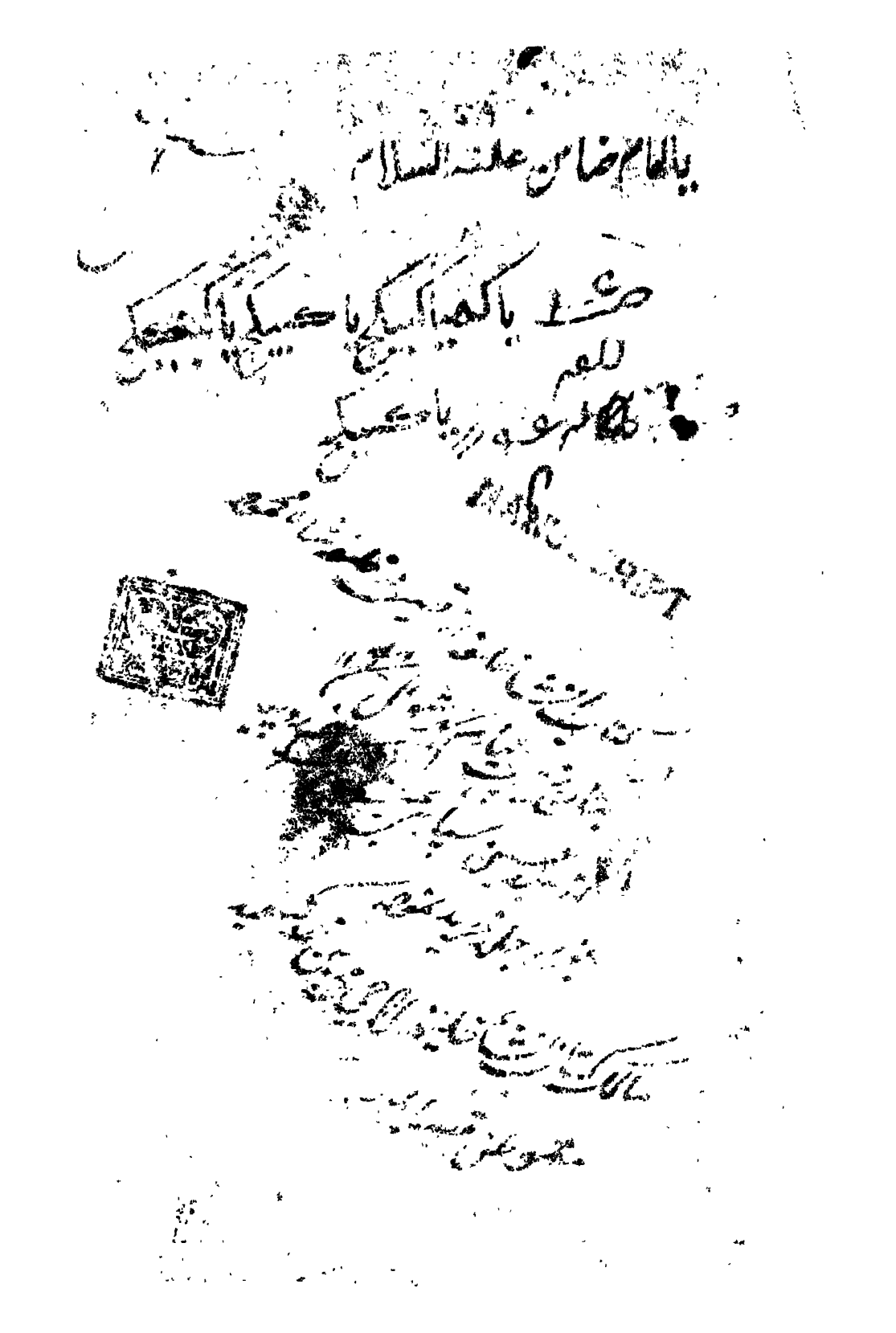

اند جز این مو شعله آتشین سر نیز و سالی داشت که بر کسی مباد

الحمد و صد هزار شکر که در شان فی الحال مرحمت است لکن قبله الامال که همین باید

ابن نامه کسر سیاحت افزود و ازان نوید سایه الله تخفیف یافته

اما از اثر بیم نیره رخسار بشیم که از تا اقبال حجاب طلب است

گر واسطه اضطراب و از ناتوانی جسم و ضعف بدن که

مستطر گشته بود که ازین بیشتر بصد پیچ و تاب

صبری نه که لا وقت بر سر بیرم تن بخشی نه که با دوست در آمیزم

تن نه که با دفتر در آویزم تن پایی نه که از میان بگریزم

آزادی که در است قدسی سیما ست وسیله شفای بیماران صوری است و

در امیدوار دستگیری خاص الخاص است

یک سطر فرمانه مستغنی شوم زانبای طبیب همیشه خورشید

هدایت بر اوج و دریای عنایت پر موج و بر موج باد

بودی مقصود دیگر مشغول عزیز

بود فی عجب و دیگر زود کتب دریم ای عطا یابش [illegible] حرم

نجش عهد [illegible] در بعقد رکه تا این دست متروز ابایل

عوائیش را با خبر فرست الا آن قبله شدان راسخ الاعتقاد و مستغرق

وادی الاعتقاد شد او و شان [illegible] دکه را دی لوازم عبودیت که از

عهد و [illegible] ایشان عقیدت اندیش و الفت عقیدت ایشان محبت

کیش است قصوری [illegible] یافته [illegible] آن انکه وقت

آمدن آن سعادت [illegible] حضور [illegible] سرور [illegible] گشت

یاد و صورت و روز قرین الم است لطف و کرمست گوشه نشین

دلم است از حلقه [illegible] بیرون [illegible] تا آتش [illegible]

ملهم است [illegible] اکمل ترین [illegible]

که خاک قدم پاک را که توتیای دیده اولی الابصار است سرمه چشم

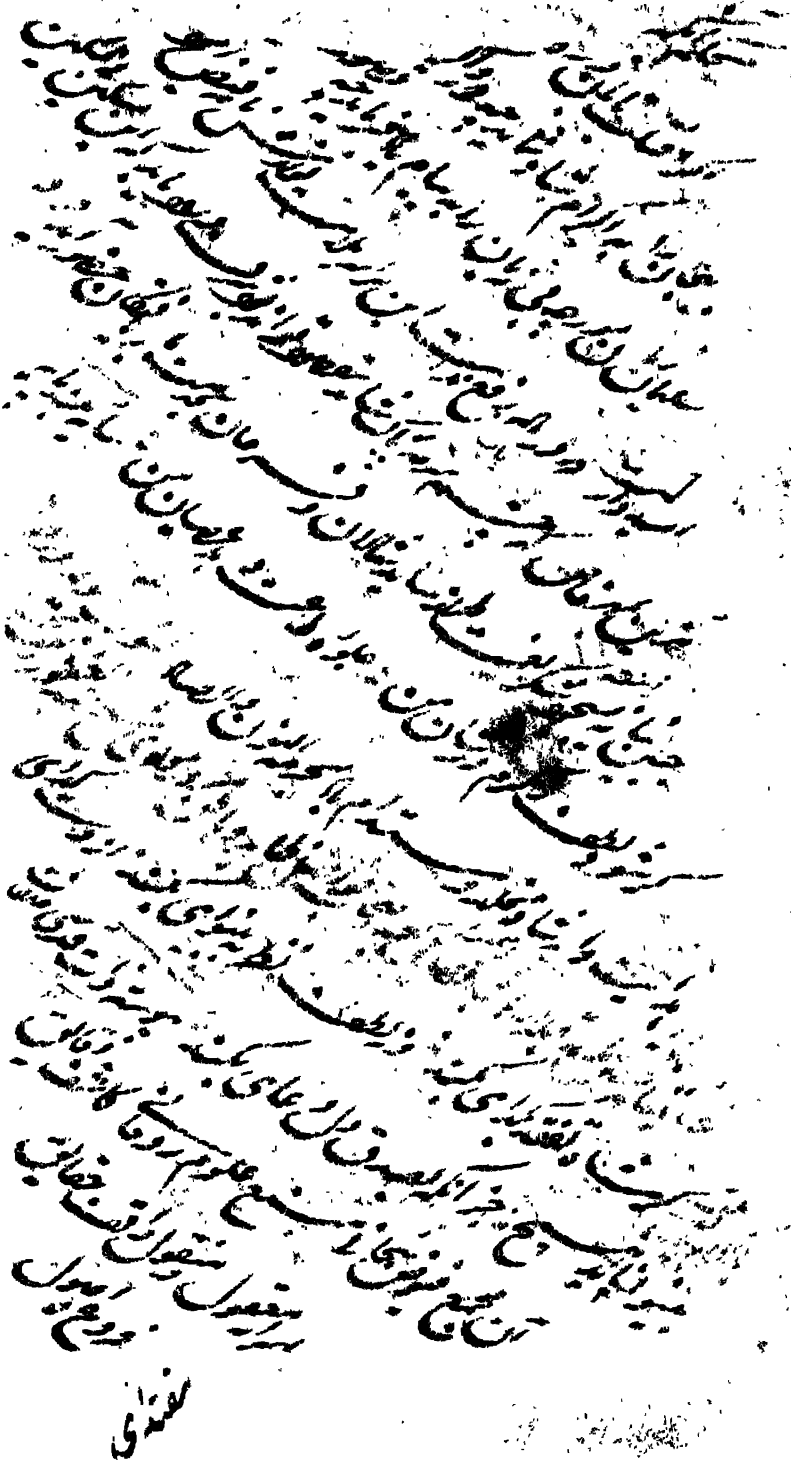

[illegible]

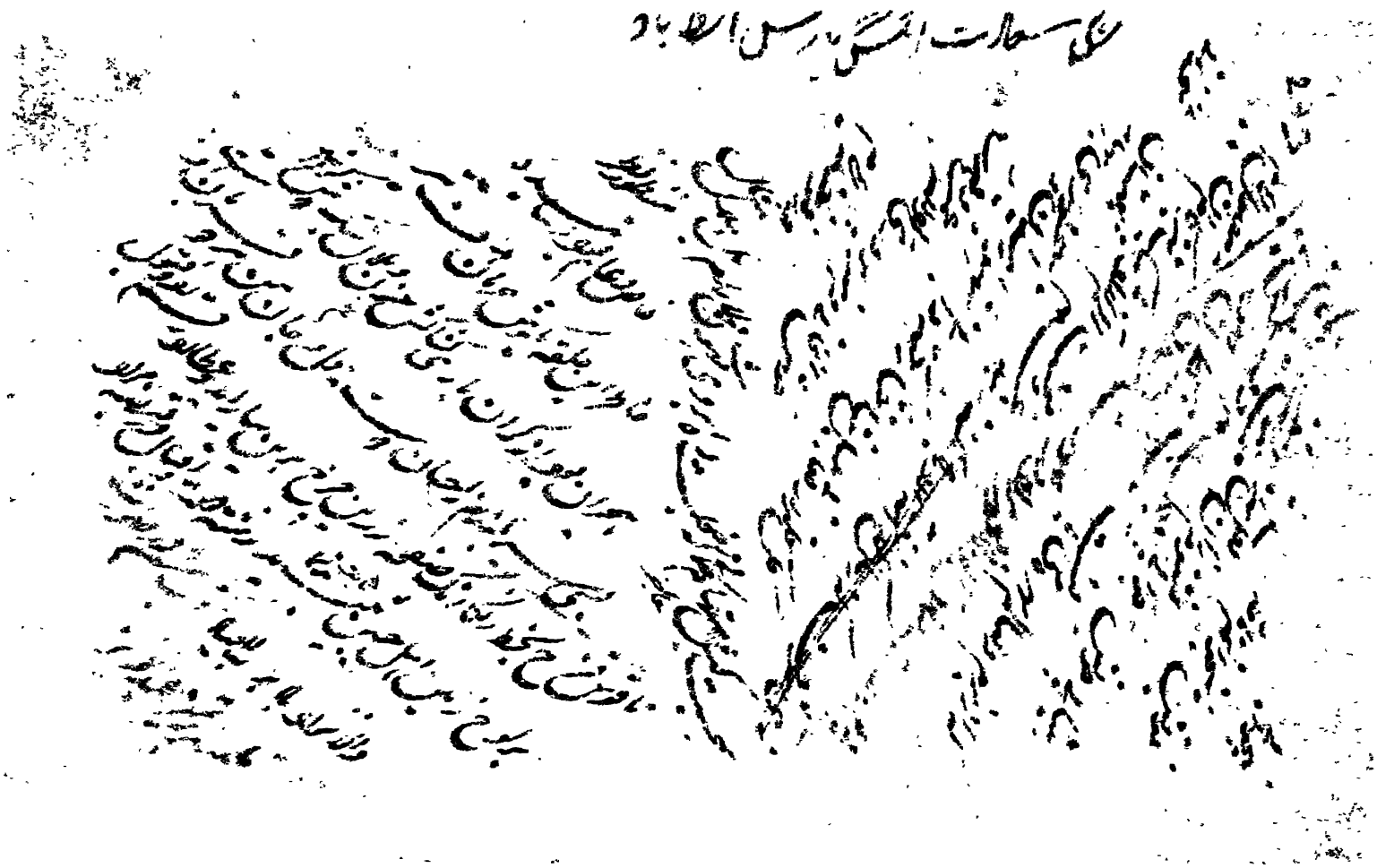

[illegible] ادب تا چیست از فضل الهی

بسینه بهره برد و هر جا که خواهی [illegible] نسبت [illegible]

هر ورق [illegible] اخلاص [illegible] وفا و خصائص [illegible] قصه

[illegible] که بعد از انجام [illegible] صدور [illegible] رسید

خاطر را [illegible] اگر چه [illegible]

سفید [illegible] اما [illegible] سوخته آتش فراق [illegible]

و [illegible] معقول می [illegible]

و آن [illegible]

کلام خیر الانام [illegible] العالم [illegible] تاریخ شد [illegible]

گنج مطلب [illegible] غلام [illegible] خدمت [illegible] میان [illegible]

و [illegible] شمار [illegible] از نیام [illegible] مردان

شرح [illegible] خیر البشر [illegible]

با بال [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible]

از وی [illegible]

باز قوسخانه بر نهند بهدف مراد سر نهند ❊ بسفر رفتنت مبارکباد

که سلامت روی و باز آی ❊ الله تعالی آن یگانه روزگار را از دست

خلال آفات دور دارد که دفتر جمعیتش ابتر است بر کنار داشته بعلمی که

با وجود خرج ترقی پذیرد و رساناد و بعمل در زمره مقبولان خود گرداناد

[illegible] را غشته بسد هزار کدورت

بزیر چرخ مانند در دو رته مینا نشسته ایم ❊ بر ضمیر صداقت پذیر

آن یگانه آفاق مجمع الاخلاق محمد اسحاق پوشیده نماند که دوستدار

سر سرشار از آن باز که از انبساط حضور در افتاده و دست بر دل محیل

و در ستم پیشه فرزین بند منصوبه عیش را شکست داده هزاران اسپ

جور و جفا بر جان ناتوان تاخته و ابواب رنج و عنا بر دل ناشکیبا

گشاده پیاده وار سراسیمه ساخته درین صورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم بر

خلال مشتاقان نزار وزیده خاطر مخلصان قدیم را چون گل شکفته گرداند

هر آینه بازی محبت محبان قدیم قایم ماند ❊ شاهان چه عجب گر نوازند گدا را

تا رخ بساط زمین و زمان از تاب آفتاب درخشان باشد بعنایات بی نهایات

ایزد سبحان توسن بهجت و آرام رام باد بر ابعاد کتوب [illegible]

[illegible] وقت است که گل برکند

پرده از رخ باز [illegible] زان آنکه نه فانوس چراغ بدر آید [illegible] از آنجا که باغبان قدرت

چار چمن گیتی را بشجاعت سحاب مکرمت بگلهای مشتوله زیب و زینت

بخشیده سیراب کرد و آنچه آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاهدان

چمن و شکفته جبینان گلشن که غمزدگان را سرمایه بهجت و نشاط و اندوهگین

خاطران را پیرایه مسرت و انبساط است بروی قلم آرد بر حدیقه پیرایان

بهار معنی و نغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت

خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه های رنگین است

خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته سرو با هزاران تدرو

چون خادمان کمر بسته با جان غم آلوده بسان [illegible] انتقال [illegible]

[illegible] سرو در باغ بیکپای ستاده است مگر برکابی تو رود [illegible]

[illegible]

سخن کنند و ببرین مهوران زبان شوق و نشاط گفت و گو

در روش حسن بی انتها لبی خوشنما غمزه با طرز ستم عشوه با رنگ جفا

لاله حمری پیاله با رنج دل عقده مست حال خود در دست وجود

لبالب است ز خون جگر پیاله ما . دی گفت چنین شد که حولا

نرگس مخمور در تماشای بلبل گلزار از دور تبسم کنان و غنچه به موزون

ملبسان و قصه بیرون آورد . لطفی این و در شور دگر از هم می گشت باز آی

بیدی ی شبهای دراز هم می بین سنبل مشکین با جعد پیچ و تاب شبانگی

در دعا گذاری . از بهر دفع نیش شبنم بر روی خوب تو سپاره اسپند

شعر و محراب قاب . بیمن ... بلا فی و لب را ... لوازم ... ی

باز آیم که سجده این خاک پا کنم گر طاعت قضا شده باشد بلوا کنم

در عین همین بشارت آلبین جبل ترانه ساز با دل از ... شد و ... رو

گردانید ... گل سر با از جان ... سخن بر واز . تغافل تو مرا ... تمنا

ز لطف که آن سهر کس این خاصه برای کن است . گاهی از بهار وصال یار

دامن دامن گل عشق چیده و گاهی با خزان فراق بیچ وار گریبان دریده

ساعتی جام وصل از باده مسرت و نشاط لبالب و دمی جان مجلس نشین از غم

مهجوری صحبت و ... طلب ... چون گل با شگفتگی هم آغوش و

ترنم گو ... و لحظه چون غنچه با تنگدلی در جوش ... و جویان ...

و دگونه رنج و عذاب است میان مجنون ... برای صحبت لیلی و

فرقت لیلی ... بس کن بس کن که داستان آتش عشق بتحریر در نیاید

و این نایره شعله خیز تقریر را نشاید ... قلم آتشین ... سیاه ...

سوز و دم ... حسن ... قصه عشق نیست در دفتر نگنجد

بیت ... سخت ... صحبت ... آموخت ...

و چراغ ... بزم ... تو ... مجمع ...

منبع ... اتحاد ... و ... صحبت

... و الطاف

واسطه نمک خوان علیت و مروت شده و قابلیت [...] داد عمر [...]

وضوح لوایح قدیم بود که وصول شد و بهجت افزای تکمله بانجام ایام ماه صیام

وعده بعیدیت کلبه احزان تهی دستان صدور شفقتی را القدوم

میمنت لزوم رشک گلستان ساخته و سعد حبان بزم شاه

و نیز بنده مخلص عقیدت را با شکر و [...] و آمد شد با عشقبازی

و آزرده بود و [...] شادی ما [...] ما را چه بود که با تماشا [...] قرب

[...] آزادی ما اگر چه در عالم معنی و هر چه بود با طبیعت [...]

بر روی شاهد مقصود [...] دل [...] معانقه حبیبا

مشاهده روحانی [...] لیکن [...] و وعده وصل چون [...]

آتش شوق تیزتر گردد و دست از سر شاه [...] نهایت انتظار

و دیده را انتظار چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

سبب حقیقی نفوذ لطیفه [...] که حجاب [...] و پیام از میان برگیرد

بی تو جان قطع امید [...] از شوق و [...] زندگی [...]

کاغذ تمام دیده قلم اینجا رسید شکست

در عهد رقیمه اشتیاق آمود

گرامی مضامین ... مصحوب ... یافته بود و اگرچه ...

دل اخلاص ... را مسرور و مبتهج ساخت اما بالمواجهه حقیقت حال ایشان که بادهم

چندین تکاپو نمودند روز اول است در گرداب اضطراب انداخته ...

سرپای دانش ... از گردش گردون ... پست ...

که در این روز ... بار ... است ... کج نهاد ... غایت ...

... میان ... عقل ... اند ... بسیار ... ایشان ... شدند ...

... کان ... و کمال ... انجام ...

آغاز ... بجای زلال جام ... گشته ... آری

... شده مجروح بزیر ... طوق زرین همه در گردن

خری ... معالی کجاست که ... را از ... دست ...

و همه با کسب معانی نظم مصنوع و منظوم دلها و لوگر در اندازه امر [illegible]

و تقریر دانش پژوهان عیسوی کار بر و جمله عجایب دانش و کمال

تا همه رسته زندگانی به وقت بنگر مثالی در عشق و کامرانی باید

دکان و نمایش ثمرات کاسته با فغان [illegible] انگاشته است حسن این

نباید بشود مدیر معانی ترا حکم [illegible] دم و [illegible] گره

ساقی نا [illegible] حسن الطاف [illegible] که بجای [illegible]

در یاد دوستدار این [illegible] و ضمیر [illegible] آن کار

تقدیر [illegible] نکرد [illegible]

تاریخ مسیح [illegible]

آن جمع [illegible] از معنی معنی شناس [illegible] که دانشوران [illegible]

[illegible] است قابل [illegible] دانشور را [illegible] کامل

بهجت افزای و بهای [illegible] برای [illegible] بعد از [illegible]

لوازم شوق که گذارش و نگارش نمی پذیرد و در معرض بیان چنان میگراید

مشهود ضمیر فیض آمود میگرداند که رباعی طبع زاد آن

مجمع مروت و اتحاد منبع فتوت و وداد که هر چهار مصراعش

چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند بل از رهگذر لطافت

بلکه هر مصرع از آن چهار مصراع مصراع چهارم بود هنگامی که از نظم و نثر

تعلق ما نند نقطه انتخاب بر کنار بوده فرو میگذرانید این غزل خوان

بیت الحزن جدای را همدوش شادمانی تازه و هم آغوش کامرانی

بی اندازه گردانیدند بیت بیاد آن دوست کو دوستان را

غذای دل و راحت جان فرستد رجا که همبرین آیین صفا

طبع محزون به اشعار تازه مضمون که از قلم مریم شکم آن بارگاه ایزد چون

نقش پذیرد لازم شناسند سخن بنا چون دوست محب آگین

محمد امین بجهت قطعه معامله چندینکه زمین که در سرکار صدر رفیع القدر آن دولت

بخدمت میرسد یقین که در انجام کار آن یگانه روزگار این دوستدار

[illegible]

که چون این رفعت و اهمیت یافت و شرافت تا شیخ محمد رضا
امین عالی رتبه بود لاجرم نکرده عدم وجه لغایت متعلقان این کمترین
ستی بکند همین مصیبه بد ز شغال در سوا و موضع رجال الاعلی گرفته
المؤثر یکر برضا شد یعنی من قبیل القضا حسن غایت نمود
محصول مکفی صالح خود در ملازم جمالی ایشان بود کلگان این زبان سپرده
بعد از آنکه این چند از غایت شوق گسست طالبه علی الاعتماد مهیا
عاملین عالی و استعمال که مستغنی جمال پایان شکسته بال حزانه بود
و باقتضای در ارادل ب از ... شگان بخواهند گرفت شد
که صورت ... اختیار نمود و بهمه ران ... نمایند که
حساب ... الاعلاق و جمیع ... شکست ... و دیانت از
با وجود بعضی عالم آن خیر الکرام از حصول ... انجاح ... الطلب
جان من ... رسید هرچه هست از قامت ناساز
بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
فرمان

فیض رسان بکیان سلامت اگرچه از حیز شد رحمت تنها چه فتور و فته

منتقلان روزم حیرت از محنت هجران جا گداز و سیم حیرت بر فور فنا

در از سپهر تنگی تنگر اینکه ز پاکان چند مستقضا بد فور

عذر تحصیل اصول الاصیر رایگانی محمود دانست کی شهر اند طیب الله

در عهد البیان می باشد اری عیسی نسیم الوالد است را که باشد

جو هو نشتاق در شاعر ست اسپان والله عند مرقومه

محترمه حوزه پاکان موضع مذکور شود و شنیده و را به بیشتر رسید تر جها

ز بیانه سرپایه مقتضیان انجمن است حوزه جهانیان زمین

تا بر قرار است بنیاد نام نیکو باد کار است تا فرش زمین از

آفتاب درخشان و عرش برین بر چرخ اطلس ایوان سکان زمین را

در پایه تراید دولت اقبال و جاه آن عرش برین را بسته عالم

حشمت و اجلال عز و شأن در هر زبان با

هم یک لحظه از یاد تو نا گوش فراموش نشد از دل فراموش

بهم پیوسته رغبت و محصول مضمون که به [illegible] حق تن مجمع الشمایل

[illegible] سالک [illegible] حیا باشد اگر شمه از [illegible]

[illegible] سوای [illegible] شعر [illegible]

آتش [illegible] کیر واری [illegible] شرح شوق آتش [illegible]

اگر [illegible] شدم [illegible] جام [illegible] شوق

و آرزومندی ملاقات [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] از [illegible] داشته [illegible]

پرداخت که [illegible]

که [illegible] سر تا به [illegible]

الهی [illegible] عشق [illegible]

[illegible] ای وقت [illegible] که وقت [illegible]

که آن [illegible] برابر از آنجا که [illegible] سخن [illegible] از شغل [illegible]

و آنکه [illegible] موافق اند [illegible] در [illegible] نخواهند نوشت [illegible]

کرده

۲۳۶ از چهرهٔ خوبان همه چون خط سبز نسخ می‌کنند و نسخ نسخه روزی خود است

... کن که عزیزی جهان شوی کس [illegible] نسخ ...

غریب اگر چه آب [illegible] و [illegible] حسن ولایت [illegible] ممکن

لیکن [illegible] هی [illegible] بیت [illegible] و ایشان گشاد

بر روح [illegible] می [illegible] علیکم آنچه در آورند دل است [illegible] اول نامه

انشای محبت [illegible] ارباب [illegible] لطیف [illegible]

زواید [illegible] بیت [illegible] گان [illegible]

خواهند [illegible] عیش [illegible] از نسیم عنایت [illegible] شگفته

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد

رنگین نامه [illegible] رشک [illegible] و کلک لطافت و [illegible] صحبت [illegible]

گل [illegible] غنچه [illegible] مشک [illegible] بلبلان چمن [illegible]

و باغ شوق عطوفتها دمید و در شکفته ترین لیل چمن و رشحه طراوت افزای

بوستانها و ... گشت نامه در باب ... بر اسعدت

مرقوم قلم لطف رقم ... معلوم شد مخلص ... از آنجا که تحریر ...

و قطار مات ... از بارگاه محبت ... بر اصل ...

بر ... است و ... که انفعال جبینها مانع آن می گردد و گفته شد ...

و با آن نمی پرداند   رسول قاصد و پیغام و نامه ها است

که در میان ... [illegible] اگر چه در ... ایام نشده ...

از نهایت بی برگی غنچه وار و تنگدل و از نهایت بی نوائی

با بخت مخالف جنگ بود در سخن سرائی و نامه فرسائی ...

اما بجهت عدم تحمل ... حرفی چند از سراسیمگی ...

امید که خادم ... تقویم پاره خیال ...

... است صحبت اشتمال ... تا گل نغمه ...

... گلشن دولت و اقبال ...

زیاده

نشاط شکفتار بهار روزگار با [illegible]

۲۹۹ [illegible]

اخوت ما

[illegible] مطالعه رقیمه الاخلاص آیین مخلص

اندیشه گسست شمیم خلوص ولا و صرها محبت شمایل را اخبار نهاد دلجویی را

از پیام عنایت مقال این شکسته بال سند وال مرتبت و سعادت نشینند

فتح الباب در آنچه حصول سند نور بر حاشیتین یاد از عبودیت مآل

آن مجمع الاخلاص سید جزاکم الله خیرا [illegible] الیمنی و در حسنات

با منتی باقبال چون محبت و خوش است چون نبال [illegible] عزیز

ذات فیض بیان در آن شهر با مسافان نیست [illegible] لفقدان

بکیسان نفس ماید و در انجام مهام و نختسی مربیانه ما تکلیم نگر

حسنه [illegible]

در خانه اگر کسی است حرفی بس است [illegible] احتیاج نیست

که حرف از انتهای سلطنت کرار بکار افتاد [illegible] اغاز کرده رسانش

بانتها حسب التحریر قصیده پیر دستگیر حضرت مقدس سره العزیز

بر کاغذ رنگین نسخه رنگین نویسانیده که صحو حلب قند خلد بول سید

مطلب حصول مرسول انجامید انجام قدیمی گرامی که از این دو دستور بادشاه

متوقع الاشاره است ترصد که همه بدین نمط نامه و پیام مسرت التیام

شاد کام دارند تا گرگ انگیز و صدف گوهر پدید است کوکب

اقبال آن گوهر صدف فضل و جلال را بدوام سرمدیه النبی وآله الامجاد

تهنیت

[illegible]

[illegible]

دلم لفظ و ادا تو معنی است معنی از لفظ کی جدا باشد اتحاد متعال

دولت عظیم المثال آن صدر نیکو نام الاخلاق یگانه آفاق را از انجمن

ستاره بیفروزان و ارادت پیوسته حقیقی که از غایت اتحاد حاضر و غائب

حال یکی نیست که الحال مراتب منیعه شوق که بمنیان والمنشر اصرافنا

نقش محبت معنوی ورزیدن چنین کار است ولا مبالغه مواد و خوش

خوش خاطر را تعلیم تلاوت آن آیه بهمت تعلق نظر ثابت است که

بمقتضای

[illegible]

که بمقتضای آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول دل خود را
از خیالات قاصره نهی منکر که دلیل ضلالت است اجوف
سازد و مردانه و مجردانه الف قامت را بانقیاد باطن
نون ساخته بمزید تاکید بادای لوازم امر معروف پردازد و از
روی کسر نفی که فتح باب مقصور است همه حرکات و سکنات را
از فاعل حقیقی دانسته بموجب بیت دلاویز گناه اگرچه نبود
اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش گو گناه من است
نیک را بخدا و بد را بخود ضم گرداند تا از طعن مجهول و ضعان ناقص که بر غیر
مهموز خود ترجیحی و تفضیلی بر خود جویند و از غایت تنگظرفی و خفت
بی‌پایانه براه خطا می‌پویند صحیح و سالم ماند اگرچه حال تلافی افعال متصرفه زمان
ماضی که بیشتری در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده بموجب خیر البشر
الانسان حریص فیما منع محال می‌نماید لیکن اگر طالب صادق بمساعدت
توفیق ازلی قدر را بگروه والا شکوه حق پژوهی که از تعلق دنیا

ملا... بوده و برکنار بوده تا با طرح جمع مشغول گردد و اهل حقیقتی می‌باشد [illegible] گردد و آن

و متکلم الصحبت [illegible] ثبات صفات [illegible] و نفی خطرات [illegible]

زبان مستقبل [illegible] بگذارند در ضمیر درست شاید که [illegible]

عیبی کشاید [illegible] و [illegible] مقدمات و [illegible]

که در حقیقت تا زبانه [illegible] آن سرمایه [illegible] اهل است اگر [illegible]

پندارند [illegible] که شام فراق با صبح وصال [illegible]

کرد و باب محبت [illegible] از دوستان و [illegible]

دولت صحبت [illegible] بروز [illegible]

والسلام

حسن

به هر زمین که چند روزی ابر نوبهار [illegible]

مخلص [illegible] صبح [illegible] که در شرح خوبیهای [illegible]

سخن پردازان معنی طرازند [illegible]

دانی

دانش و آگهی نمی یابند بحکم این مصرعه دلاویز خاموشی از ثنای
همه ثنای تست عنان شبدیز قلم بمیدان اظهار مطلب می تابد
از آن باز که آن مقبول کرام مایه جمعیت و آرام آرزومندان محبت قرین را
در ظلمات هجران سکندروار همدوش حیران گذاشته مردم آن
حوالی را خضر مثال بهره مند صورت و معنی نموده بیت ز سر گذشت
بیتو آب چشمم یکی از سرگذشت هجرم اینست این نیازمند
دیرین که همچو دریا نمایان سراب فروش و زبان مشتاقان دل فراموش نیست
ازین رو که هر چه خسرو کند بود شیرین همه جا و همه حال خیال
جمال آن سرمایه فضل و کمال را مطمح نظر دارد و در عالم معنی خود را
از بهر اندوزان انجمن فیض موطن میشمارد بیت گر دورم از تو
صورت تو در نظر بس است دل پیش تست دولت من این قدر
بس است حقا که از غایت شدت انتظار بجست و جوی
خبر جانم از دریچه گوش زبان زبان بسر راه [illegible] آید در صورتیکه

حال چنین باشد مسند واران فی‌الحال ترقیم حرف فرخنده اثر اینکه کدام عهد

صحبت قرین گشته و کدام صحبت لزوم سکنه تحریر منتظران بلا

رنگ گلستان شده و بانمون مراسم چرا باشد ...

بازآی که در سوز و گدازم شبی بیداری شبها ملی لازم

جانشین گاه روز بازار یوسفی العزیز مصر کنعان و کرم بار رب العباد

از طرف چمن نسیم اقبال وزید وز گلشن امید گل لطف دمید

یعنی که زمشرق طالع و بخت سعید پروانه التفات فلک خورشید

گلشن بهشت اقبال چمن حشمت و جلال ذات مجمع البرکات منبع الحسنات

خاندان مصطفی نقاوه دودمان مرتضی رونق افزای مسند

نقاوت زینت بخشای وسادهٔ نیابت مشفق قدر دان مکرم سر

جهان ... مظلال عالی از نشانه نجابت ... العالی الجلال

واطلاع از وصت کیفیت نقصان دست بسیار خبر طلب ساز انبوه حلقه ماتم
بود ای از اسباب تندیاست خوبیت سماع نیست افزون شان
بتعجیل [illegible] مرسانند که از نقصان مطالعه بروز نامه نوازش آمیز که مصدع
منظور پروانه شمس تواند بود و مرعزت این زاویه گزین حضرت
از تمالک سالکان ملاک بر داشت [illegible] زی سعادت اندیش گزیده
یاد شمس بحکم آنکه برستان تجناب از آن بجام و لا [illegible] ایشان نیز بجهد
شاهدست هم بزلال کالای است جرعه فیض بیار از کام لب تشنگان
زلال بالای دریغ نمی نماید [illegible] قوم قسمه مرحمت بشیم تسنیم بودی که
در اینجا طبق و بیق هر دو جهت تی تقاضا نه خانه خود و انسته
بجمعیت خاطر روانه بیدرقت شود و استظهار و از آنجا که غرخواه
ولست بیه خود را از دامن فیض نا برکات مسند تا به کشید بوده
کوتاه نیست انس [illegible] بالجزم داشت که شش از درود [illegible] نامه نشکر
سعادت اندوز منت اکثر فنیت مستفیضان [illegible] ارشاد [illegible]

و بودن تربیت پذیرد و در تحصیل سرمایهٔ استعداد خود اهتمامی نگیرد
ولیکن شاهین که تعلیم را در مکتب پا ننهند صید نگذارد
تا قفل طلبکاری در وی نگشاید حصول این نسبت خطی بر دیده
توقف اشاله بود و در یخودید و از طلب شمع فروزیزم حرب
نیام این حرف خواه خیر طلب شرف صدور یافت کثرت آب
کشیده بود و نگذشت که تنها خود را بجمعیت سالکان قرین شان
فروغی و بدان تنها ... بعد مضای ایام بر بساط بساط ...
حضور انتظام خواهد یافت خوش است که همیشه در هوای شیم
چون خاک شرف پذیر باید باشم امروزی مهر
رشک حشمتم مهر است حشمتم دولت اقبال را تشنه فیض کمال
ان تربیت تجمل را بشابه و جلال آن بروجه با ابر النعار

۰۰۱۹۹۴

نیز اثر قلم بادل صاف است آینه را تا دلش تحصیل کند که نی

مشتاق و نهند بیاید قلم فاشائش در مرتن حال پرسال بر طالبش

مردم دلهای اهل تحصیل که چنانست بهست ی شاید را گفتن

شورش که شود چاک گریبان تا و نماید گری بیار سوی جانب

رند ست جمع دستور دوران بصدر است ... المنعم کمال بیکار

... بود دروی بهر ... شمع ... هند وان افزو گفت

علی نام آن وجود اکبر باشد بیست ... ساعیه و الوجود تحریر

است حرام یا بنیاد سلام ... بزرگان بسا

نیز و افشن ... ی نامراد مرام بانجام که ازانجا ... الکرام ...

است الیقین و عظیم ... درباره ساختن و ... هر بپر

جنان و ... خواهند تا ... برای ... کرشا

ست ... خواهند فارغ البال تعلقاتش فکر از ... کریا

با دوران افروز کامرانی دوستان و

چون گل بخشید و درابد سحر خس نشاط اگر گلشن بنعت زیبد

نسیم قبول و ذات سامی بصفات آن خلاصه معان آفرینش

خداوندان و رمیش تکلیف و بستان خوش و دوست بخش گلستان خصید

فایحه تنبیه بنام باب اختصاص الاسحره و بقدرت و سلیقه بعیت

انجام مهام نامش بنام با این آبیاری فراق بعد تقدیم مراسم اشتیاق

گرد دست قلم در بیان آن نرسید فرخ ضمیر ساکن خاطر

گر برفت نبات و تیغ مستعمل اسم شرط نیز سکسته اما غریب نام برا

و تنبیه حصول حسب الحکم تنبیه کم الاسلاف خان ایلان ساکن

مسطور بحیات قاضی اجاکم حالات شاد الله بعید حساب بزرگ و تعدی

بنهایت مدد بار جهان بهار رسید و بسید له بگری مکرر می آید فاتحه از زنده

خوشکه و تو جهات که باید سنبل خواند دست و مجلس سر

[illegible] بیابست عظمی خوانده انگشت شادمانی و کامرانی روز افزون

بحرمة النبی و آله الامجاد [illegible]

[illegible]

[illegible] ای فیض درست قبله آمال همه

وز قبله گوی تست اقبال همه انعام تو عام است چو نور خورشید

زان یافته انتظام احوال همه کمترین فدویت نشان خیر اندیش

خلیفه طالب علم آداب قبلهات بندگی و نیازمندی بجا آورده

بعرض بهره اندوزان محفل منیف میرساند اگرچه مراسله قطره بی سامان

بدریای عمان عنایت ترک ادب است و کفایت ذره سرگردان

بخورشید درخشان نهایت بوالعجب لیکن از انجا که

گرمهای شوق را گرمی گستاخ به ترقیم حقیقت حال خیریت مآل خود

می پردازد و آن اینست که آن مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت

فرموده بودند که زیاده از یک هفته در آنجا نماند و زودتر رسیده خود را

[illegible]

سرکار ملاذ منزلت خداوندگاری گردید تا ایران باشد که این طرف نیز
به سبب انقطاع ثبات مخاصمه نشده دو دولت بشکر صحبت گردیده
و نیز ولایت را که از غایت ضعف بدن نیافت یک کام فراغت
و از جانب نافرمانی ساعت تقدیم به ... گفتگو شده بود
و مضمون ... بحکم ضرورت عرض این فدوی جان نثار محبت
اطوار با یکدیگر جهت انتظار کرده مرجوع خود شاید به طریقه شعار
باشد شرح بالکلیه مطلوبه به واسطه تعدد این مطالب که بهر جهت
آن فیض بخش قلم صورت انجام یابد به جهت معذرت کشیده
است که توجهات عالیه و فیوضات نامتناهیه با سایر بندگان
که در آن ... به شرف اسمکاه تکیه شده تعطف توجه اتمم مستدعی
سایه گستر باشد همت و اقبال ... ایشان قرین مثال
نشسته باد

تکیه بر مسند جهان نکند هر کرا دل پر از
صفا باشد زانکه در پیش صاحب دانش قعب اقبال لایقا باشد
خان بلندمکان سلامت بر دولت سریع الزوال که اول او دوست
و آخر او دولت مغرور بودن و بشکر این جاه و جلال قریب الانتقال
تمرد و کان را دلیری نمودن عاقبت کار راه ندامت پیمودن
و در خجلت بروی خود گشودن است آری با دل شده کان
هر که در افتاد بر افتاد مغروری از آنجا که سراپایش مرآت است از ذائقه پسند
صافی طبعان نکته گزین پس انداز گشته و دلبری بواسطه این که سرتاپا دراست
بگوش مهوشان زهره جبین همراز آمده و دریاب که حسن و قبح از هر دو لفظ
پیدا و هویداست مقتضای دانش خردمندیش آنکه هر روز یکدو کس را
بتخصیص برگمارند که آن درویش دلریش را بلطف و مدارات بیارند
و از ایشان بعجز تمام خود را بدرمش گذارند این استعفا گستاخیها را پایه افتخار
شمارند

اینکار

زنگ غم از آئینه سینه پاکیزه زدوده و در فرحت بر دل انداز گشوده
مقال آن رقیمه کریمه را حرز جان ساخته از آن خرم تر و تازه است و از
آن نامه فیض شمامه را مرهم جراحت روح مجروح دانسته بجا
من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم لطفها میکنی ای خاک درت
کوته کلام رجا آنکه بارفع جانب [illegible] همدردی دوستان اخلاص [illegible]
از ترجمه خاطر [illegible] فرمود الله یعلم [illegible]

[illegible]

[illegible] تا در زر [illegible] صفت [illegible]
مسامع برابر و [illegible] الحمد لله [illegible] سلامت [illegible]
خوشنودی و [illegible] آن [illegible] را [illegible]
خواهش ظهور اشتیاق [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] مشغله [illegible] اشتیاق [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] دولت فیض [illegible]
[illegible] بر وقت دانسته [illegible]
بار [illegible] باشد

[illegible]

باز این نباشد چو در اوراق یاد صحیفه جنابت پدید بخشیده به که داشت شوق
در آن ظلمات چشمه حیات است داعی عقیدت‌اندیش از آن
زلال فیض مالامال اشکسته روانمود و پس همان رضیه صورت نمود
آن داشت که تا این صحیفه مشکین نسیم فیض خضر مطالع محبت
وصول گرامی مرقومه نسب سعادت نماید بغایت ابتهاج
و خجلت سرفرازی منیر مرحوم شده بهر دو عز نوازش گرامیانه ممتاز گردید

فرد
گر بگذرم بخاطر پاک تو غیب نیست خاشاک نیز بر دل دریا
گذر کند ... افادت و افاضت گرم را

هر چند ... صورت آمد کلک من
پیوسته چو صبحی است ... منزل من ... دل گشت زیاد تو ز جوش
یاد تو فراموش گشت از دل من ... مخلص صمیمی ... طالب علم
... مراسم اخلاص و تقدیم ... خدمت ...

شهود ضمیر خورشید اقتباس دقیقه‌شناس آن امیدگاه جلالت‌نشان

دلگشا و دولت‌بنیاد — دلنشین اتحاد کیش میگردانند که ما را عریضه نیاز و ثنا بسربلندی و

سر و شان را جهت نسبت درخور از غایت اخلاص شنیده

انتظار بسیار هست و در خواتش بجای آن ترجمان قضا با قدر

بسعادت مهربانی آن طراوت‌نامه کام‌بخشی و کامرانی لمرشبی برسانند

جانان بسته‌انجام گرامی همت گشته ورزیده است آرزو و آن ولاء

که آن کریمی المعزا حسن سیامند آن نامی خیرآمدیان بهر یا جمع دار امید

دامشاهده و خسته گریبان پریشان را تا دامن چاک زند و جمع

خاطری را پرافروخته نهال ناکامی از بیخ برکنده به تیشه بارش شمار

بوده و پیوسته اخلاص شعار خود بدبود تا سایه زینت دامان

بوم زندی گریبان است امید که همیشه دولت فیروز

بخت جهان‌بخش بلند باد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحبت صافی ضمیران کمتر از اکسیر نیست

گوهر بر آب چون قطره با دریا نشست سعادت یار کامکار سلامت

از خدمت دانا دلان معنی سنج محروم بودن راه بطالت و ضلالت

پیمودن است آدمی را که فی الجمله امتیاز دارد لازم است که

بقدر استعداد صحبت به از خودی جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد بگوید

الحال بالعزیز پرهیز که بکنه نکته میرسد شایسته آنست که خود را از این قسم

افعال و اقوال باز داشته بتحصیل کسب علم کمال کوشد و حرف دوستانه

که بمقتضای دلسوزی بقلم آمده درشت پنداشته برنجوشد بالضرورة

سخن درست بمنزله دوراست هر که دریافت دریافت [illegible]

بر رسولان بلاغ باشد و بس [illegible]

بر ضمیر منیر مهر نظیر آن خردمند صاحب تدبیر معدن لطف و

مخزن اشفاق منبع جود و جامع الاخلاق بهجت افزای خاطر عاملین

نانوشته سر عتاب از صحبت در حیدرآباد

مشفقی مهربان بینش بیکران مخزن بزم صاحبقران مکمل مقال

اهل سخن بصدق فضل و فرب دولت و جاه دانش آگاه

تیغ فرزانه واضح و لایح است این شعر به بیان تمام شامل گرد

ان فدوی کریم فی کل مکان است واعی عهد و قدر آن حکایات

شرط الفت اگر بوسته این محبت و گفته از ارمان حاصل

نیست مگر از مراسلات متعالی برود بمکاتیب ابتهاج اسود و

یاد کرد و محبت تحول بود شوق بعرض اشتیاق تمام کرده

والسلام والاکرام [illegible]

[illegible]

من ... سنجیدن سینه ستاده را که با جمعیت از دست داده ام

[illegible] کاهی ... که گذارش مقامات شاهنشه سوی شمال

زبان با قصه ها بگشاید یا بنگارش شتابد پسندیده که از عالم

دنگ [illegible]

رنگ و بو داشته باشد جرأت نماید نواب مهربان قدردان سلامت
اگرچه در خدمت باریافتگان حضور بودن سرمایه سعادت جاوید حاصل
نمودن است لیکن در صورتی که خود را باشتغال تعلق متعلق گرداند هر آینه
از کسب علوم که بجهت این دولت فیض لزوم لذاید روحانی و جسمانی
گذاشته دلبهاء کربت و غربت است محروم ماند آری
در یکخانه جهان نگنجد حقیقت این بود که عرض نمود ظل فضله ممدود
بحق الملک الودود

فضایل پناه فواضل دستگاه

در تربیت چنین کسی که در کتاب و کتاب امتیاز ندارد و چین و چین را
جدا نپندارد پرداختن گوهر را در خلاف انداختن است و نکته علم
با مثال این کج فهم آموختن دل را بآتش سوختن بحکم آنکه
صحبت نیکان بدان را سود نیست سعی و دلسوزی شبانه روزی
در باب او بی اثر دانند و بوجهی از آن مجمع الجهلا خود را خلاص گردانند

که در خور مزاج آن سرمایه مسرت و ابتهاج جاگیر دلپذیر بهم رسیده

و دوستدار بر طبق وعده انتظار بسیار کشیده باقی صلاح ما

همه آنست کان تراست صلاح جمعیتی که دل دوستان خواهد

و جان دشمنان کاهد قرینحال فرخنده مآل باد

[illegible]

[illegible] دولت سعادت یار دیده [illegible]

مکتوبی که درباره ناحق شناسی و ناسپاسی پاندی کهای برادر کا

که اول بلباس دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته بر جا [illegible]

اصل بد از خطا خطا نکند برادرم بحکم آنکه از کاغذ گل بو نمی آید

و غنچه تصویر نمی گشاید بیت سخنت موعظت پیر مجلس این سخن است

که از مصاحب ناجنس احتراز کنند دوستانت مسعود و دشمنانت

مردود برب الودود المعبود [illegible]

نهال لال آن فرخنده خصال خجسته افعال ثمرات مراد حال و مآل مثمر باد سفینه

بیاض

که بیاض سواد سپیدی با چشم انتظار باز معین شد

جانان را در بند غم ... سلیم روح افزایش با ...

اشتیاق را اشتیاق از غایت شد ...

آن نسخه حبیب ... که در دیگر ... و این است

تا بیاض سواد ... نهایت بیاض ... آن دوست محبت

بسواد بیاض ... ت جلوه گر ...

... نمیشد تازه ... بیش

کسی که به نقش ... دوست ... اگر

از ... ان یار وفا ... آرام بخش دل ...

... یار وفا ... الا ... اشتهار ...

اضطراب محبت ... انکار ...

... کنی ... دوست ... کنی ... القلوب

تا صحبت صحبا استعداد کس است

مطلوب است تعلیم زبان [illegible] هم گذرانند و از پیش پیش پس است آن چه از فنون [illegible]

حکمای سپهر مستطر نظر و استادان حقیقت آگاه و مقبول خاطر سخن‌دانان

شیرین کار نگاه باشد

زبان هوشمندی در یاب در یاب که دایم در صحبت گوهر یاب

بیت

بر لازم در این صحبت که از طرفی یاری و از کس [illegible] یاری [illegible]

از کسب علوم محروم بودن و در بطالت و عشرت گذرانیدن

تا سبب خوش [illegible] کنیدن و از برای [illegible] نشستن [illegible] قدر هر

نعمت بعد زوال قطع نظر از حصول [illegible] تعلق با سبب یاری

[illegible] بیند گران مایه [illegible] ست [illegible] نمودن است

[illegible] مذکر است [illegible] بطالت است کوته کنیم قصه طول الکلام

عشرت مزید بحق ملک المجید

[illegible] آن خورشید [illegible] است

تمت

خشنود و فرصت بیمقدار و دولتش را کامیابی یزدان سپیدی گاه و سیاهی

شفا الم را پسندیده و چشم آن زخم شب را معیت که چشم این

مرا چشم مژگان نشان کرده دانسته ای آن مرد علی دیده مرد می را

از چشم زخم زمانه بر کنار والا خجسته نشست اگر او دیده فرستاده را

به ترتیب بالا است که پرستاری شفای چشمی و صحت جسمی را جهد گر سا

بر شفا مقارن حال فرخنده آل گذشته [illegible] نگاهداشت باد

[illegible]

آتش مزاج حرص بگذار زین مشاغل بیت جمین چون بند که کمی [illegible] گشاید

دل خرابه یان را بنا و کوک ملامت دوختن و سینه چاکان را بنا بر

غم شب سوختن باعث ناگاهی رفی آگاهی می باشد لهذا آن سینه

صحبت را از حال آگاه میکرده است ما تنگ ظرفان حریف این

سختی نداریم دانسته انسکیم بار گرفت شب سیاه است از اینجا که محبت [illegible] بر جراحت

پاسپیدن جان میلان را نمکی ستم نوازشیدن بیست و [illegible] صورت

آن محبوب القلوب باید که تلافی گذشته کرده باید و شکر این نعمت بجا

بدین ابیات عشق‌نامه بیاید و دل بدست آمد که جمع آمیزست از طرف

گفته که [illegible] دل نگاه جمیل [illegible] جمیل [illegible]

خلق بسند نقاره [illegible] بجست [illegible] باد

عاقل را احتیاط نفس خویش [illegible]

تا بدین نقش و این لعبت زن دوزان کارخانه [illegible]

آن که بر بساط این کهنه رباط [illegible] شده [illegible] است این خراب [illegible]

[illegible] اساس نعمت [illegible] که هر دم [illegible] آخر [illegible]

[illegible] زبان [illegible] را [illegible] کرد [illegible] حقیقی [illegible] زند [illegible]

[illegible] سواله [illegible] نشد [illegible] اعند [illegible]

جواب [illegible] [illegible] آن [illegible]

حقیقت است [illegible]

همیشه تمام غرض صحبت و سؤال باشند جز از صحبت شنیدن یاران

حرف و حدیثی نیست و گفتها برو افهام کشانید و در صحبت [illegible]

تکلم ننمایند هر قوم بود و معلوم شود و اگرچه با این گروه شکوه صحبت داشتن

نیکی نمی‌کند اگر [illegible] با دوستان لطف با دشمنان مدارا بردا[illegible]

دوستان زیاد را اثر شده ساختن بهست هر که او نیک [illegible]

نیاست هرچه نیک باید توفیق کریم الاخلاق و حکیم الاشفاق [illegible]

[illegible]

نقابت بیا، شجاعت [illegible] با عوامی چه قدر [illegible] کم خانه زیست کسی

از شر و فتنه است قطره [illegible] و عزم [illegible]

با اهل جهالت ساختن از پایه اعتبار ارباب حالت افتادن [illegible]

تلطف و تاسف بر روی [illegible] است [illegible]

شنودستم چو گنجور [illegible] قبای الماس آنکس که از [illegible]

بتعلیم و کتابت صادق و را از حیاءات نفیضه بکار برده اند

خصوصاً در تحصیل دوست علوم نفیس که دوم در میان نهاد [illegible] علم

که ترکیب نسخ عین و علم تحریر بر این است تا از نکش [illegible] به

عالم و دیگر مقصود بدست نیاید و شیء را شناسند [illegible] علی

پیشه تا جمیع تاریخ شد پدید و مولتی آن به که نامه را بدعا مختصر کنم

توفیق کسب علم و حصول مطلب عالم زیاده باد

یا رب به دل آن ناصر و شیرین ندارد که بر جست بلندی بسپر

خرد و کشته فضیلت و هنر آگاه امروز کرده جمیع یاران نکته انگیز عالم

سر بر نهست که از اعتقاد هم دست لزوم مغز و کلبه احزان این ناتوان

رشک گلستان سازند چنانچه از دوست مشتاقان صحبت بپردازند

ای منبع عنایت هست و از آن بزمی که شمع روشن نیست چراغ

دیده پیدا کن همی توان کرد بکار مه افادت و افاضت بکرم

ارزانی دارد

[illegible]

[illegible]

319

از آنجا که دیده در اشتیاق آن یگانه آفاق اشک ریز و سینه

از آتش فراق آن سراسر اشفاق شعله انگیز است در این صورت

اگر از روی انصاف و داد که طریقه دوستداران راسخ الاتحاد

واثق الوداد است و سنان جانی را از تشریف شریف خورسند

گردانند هر آینه خاطر را از نگرانی انتظار وارهانند [illegible]

چون رسد نزدیک آتش شوق تیزتر گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] مخلص پرور دوست نواز یاران

که در خلا و ملا دمساز و همراز بودند و بعبارت آرای خود را بلباس

یکتایی مینمودند دی شب پیش خیر طلب از شکایت ایشان دفترها

گشودند و در ادای اهانت آن مامن خیراندیشان زبانها

حضرت کلیم [illegible] مقالات بر زبان قلم [illegible] کلیات [illegible]

دوستی [illegible] تکلف [illegible] زبان [illegible] [illegible] خوش

آمد [illegible] گفت [illegible] ضرورت [illegible] شمع [illegible]

گفته [illegible] مطلع [illegible] حکم ماقال [illegible] شمع [illegible] خود

مرتب [illegible] هر که چون کاغذ و قلم آشفته

در دهان دو رو به وقت سخن ؛ همچو کاغذ سیاه کن [illegible]

چون قلم گردنش به تیغ بزن ؛ تا تیغ آبدار آفتاب به نیام

مشرق برآید و تمام است چون قلم ببرید زبان و تا قلم

[illegible] نگاه سخنوری [illegible] رنگین نماید دوستان چون تیغ جوهر [illegible]

تمت الکتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] پیری که دلم ز عشق زند بس غنیمت است و ز شاخ

کهنه میوه نورس غنیمت است الحمدلله والمنه که اتفاق خوش [illegible]

[illegible]

319 اخلاص بهت در برابر شوق کسب آن که ترجیح [illegible]

شجاع و رهبت شکن گشت و دل عزیمت آن حال با [illegible]

لهو و لعب را بهشت آرزو دارد که صحبت [illegible]

هر کاری که همت بسته گردد اگر عاری بود [illegible] گردد

در کلم فرصتی بجد و جهد باید استعدادی بهم رساند و یاران مجلس را

آفرین کرده و کرده‌اند الحمدلله که بعضی [illegible] اوقات به

کمالات صوری و معنی کرده‌اند بحرمة النبی و آله الامجاد

[illegible]

از [illegible] محفوظ و [illegible] باشد

محفوظ باشند عجب می‌آید و طرفه‌تر نماید که [illegible]

شوق محبت ایشان روز بروز بیشتر آید و بر دل تعلق [illegible]

میکند بهر حال [illegible] هر جا ایم بیگانه مشغول [illegible] ایم

مر محبت و [illegible] افزون [illegible]

... روز و هم شب با هم بگذرد و در صحبت [illegible]

اگر [illegible] مثال [illegible] دیر است باید [illegible] [illegible]

میان [illegible] [illegible] [illegible]

آتش [illegible] [illegible] دو [illegible] گاه گاهی [illegible]

یک لحظه صحبت که [illegible] اضطراب [illegible] باید

چه احتیاج [illegible] ما حال دل گفتن و [illegible]

[illegible] و شوق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] توان گفت [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

اگر گاه گاهی با [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

چو احسن که دلربا [illegible] و غفار [illegible] حسب [illegible]

[illegible] بعنایت الله [illegible] تبریز [illegible]

و از [illegible]

وصیت [illegible]

چون [illegible] کمال [illegible] صیت [illegible] باشند [illegible] سیدی

[illegible]

بنده برادر [illegible]

[illegible] ولدی [illegible]

یا دلبری بمقتضای یاری [illegible] کاری [illegible]

[illegible]

حق [illegible]

توفیق [illegible]

[illegible]

تحقیق بیان [illegible] انجمن بحکم این [illegible] و بر [illegible] دوستی حق تعالی

ولا را بجان جهد و جد آن [illegible] بر ایشان [illegible] حال چه اند کسان

انجمن [illegible] ضروری بقلم آن تعالی [illegible] زمانه [illegible] حق تعالی

علیه الصلوات آنکه [illegible] کرد از نسب تا زنده [illegible]

بیت بر دامنش ز خاک رسانیش بر سماک * هر کو به رأفت تو زند چنگ طلب

غبار دوست توفیق [illegible] و [illegible] بکرانش [illegible]

بیفزون [illegible]

اگر خبر تو داند [illegible] بدان عقل و رأیش بیا باید است

حاشیه [illegible] خرمی [illegible] خود ساختن راز خود [illegible] بر روی

از [illegible] گذشته [illegible] اگر [illegible] بیاید

[illegible] الله [illegible] فتح

برین [illegible] راز دل با یار خود هر چند [illegible]

یار را یاری [illegible] یار را اندیشه کن توفیق حق شناسی و حق [illegible]

الهی [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهد و انصاف [illegible]

کیفیت [illegible] و ماندن اصفیا خلعه حلال تماشا عرض [illegible] اسم اشرف

[illegible] ذات الله وقدر [illegible] ست و شاد افروز در [illegible] اطلاع [illegible]

و انتباه [illegible] ست [illegible] آن [illegible] جان قوم [illegible]

شده بود و معلوم گشت از کرم [illegible] به [illegible] است که مرقوم [illegible]

دلالت و [illegible] موافق خواهش [illegible] صادق الاخلاص [illegible]

از [illegible] الامر منقطع گردد و عدم [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] و [illegible] لوازم [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صاحب قدر [illegible]

از [illegible] خلوص [illegible] الاشفاق که [illegible] انجام [illegible]

بی اختیار [illegible] امیدوار [illegible] الله [illegible] [illegible] باب

تعجیل در طلب کرد مفصل حقیقت مآل بر اشتغال خود بنوبت کسی الموت

کلکش تا در درجه نیر پذیری باید اتفاق مطلب بر تحمل انشغال تا بمطالع

و است زد اقبال رحمت نیر با بحر ما النون و ما یسطرون

... و دارو را در سالک مسالک بیداد و عوس اساس

و دلو محرم مرادش را بموارد محروس ملاذ مراسله کرم اسعد و دل بر دوام

دعاگوی احسن دو گردید احوال آن را اطلاع داد و آگاه اما طالع الله و اوحد

مدرسه اهل یاور یک اساس علوم العلما نیز کار اکرم اولاد و ادیم

ستمگر دعالم درعهد و خصال حمد والا کلام امداد و حسد و لشکر بیا مردم

ما رضی محمد و ام السلام کل حال ...

... فیض همه خط زیبا سپاه و

ثابت شد عبارت تحیه آن لطیفه و شکوفه و بر این حیرد را نگارش

رفعت قال بنا و رای کیمیا در آن کهتر شاه معنی بیسلک

دیده مشتاق گرد و اگر سینه را و آینه جود از حقیقت سید حبیبانه نوا

تم

این نسخه مانند این بیت شد و [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

مثل آن [illegible] قدم [illegible] صحبت [illegible]

سر قدم [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] نوکری سرکار [illegible]

[illegible] شد [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] بیت [illegible] صورت آن [illegible] سرکار [illegible]

خدا [illegible]

[illegible] صحبت [illegible]

سلامت صحبت [illegible]

آن [illegible]

آری فرخنده طالعی [illegible]

بانجام [illegible] عالم [illegible]

سالها در دوستی [illegible] لوازم [illegible] با محرم [illegible]

[illegible] مقام و رتبه [illegible] باعث [illegible]

[illegible] به تقدیم رسید به موجب [illegible] و [illegible] انکر [illegible]

خوبی و نیک سلوکهای [illegible] بهره [illegible] قلم [illegible]

زبان [illegible] و سلیقه [illegible] آن [illegible] در [illegible] الایام

جوهر [illegible] و دیانت خود را منظور [illegible] دوستان به [illegible] یقین

میرساند و گفتار و کردار [illegible] خود را از [illegible] میگرداند

جز غم [illegible] و [illegible] بر کینه حسود [illegible] عهد

سوز آن [illegible]

[illegible] حالت [illegible] ان [illegible]

الهی [illegible] و [illegible]

[illegible] محکم [illegible] یافتن [illegible] محبت [illegible]

محبت [illegible] بیت المعمور [illegible]

ایران

دیوان با منش اگر بیوزن بعنوان ابلاغ بلاغت صحیح این نسخه [illegible] الله
نسخه [illegible] این رباعی جز چند دوست [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible]

مکتوب [illegible] که [illegible] شکسته [illegible]

نقد شمامه بعد بر تو رود اندوخت و فاد رایج [illegible] ساخت

محبت چون از دل شکسته [illegible] اید [illegible] دست [illegible]

که شاید پای همت خود را از ترددات بی اثر کار ساخته [illegible]

[illegible] من کار خویش [illegible] کارساز [illegible] تا کرم او [illegible]

سلامت باشند [illegible]

[illegible] چه [illegible] نشاند [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

[illegible] خود را [illegible] الطاف [illegible] الحق [illegible] کرده

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] در نهایت [illegible]

منتشر

321 [illegible] [illegible] در هر حال شکر و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

والله الاکبار [illegible]

همیشه خط ریحان بهشت آن [illegible] [illegible] نشان [illegible]

کرده [illegible] [illegible] بهای لطف آن [illegible] [illegible] خط

مشتاق [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] صحبت [illegible] [illegible] صحبت [illegible] شکسته

با [illegible] است [illegible] [illegible] گذشته [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برسمات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برادرم ... شاه ... با جمعیت ... [illegible]

[illegible]

و این چون نامه را انجکالات نشناختی و مقدمات اتفاقی مشحون سخن
بلوای مطالعات عرفیه به ورافتن است لهذا این نیکو امید و برگ
گذارش مقامی آید که خوبهای ذوقی و صفاتی صورت دستگاه
افاده کن زین شیخ تاج الدین که درخواست به پروانه مالکیت
فرمان خاقان وارد مجلس مطهری به پرینی الحکم در باب الصدق
نشان به کلاه کرته که نباید مستقل [illegible] طلب [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] تا زنکیست [illegible] و کس [illegible] بیع [illegible]
کس کسی احسان نکند [illegible] صحبت دوستانی [illegible]
[illegible] مروت [illegible] فترت [illegible]
دستگاه [illegible] شیخ [illegible] این و آن در باب [illegible]
[illegible] ذات والاجناب [illegible] شرعا [illegible]

دارد

کاشکی بسته معنی با معنی بند هات کم کرده و [illegible]

در برهان لعل [illegible] بند [illegible] چنانکه [illegible]

انفصال رفت [illegible] آن برکنده بارگاه ازل به پیام شفا [illegible]

مرتبت و منزلت [illegible]

[illegible] و در جهان همه جا و همه جا [illegible]

معارج [illegible] مساعد [illegible] و داد و سیدی [illegible] سید جواد و [illegible]

[illegible] به [illegible] کرده [illegible] به [illegible] طلب [illegible]

گرامی [illegible] که [illegible] کاملکار سید [illegible]

در ایام [illegible] خروج کرد و [illegible] و [illegible]

[illegible] سید [illegible] مطلوب [illegible] بعلم و [illegible]

[illegible] دل [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] دریا [illegible] و در [illegible] ستد [illegible] یاد نشده [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] حکام [illegible]

باید [illegible]

باید داشت و ادای لوازم دلبری مستحسن ارباب دانش باید انگاشت

سوای شوق چه نگاشته آید [illegible]

[illegible]

شکر خدا که از مدد بخت کارساز ما بر حسب آرزو دست همه کار باز

قاصد فرخ فال نامه بهجت شمامه متضمن بر شادی کتخدای آن سرمایه لال و لالی

رسانید و بقدوم مسرت لزوم خود دوستان یکدل و یکجهت را خورسند

گردانید الحمد لله و المنه که آن مسیح عنصر سخنوری بر مسند کامرانی

همدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر نکته پردازی بر تخت شادمانی

هم آغوش زلیخا نشست پیمانه عشرت آمیز مالامال گردید و جانانه راحت

انگیز در بر رسید امید که فرزند شمس و قمران سعدین را تا طلوع نیرین

در برج عشرت و شادمانی هم قران و آن نیرین را تا طلوع سعدین

از کسوف و خسوف شداید زمانی در امان دارد [illegible]

[illegible]

[illegible] هزار شکر که از لطف [illegible] در جا [illegible] شکفته [illegible] گل [illegible] و

بوستان امید به خبر طلب [illegible] طرب [illegible] تهنیت و

صنوف تحیت از زبان [illegible] شان و دل [illegible] بیان [illegible] ایصال

نزد و [illegible] بجان [illegible] غلام [illegible] را نگین [illegible] نامه

[illegible] الکین میکرده اند در زمان [illegible] و [illegible] مسعود [illegible]

فرحت [illegible] نثار [illegible] فیض بشارت [illegible] جهان افروز

[illegible] و [illegible] محبت را [illegible] روح افزا

[illegible] و [illegible] انجم

[illegible] نثار [illegible] خاک [illegible] و [illegible] اند

[illegible] کامرانی [illegible] آمد [illegible] غایت [illegible]

[illegible] آمده فیض [illegible] را

عشرت [illegible] شمع تجلی [illegible]

[illegible] شرق [illegible] صفت [illegible]

از م

در برج زلیخا مثال مشتری آن یوسف کنعان جلوه گردید

بیت: سبز و کرد از هلال غربی او / نشد پیر فلک یعقوبی او

غرض که در هر خاندان دولت ثانیه کامرانی و در هر کاشانه ترانه

شادمانیست اگر چه کالبد [illegible] از فیض آفتاب خلعت

طیبانا پوشیده مشتری را الماس [illegible] پوشیده است آن برج

سعادت و اقبال چون آفتاب درخشان دارد و همچون [illegible]

تخیه تا ابر بهار طراوت بخشای چهره گل خنده کنان بلبل

آن بانو [illegible] گلشن فضل و کمال [illegible] مالک

گرداند بحرمة النبی و آله الامجاد [illegible]

[illegible] او وصف حمد و ستایش شاه

جمال [illegible] و ستایش [illegible] کرامت حمید و خصال

افعال را که از بند [illegible] ضعف و ناتوانی بصحت و کامرانی

رسانیده و خاطر دوستان [illegible] از [illegible]

چه بهره برده که جان شکستم درست . حافظ از عشق این تازه

نهال گلشن دولت را ابد مرشد ابد امر از حسن حسبانی و در دهها

محفوظ کرده انا طریق ایزدی ذو الجلال و منزل مبارکی و غنچه جمیع

مرادات صوری و معنوی رسانا بحرمة النبی و آله الامجاد

[illegible]

صبا بخوش خبری هدهد سلیمان است

که مژده طرب از گلشن سبا آورد . تعلق خلیفه عالم بعد الوف

او عهد وصف شهر و تهنیت شادی و شگون بتحت مبارک

شهود و حال عطوفت نشانه و شکر که از نسیم بن بشارت فرح خندد

است بهار از گل لاله ازان مضاف و از آن اثر و نضارت و تازگی

گرفت از نسیم بن تعویذ سر سید نشانه عشق بخ تا مرا شادی الانجاد

مرا او سبل ابلاغ و تهنیت شکر اند و ترا که دعا خیر اندیشان

و دعا اجابت یافت از فاتحه که شنوی تا گفت

تحکم الله

بحکم آنکه ذات سامی صفات آن والا فطرت دقیقه شناس شایسته صفات
بنده است بمقتضای مهربانی که در طلب دوستدار ایمای رفته بود خوشنود
افزود اگرچه خیرخواه در خدمت فضایل پناه فواضل دستگاه میان مجتهد
که فضیلت و کمالات ایشان بر آن مامن خیر اندیشان ظاهر است
بجمعیت تام میخواند و بتلافی ایام معطله خاطر خود را مغلوب خطرات
لهو و لعب نمیگرداند لیکن از آنجا که خیر طلب بیان نیاز درین باب
بی اختیار است عزم با عزم دلالت کرده [illegible] آمد پیر کوی تو پویان
پویان عشاق صفت وصل تو جویان جویان تا مسند
سپهر باقبال آفتاب مزین و محلی و پایه کرسی بدولت عرش شرف
و معلی است مسند ایالت و افضال را وجود فیض آمود مبارک
و ذات مبدع الجود را مسند جاه و جلال فرخنده باد

[illegible] مصیبت نامه که مطلعش آتش افروز
جان و مقطعش سوز روان بود رسید بر واقعه بیانگاه آگاه گشته مقطعش

عرفی اگر به گریه میسر شدی وصال ، صد سال می‌توان به تمنا گریستن ، از فروغ

فروغ گرداب دلبستگان [illegible] رشته گسسته باز مانده [illegible]

مجروح آن هم خسته‌دلان مجروح گذاشته [illegible] پیوسته [illegible]

تموج [illegible] بر [illegible] که [illegible] بر [illegible] دست [illegible]

باشند که [illegible] گاه صد بیت [illegible] عاری آنکس که [illegible] عدم [illegible]

فناست در هر که [illegible] ثبات [illegible] خطاست

[illegible] تمرین [illegible] عقیده [illegible]

لوح جبین [illegible] [illegible] خته و در [illegible] غلامی [illegible]

لال [illegible] [illegible] پاره [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] کمترین [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible]

بزرگان که مرشدان [illegible] مسنح الارادات و مستفیضان [illegible] العقیدت

بعقود اصول العقائد و اهل الزم [illegible] و انکسار که طریقه عبودیت منشیان

فروتنی [illegible] است [illegible] را [illegible] رسالت اندرون [illegible]

[illegible] بست [illegible] رسانید [illegible] تعینت [illegible] و [illegible]

[illegible] ت آن مجمع ارباب فضائل مرجع [illegible] ولا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بلند [illegible] لوازم عبودیت و [illegible] مراسم [illegible]

معروض [illegible] آن [illegible] نشان [illegible] مسیح البرکات

آن سالک [illegible] مراسم [illegible] و [illegible]

[illegible] مقرر [illegible]

[illegible]

[illegible] سر [illegible] عالم [illegible] کرمان

[illegible] فیض [illegible] محفل [illegible]

[illegible] مقبول [illegible] سر [illegible] اشعار [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] قصاید [illegible]

[illegible]

که صاعد قلادت اسباب تحصیل فضل و علوم اتمام تدبیر با مسئله [illegible]

فخر بعضی با نژاد مبدع فنون این نکات بدین جمع علوم اساس [illegible]

فرصت سعی از ساعت عجائب [illegible] تحصیل [illegible]

تا از همه مطالب و مجمع او حضرت [illegible] بجمع تواریخ [illegible] مشتاق

ملکوت [illegible] ذات [illegible] صفات

آن [illegible] و محققان [illegible] مبدع فنون [illegible]

مجمع [illegible] و مجمع نکات [illegible]

[illegible] حکمت علم [illegible] فی کار [illegible]

ضعیفان هر دو [illegible] انتقال [illegible] خاطر

اعجاز [illegible] و سامی [illegible]

[illegible] تحصیل [illegible] حقائق

کاشف اسرار و دقائق [illegible] مرقوم [illegible]

مجسطی [illegible] زمانه از حرکات فلکی [illegible] آیینه [illegible]

در عالم جهان ما عبارت از آن تواند بود [illegible] سایه بنیاد به آن قبله
حقیقی که تحقیق متفق گرفته است [illegible] به رسول الله و رضا محمد و سلم
[illegible] بعد از آن [illegible] ادراک [illegible] قدم کوی
که متکفل [illegible] است [illegible] ارتفاع آن
جهان [illegible] است [illegible] آن قبله صورت و معنوی کعبه
دینی [illegible] مجمع انواع نعمت منبع [illegible]
پیوسته [illegible] ایشان [illegible] تواند [illegible]
[illegible] است که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] فرخنده [illegible]
[illegible]

تم

شرف صدور فرمان حی توامان سرعزت این خانه را دیرلا اعتقاد را

از حضیض خاک بفلک افلاک رسانید فرزندی جان فشان

شرف ورود نشان عالیشان چنین بنا بر سجود عبودیت حقیقی کرد شرف ورود

نشان حسب عنوان فرزند را منصب خورشید و مهر را دولت بخشید

شرف صدور نشان والاشان این ذره بیقدر جان فشان را همدوش

سعادت دارین گردانید نوازش نامه

فیض سرفراز نامه عنبر شمامه مرحمت نامه فیض آگین امتیاز نامه تلطف قرین

صحیفه شریفه گرامی نامه تلطف شمامه رقیمه کریمه نمیقه انیقه والا رقیمه

تلطف طراز رقیمه الوداد نمیقه الاتحاد بهجت قرین اختصاص نامه

نشاط آگین بهجت نامه اخلاص آمود اتحاد نامه خلت شمامه نامه بهجت آمیز

فرحت انگیز مکتوب مرغوب بهجت اسلوب رقیمه خلت طراز مکاتبه

دلنواز مراسله نشاط افزا نامه دلنشای مسرت پیرا مفاوضه صداقت

مشحون مسرت نامه اخلاص مضمون صداقت نامه اخلاص آمیز

اتحاد نامه اخلاص

خلاصه نامه اختصاص اکبر مسرت نامه خصوصیت آیین خصوصیت نامه

بهجت آیین خلت نامه [illegible] تزیین محبت نامه اتحاد آیین

مودت نامه اتحاد [illegible] انبساط نامه دلنواز عنایت نامه فیض [illegible]

ورود یافت [illegible]

ورود [illegible] ایراد یافت بهجت [illegible] مسرت [illegible]

دل [illegible] منزل گردید [illegible] دل [illegible] گردید [illegible] مست [illegible]

گردانید [illegible] افزا [illegible] خاطر دوستان گردید تسکین [illegible]

خاطر مسکین گردید انبساط برای خاطر [illegible] اثر گردید [illegible]

بهجت و انبساط گردید موجب مسرت و نشاط گشت [illegible]

دل [illegible] گردید [illegible] نشاط خاطر [illegible] گردید موجب انشراح

سینه [illegible] گردید باعث مزید [illegible] و اتحاد گردید [illegible]

خاطر [illegible] گردید ابواب بهجت و [illegible] بر دل [illegible] منزل گشود

خاطر را قرین مسرت و کامرانی گردید [illegible]

مرقوم قلم مرحمت شیم گشته بود نگارش پذیر خامه محبت شمامه
گردیده بود مرقوم قلم فیض توام گردیده بود رقم پذیر کلک
در سلک گردیده بود رقم پذیر کلک عطوفت تصویر شده بود رقم پذیر
خامه صانع نگارش شده بود مرقوم قلم مریم شیم گشته بود ترقیم یافته بود
نگارش پذیرفته بود اندراج یافته بود مندرج گردیده بود
مرقوم بود ارقام یافته بود مرقوم گشته بود مرقوم نموده بودند
نگارش پذیر کلک خلت طراز شده بود ایما رفته بود اشارت
شده بود تحریر پذیر قلم بهجت تصویر شده بود نگاشته خامه
مشکین شمامه گشته بود

گذارش حال بکرم داد از مهمان و یمن توجهات آن قبله آلاب بنیک
منوال است جریان اوقات مقرون بشکر واهب العطایا
احوال این محال مقرون بشکر ایزد متعال است ماند و بود این حدود
قرین حمد رب المعبود است مجاری حالات این نواحی مستوجب

حمد الهی است ... دعاگو امل از متوقع کرده

تمنا دارد که مرهون که توقع کرده بفضل ... رفت کرایند اگر مقتضای

دانش و اندیش اگر مقتضای فلاطون اگر مقتضای [illegible] معمور بود

اگر علامه صرف اگر انش مقتضای عقل و دین و دقیقه آرایی

اگر مستحسن اگر شایسته اخلاص صمیمی اگر مناسب یکجهتی اگر سزاوار

یگانگی اگر لایق دوست صمیمی اگر شایان دوست و دوستی اگر

اتحاد و داد مقتضی اگر اخلاص صمیمی مقتضای [illegible] و [illegible] که این

جامع اللطف [illegible] بیت [illegible]

رطب اللسان [illegible] قطره [illegible]

تا بر بهاری [illegible] [illegible]

منقار بلبل است چون [illegible]
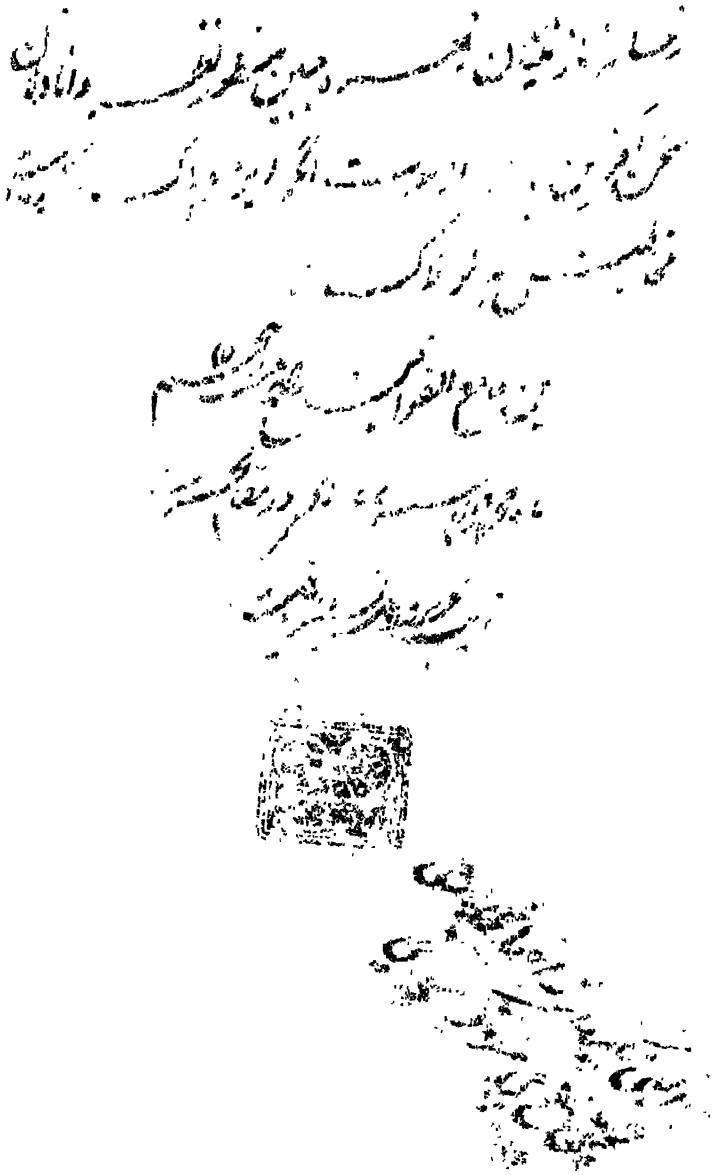
[illegible] ان [illegible] صفحه